محمد بیك سوندوك بیك قورچی باشی ملازمتیدا بولور ایردی. شمسی تخلص قیلوری مشهور بولدی . غالبا کیم انکلارنینك سبب ایجادی بو ایرمیش کیم (ورساقی ۱) روشلارین خاص پسند قیلوپ شهرت بیرکایلار .

بو (ورساقی‌سی ۲) کوپ مشهور دورکیم – ورساقی :

۱۲۸ – محمد بیك

((شمسی))

ملازم سوندوك بیك قورچی باشی بود شهرت یافت که «شمسی» تخلص میکند . گویا سبب آن بوده که خواسته انواع سرود را خاص پسند کرده مشهور سازد .

این سرود که از او است خیلی شهرت دارد :

☆☆☆☆☆

چرخ و فلك آورولوپ دونرسه — بلی دیمیشم دونمازام یاریمدین
منع ایتماکا عیسی کوکدن بنارسه — بلی دیمیشم دونمازام یاریمدین .

(موالی ۳) ترکمان اول طائفه‌دا کیشی اوغلی ایماس ، قاما صاحب داعیه بولدوغیدین ادنا خدمتدین اعلی ملازمتغه مشرف بولدی ، جهانبانلیغ سلطان حمزه میرزا بینك (معتمد علیه ٤) ولدی . (شعری ٥) ترکانه ایتور ایردی . میرزا سلمان اصفهانی هجویدا بو بیت نی مناسب آیتمیش ایردی کیم :

۱۲۹ – موالی ترکمان

در آن طایفه مردزاده نیست ولی چون جاه طلب [illegible]

---

(۱) و ارساغی – ن . ورساغی – د
(۲) وارساغیسی – ن
(۳) مولانا – ن
(۴) معتمدعلیهی – ط
(۵) شعری – ط

Marfat.com
Marfat.com

پست بملازمت بلند پایه رسید و طرف اعتماد سلطان حمزه میرزا گشت .
شعر را ترکانه میگفت . بیت ذیل را در هجو میرزا سلمان اصفهانی مناسب گفته است :

شاه چه شد گر ز تو دختر گرفت دختر بوبکر پیمبر گرفت .

شاهویردی امیر آخور باشی کیلماسی و چراغ جلو دار تهدیدی بیانیدا دارالسلطنهٔ هراتدا بیر مضحک غزل آیندی . مطلعی بو دور کیم :

در هرات غزل مضحکی در باب آمدن شاهویردی میراخورباشی و تهدید چراغ جلودار گفته بود که مطلع آن این است :

چراغه مه ده ویرونک کیم چراغ کش کیلانور بو کهنه بزندر ایا کیم اول چش کیلانور .

تنهایی بیك

ارسبار لیغ دور ، گرم اختلاط و مجلس آرای و لوند کیشی دور . با وجود گرم لیغ و موافق لیغ اهل روزگار دیش متمتع بولماس .

شعرنی ترکانه آیتور . بو ترکی و فارسی ابیات اول عزیز نینك دور کیم :

۱۳۰ - تنهایی بیك

از ارسبار است . شخصی است گرم اختلاط و مجلس آرا و بیقید ولی با وجود گرمی و موافقی از مردم بهره‌مند نمیشود .

شعر را ترکانه میگوید و این ابیات ترکی و فارسی ازاو است :

عاشق دکیل اول کیمسه که بدنام اولماس بد نام جهان و شهره عام اولماس
عشق اهلینه بی صبرلیغی عیب اینمه بو طائفه‌دا صبریله آرام اولماس .

شعر فارسی :

بجرم عشق اگر میکشندم عارم نیست کجا روم چکنم غیر عشق کارم نیست
نهفته راز دلم تا بحشر خواهد ماند در این زمانه فانی چو رازدارم نیست
کشیده‌ام سر خود را بجیب تنهائی رفیق و مونس دل غیر فکر یارم نیست .

Marfat.com
Marfat.com

ـ سکیزیمجی مجمع ـ

نازیك فصحا و بلغالاری ذکریدا کیم بوکون کوی میدان سخن انکلار نینك خم چوکان طبعلاریدین سربلند ایرور و صید صحرای نظم انکلار نینك سمند فکرتلاری فتراکیدا پای بند ایرور .

(مجمع هشتم)

در ذکر شعرای معاصر از ایرانیان (خلاصه).

مولانا لسانی

خطهٔ پاك شیرازدین‌دور . مشهور و معروف شاعردور عاشق‌لیق‌دا مولانا یانکلیق (مسحق ۱) محروم آر واقع بولور و الا پاك عقیده و مستجاب‌الدعوه ایردی .

دیرلار کیم بیر کون مطلوبی رقیبا استصوابی بیرله مولانای مشارالیه‌دن بیر کلی وجه طلب قیلور کیم شاید اول وجه عدمی اوتانیدین سرکوبنه کم راق متردد بولا الغای . مولانا با وجود افلاس قبول قیلور متوجه بولغاندا حاضرلغا خطور قیلور کیم بو عقده کشایش تاپماس مکر آصفجاه مترجم ملاقاتیدین کیم اول زمان نینك وزیرا عظمی و امیر اکرمی ایردی [illegible] مرقوم قینوپ تفحص قیلور . آیتورلار کیم مترجمامدا ایرور [illegible] (۲) [illegible] بولغان زماندا مولانا داخل بولماق ایستار . حاجبلار مانع بولورلار [illegible] حمام سرپوش جامین سیندوروب ملاحظه قیلغان [illegible] خاطرینه کیلور کیم مولانا لسانی [illegible] مولانا یوقاریدین آیتور کیم [illegible] بولغاندین سونکرا بار [illegible] خواجه زاده‌سی طلب قیلدوغی [illegible] نینك قاشیغه بارور . خواجه زاده [illegible]

۱ . مسحق [illegible]
۲ . را ـ ط

Marfat.com
Marfat.com

ـ سکیزیمجی مجمع ـ

تازیك فصحا و بلغالاری ذکـریدا کیم بـو کون کوی میدان سخن انکلار
بینك خم چـوکان طبعلاریدین سر بلند ایـرور و صهـد صحـرای نظم انکلار نینك
سمند فکرتلاری فتراکیدا پای بند ایرور .

(مجمع هشتم)

در ذکر شعرای معاصر از ایرانیان (خلاصه).

☆☆☆☆☆

مولانا لسانی

خطهٔ پاك شیرازدین‌دور . مشهور و معروف شاعردور .
عـاشق‌لیق‌دا مـولانا یانکلیق (مسحق ۱) محروم آزوافع
بولور و الا پاك عقیده و مستجاب‌الدعوه ایردی .

دیرلار کیم بیر کـون مطلوبی رقیبا استکـوابی بیرله مولانای مشارالیه دین
بیر کلی وجه طلب قیلور کیم شاید اول وجه عـدمی اویاتیدین سرکوبیغه کم راق
متردد بولا الغای . مولانا با وجود افلاس قبول قیلور . متوجـه بولغاندا خاطریغه
خطور قیلور کیم بـو عقده کشایش تاپماس مـگر آصفجاه میرنجم ملاقاتیدین کیم
اول زمان نینك وزیـرا عظمی و امیر اکرمی ایـردی . بدیهه بیرقصیده مـیر ممدوحیدا
مسرقوم قیلوپ تفحص قیلور . آیتورلار کیم میرحمامدا ایرور . قضا(۲)میرجامـه کندا
بولغان زماندا مولانا داخل بولماق ایستار ، حـاجبلار مانع بولورلار . اضطراب بیرله
حمام سرپوش جامین سیندو روپ ملاحظه قیلغان زمانـدا امیر نجم حضرتلاری نینك
خاطریغه کیلور کیم مـولانا لسانی نه‌جهتدین بیزیم ملازمتمیزغه مـواظبه بولاالمادی .
مولانا یوقاریـدین آیتور کیم کیلوبـدور ، دربانلار مانـع ایـرورلار . میر واقف
بولغاندین سونکرا بار بیرورلار ، بدیهه قصیده‌سی استماعیدین کوپ متوجه بولوپ
خواجه زاده‌سی طلب قیلدوغی‌نی بهینه شفقت قیلورلار . مولانا وجه‌ایلکیدا مضلوعی
نینك قاشیغه بارور ؛ خواجه زاده اول حال وقوعیدین منفعل بولوپ عذرخواه‌لیق‌لار

« ۱ » مسحق ـ ن
« ۲ » را ـ ظ

Marfat.com
Marfat.com

قیلور .

غرض کیم بویانکلیغ حالات مولانای مشارالیه دین عجیب وغریب کوروتمز ، زیرا کیم زیاده پاکیزه اعتقاد کیشی ایردی .

مولانا مستغنی الالقاب دور ؛ چون بو مختصر رساله نینک اول مقدار وسعتی یوق کیم اول عزیز نینک اشعاری انتخابیغه بیر او کنجایش بیرکای ، بناء علیه بیر نیجه ابیاتین مرقوم قیلور . بو ابیات اول جمله‌دین دور کیم :

۱۳۱ ـ مولانا لسانی

از اهل شیراز وشاعری معروف ومشهوراست . عاشق مستحق محروم مانند وی کم پیدا میشود ولی عقیده پاکی داشت و مستجاب الدعوه بود .

گویند روزی محبوبش بصوابدید رقیبان از او وجه هنگفتی میخواهد تا شاید بعلت نداشتن آن شرمنده گردد و بکویش کمتر رفت و آمد کند . مشارالیه با اینکه بیچیز بود خواهش ویرا میپذیرد و بنظرش میرسد که گشایش این گره فقط بدست میرنجم که وزیر اعظم و میر [illegible] میتواند باشد . بنابر این بالبدیهه قصیده‌ای در مدح میر میگوید و بدیدنش میرود . میگویند میر در حمام است . هنگامی که میر در [illegible] بود میخواهد وارد حمام شود ولی دربانان نمیگذارند . [illegible] سقف حمام را میشکند و نگاه میکند . در همان [illegible] خطور میکند که چرا لسانی در ملازمت ما نیامد . [illegible] که آمده است ولی دربانان نمیگذارند . [illegible] بدو اجازه ورود میدهد و چون قصیده‌اش [illegible] خواجه زاده خواسته بود عیناً بدو عطا [illegible] محبوبش میرود ولی محبوب از [illegible] خلاصه وقوع انگونه حوادث از شاعر [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

نگه دار ای پسر تا میتوانی لنگر خودرا.
میتوان یافت که در دل چه خیال است ترا.
که از یوسف نزیبد عاشقی کردن زلیخارا
چو برغبغب کشند از چین معجر دام دلهارا
اگر روز ازل آدم ندیدی روی حوارا
امانی پاس دار انفاس جانبخش مسیحارا.
از کجا چشم و چراغ دردمندان از کجا
من کجاسودای این مشکل پسندان از کجا.
عاشق امروز بجمعیت او کم باشد.
یعنی همان لسانی دیوانهٔ توام.
بینند حال من نکنند آرزوی تو.
خاری که مانده در قدم از جست وجوی تو.
بعقوبی بمیرم که از آن بتر نباشد.
جان سپردن سهل باشد آرزومند ترا
چون ما چون شیرمادر باد فرزند ترا.
وز درد جدائی نه چنانم که توان گفت
نگرفته حریفی رگ جانم که توان گفت
امسه بشکلی نگرانم که توان گفت.
کاین داغ را فتیله ز پیراهن کسی است.
ناز و عتاب و تندی خو همچنان که هست
طعن زبان بیهده گو همچنان که هست.
کدام فتنه که در نخل قامت یار تو نیست
یکی بقامت پیکان آبدار تو نیست
که مست حسنی و اینها باختیار تو نیست
بصفحه‌ای نرسیدم که یادگار تو نیست.
مصلحت خوب است اما مصلحت بینش بداست.
تازنده بوددرهوس مردن خویش است
هر کس که بمن دوست بوددشمن خویش است.
نیست کوشی که در او پند بدآموزی نیست
چشم بددور که مانند تو بد روزی نیست.
وگر نامهربانی سرگرانی بیش ازاین باید.
مهربانی و وفا هم بدمیباید گرفت.
نخلی که خون خورد بازاین خون برآورد
صبح قیامت از دل مجنون بسر آورد.
مردم و عاقبت کاربه پیدا است مرا

Marfat.com
Marfat.com

گر بمیرم این سخن بر گور من نتوان نوشت
غیر همدم بلکه همزانو اسانی بی نصیب.

پس از صد بیقراری جان سپردم قصه کوته شد
همین آرام دیدم چندین اضطراب امشب

حساب داغ دل میکردم امشب سوختم جانا
بمن گردید روشن گرمی روز حساب امشب.

ولیک روزی که میزد خر که حسن تو دانستم
که جای پاسبانان وفا بیرون در گاه است

مردن بخاکپای تو با جان برابر است
خاک درت بچشمه حیوان برابر است

بیداریی که زلف تو نبود برابرم
باصد هزار خواب پریشان برابر است

عاشق منم که از غم دل چاک سینه‌ام
در عاشقی بچاک گریبان برابر است

هرگز غبار خاطر مسوری نبوده‌ایم
این سلطنت بملک سلیمان برابر است

پاکیزه دامن است اسانی جو چشمه خویش
هست از همین گهر که [illegible]

نه با تو دست هوس در کمر توان کردن
نه آرزوی تو [illegible]

نه از پی تو توان آمدن رهیم رقیب
[illegible]

بیا که گر ریه من آن قدر زمین نگذاشت
که [illegible]

خدا بدست من آن خسرو دو گیتی
[illegible]

بروز مرگ نویسم خطی که دامن عمر
[illegible]

رقیب حاصل گلزار وصل عمارت کسرد
[illegible]

ترا خوش است بمرگان خراش خاطر من
[illegible]

گل هرات ز بوستان خبر و خوی بیات
[illegible]

هم زمانه بدو گوید است و هم اسانی مطیع
[illegible]

مولانا ضمیری اصفهانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایردیلار . بوزمین بیت اشعاری بار ، بیر بیت ملوك مدحیدا آیتمایه‌پدور ؛ همتی شاهدی بو بس دور .

خواجه حافظ قدس سره دیوانی تتبعیدا موفق بولوپ ایتمامنه ییتکوردی . کوپ یخشی سوزلار اول مولویدین شهرت توتدی .

بو ابیات انکلارنینك دورکم :

۱۳۲ - مولانا ضمیری اصفهانی

بااینکه اصفهانی‌است شخصی هموار و خوش صحبت وبلندهمت بود . عاشق پیشه هم بود ولی تا با خواجه زاده‌اش معاشرت نمیکرد و او را مورد آزمایش قرار نمیداد عاشق نمیشد .

در عهد خود اکابر و اهالی و ترك و فارس همه بصحبتش راغب و طالب بودند .

صد هزار بیت شعر دارد و یك بیت از آنها در ستایش پادشاهان نیست و این خود برای علو همتش بهترین‌دلیل است . دیوانی بتتبع‌دیوان خواجه حافظ باتمام رسانیده و موفق شده است . اشعار بسیار خوبی از او شهرت داردو این ابیات از او است :

چو می‌بینم کسی از کوی او دلشاد میآید — فریبی کزوی اول خورده بودم یاد میآید .
چه کند خضر ندانم حیات جاودانی — که مرا ملال گیرد زدوروزه زندگانی
کوچنان عشقی که هر که ساغر هجران دهد — درد را عمر ابد بخشد بلارا جان دهد .
چو برخیزد زخواب نازو بیند روی خودسویم — بهانه چشم مالیدن کند تا ننگرد سویم .
صد نگه جائی که او باشد بهرسو میکنم — تما بتقریبی نگاهی جانب او میکنم .
نه زضعف است که از خود روم و بازآیم — هر نفس در طلب او بجهان دگرم .
از جفایش کردم آهی بیخود و میسوزدم — کزسر درد است میترسم که تاثیری کند .
چنان نهان زتوام آتش محبت سوخت — که‌دردلی ونداری زسوز من خبری .
هردوعالم را بیك دیدن زچشم من فکند — این‌زمان خوداندك اندك‌دردلم جانیکند .
گر نه فریب وعده روز جزا بود زنو — سوی بدن که آورد جان گریز پای را .
علاج درد ضمیری نشد نمیدانم — که گفته بود که در دت دوا پذیر مباد .
بحکم صبر ملك عشق را امن‌وامان کردم — جفارا ساختم‌مشفق‌بلارا مهربان کردم .

Marfat.com
Marfat.com

ای عهد شکن آنهمه صحبت بکجا رفت — آن پیمان محبت بکجا رفت
خوی کرده رخ از تشنهٔ دیدار چه پوشی — ماهیچ نگوئیم مروت بکجا رفت
بگو بکره بکویم بیقراری بود پیدا نیست — براه من فتاده خاکساری بود پیدا نیست
چه روزاست این که دورم زان در و ناید بیاد او — که مسکینی براین دور روزگاری بود پیدا نیست
هر کس که دید کشته مرا گفت این کسی است — ز هر آرزوی دل از جان گذشته است
از حسرت دیدار تو باید دل پر درد — آن ذوق که در لذت دیدار نباشد
مجلسی پررشك اغیار است رسوایم مسازان — زان اشارتها که یاد از صحبت پنهان دهد
آن فراموش وعده را قربان شوم چون در رهی — پیشتم از شرمساری وعدهٔ دیگر دهد
وصل دایم اضطراب شعلهٔ شوقم نشاند — چند روزی هجرمیخواهم سزای من دهد
جان از نظاره دوش چنان کامیاب بود — کز شرم آرزو بدل من گذر نداشت
طی لسانی از خدا خواهم وروز محشری — پیش تو شرح تا دهم حال شب دراز را
بفتن من بوقت شهادت چه میکنی — نگذارای رفیق زمانی تو با او مرا
دوش از وعدهٔ امروز تو آمد یادم — فکر آن شب همه شب آه چه خواهد کرد
شادم که وعده داد بفردای محشرم — کاروز هیچ وعده مرا نیست یاد نیست
باندك سوز غمراز جامروکان از هوش باشد — چو آتش درخس افتد شعله آن یك نفس نباشد
زخانه دیر از آن ماه من برون آید — که وا بهوس زده انتظار برنخورد
کجاست بخت که آیی بدین غرض که مباد — ز هگذار من آن بیقرار سر نخورد

اوز ولایتی دا اوتدی ، مزاری هم اوتی بردا دور .

در ولایت خود وفات یافته وقبرش هم در آنجا است .

غزالی مشهدی

ابتدای عمریدا شاعرلیکی مقرر و اوتوب وزی ذیل معلومی آسوب کوب مشهور اولدی .

شاه جنت مکان زمانیدا [illegible]

اولوب جلای وطن اختیار قیلدی ، هندوغه باروب اکبر پادشاه زمانیدا معزز [illegible]

اوز سعیدین زیاده رعایت قیلدی ، جمعیتی هم آلی مین عدد دن زیاده [illegible]

جمعیت ترایدی رذالت غه دلیل والدوغی مولانادا مکرالله [illegible]

دیرلار کیم اون آلتی جلد کتاب تصنیف قیلدی [illegible]

ایرماس یتمش بدیع آلتیق بیت لاین عرایضه لیکیوب [illegible]

بو ابیات اول اثاردن [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

۱۳۳ - غزالی مشهدی

در اوایل عمر شاعر شناخته شد و چون نوری دندانی‌را هجو گفت شهرتی بسزا یافت .

درزمان شاه مرحوم از تهمت رده‌ای اندیشید و مهاجرت اختیار کرده بهندوستان‌رفت، پیش اکبر شاه‌مقبول‌القول گردیدوبیش‌ازآنچه مقتضای سعی و کوشش خود بود از وی التفات دید و چنانکه گویند جمعیتش نیزازشصت هزار تن تجاوز کرد . اینکه تزاید جمعیت را دلیل رذالت میشمارند در بارهٔ وی درست بوده است .

گویند شانزده جلد کتاب تصنیف کرده و این دلیل جمعیت خاطر است . ازجمله کتابی است بنام ,, نقش بدیع ،، که بعراق آوردند ، الحق بد نگفته است .

این ابیات از آن کتاب است.

با منکر سوی بتان تیز تیز — با قدمه دل مکش از رستخیز
ایکه بنظاره شدی دیده باز — سهل مبین در مژه های دراز
کان مژه در سینه چو کاوش کند — خون دل از دیده تراوش کند
چهره گل گرچه تر و دلکش است — بلبل پر سوخته را آتش است
هر بت رعنا که جفا کیشتر — میل دل ما سوی او بیشتر
در رخ بی فتنه چو گیسو مپیچ — نافه بسی مشك نیرزد بهیچ
لاله عذاری که جفا جوی نیست — همچو گلی دان که در او بوی نیست
کرمی بی زور نوشی روا است — شعله که سوزنده نباشد هوا است
حسن بپیرایه چو دلکشتر است — طره مشکین خوش و خط خوشتر است
دیدن هر ساده نشاید بسی — صفحه نوشته نخواند کسی
خوب بود ساده ولی در نظر — زو خط نو رسته بود خوبتر

Marfat.com
Marfat.com

ساده رخانی که سمن غبغبند — تا خطشان نیست تنك مشربند
کاش خط آرند ز اول برون — تا دل عشاق نسازند خون
باری اگر نو خطاگر ساده‌اند — هستی ما را بفنا داده‌اند
خرمی ما غم عشق است و بس — شادی ما ماتم عشق است و بس

بو ابیات هم مولانای مشارالیه نینك دورکیم :

این ابیات هم از آن شاعر است :

نه مجنون در بساط عاشقی نی کوهکن مانده — همه رفتند و اکنون ملك رسوایی من مانده
نه تنها کوهکن حیران بود از صورت حالش — ز دسته تیشه هم انگشت حیرت در دهن مانده
بسی بر پیچ و تاب افتاده زلف همچو زنجیرش — مگر دست قضا لرزیده در هنگام تحریرش
نه از تیغ است برطرف ذقن زخم نمایانش — که از چوگان زلف آزرده شد (گویی ۱) زنخدانش
گرد خاکستر گلخن نبود بر تن ما — بر تن از سوز درون سوخته پیراهن ما
از کوی جنون سلسله داران همه رفتند — ما تا که نشینیم که یاران همه رفتند
مردم و یار ز کاشانه نیامد بیرون — جان بلب آمد و جانانه نیامد بیرون
من بویرانهٔ غم مرده و طفلان هر سو — سنگ در دست که دیوانه نیامد بیرون
تیغ کین بسته بخونریز غزالی آمد — کس بدین شق یتیمانه نیامد بیرون
نخواهم تند باشد ناوکی کز دلبری آید — از آن ترسم که از من بگذرد بر دیگری آید
هنوز غافلی ای دل که گشته ز که دور — اگر بوقت خود افتی ز غم هلاك شوی

هم هند ولایتیدا عالمنی وداع قیلدی .

وفاتش نیز در هندوستان اتفاق افتاده است .

میرزا قاسم

خراسان داخلیدا جنابدا تابع بنده دین دور مشهور و معروف شاعر دور
طبعی مثنویغه راغب دور ، خمسه تتبعیه مشغول ایرور
شیرین و لیلی و مجنون و شهنشه نامیسی [illegible]

اسمیغه مرقوم قیلوپدور مطالعه قیلدوق .

بو ابیات اول کتابلاردین دورکیم :

۱ . گویی - ن

Marfat.com
Marfat.com

۱۲٤ - میرزا قاسم

ازشهرموسوم‌به « جناباد »از بلاد خراسان است . شاعری نامی است و طبعش بمثنوی گوئی رغبت دارد وبتتبع خمسه مشغول بود . «خسرو وشیرین » ، «لیلی و مجنون » و « شهنشهنامه » اش را که بنام شاه مرحوم گفته است مطالعه کردیم .

این ابیات از آن کتابهاست :

☆☆☆☆☆☆

من خسرو و شیرین :

رسید ای کوه آن ماه دلارای — باستقبال او برخیز از جای
حرام آشوب و قامت فتنه انگیز — قیامت میرسد از هم فرو ریز .

من لیلی و مجنون :

گلزار جهان تهی کن از خار — کان غیرت صد هزار گلزار
روزی که ببوی گل شود مست — خاری نزند بدامنش دست
شد مهرهٔ (بشت۱) آن سمنبر — چون رشتهٔ در ز (پا۲) تا سر
شد ساعد سیم نازنینش — چون نال قلم در آستینش .

من شهنشه نامه :

فرو مانده اسبان جولان همه — چو اسبان شطرنج بی جان همه
بلان غرق آهن زسر تابپای — چو صورت که گیرد در آئینه جای
زوالای گلگون سنان بهره مند — شفق از زمین نیزه داری بلند .

مولانا وحشی بافقی

بافق کرمان تابعی بیر قصبه ایرور ، اگرچه مولانا بزدایفه کوچ شهرتی بار .

بهمه‌حال‌مولانای مشارالیه بخشی طبع‌لبق‌وبخته‌شاعردور؛ اقسام شعرنی بخشی آیتور ، خصوصا غزلنی .

خسرووشیرین جوابیدابیرمثنوی‌باشلادی،اتما میغه‌موفق‌بولمادی. فی‌الواقع‌اتمام‌ولسا ایردی عالم بولور ایردی . بوابیات اول کتابدین دور :

«۱» پشت ـ ن ـ د
«۲» پای ـ ن ـ د

Marfat.com
Marfat.com

۱۳۵ - مولانا وحشی بافقی

بافق قصبه ایست از توابع کرمان ولی شاعر مزبور بیشتر به یزدی بودن شهرت دارد. بهر حال شاعری است خوش طبع و پخته و انواع شعر را و بخصوص غزل را خوب میگوید .

در جواب «خسرو و شیرین» بنظم یک مثنوی شروع کرد ولی باتمام آن موفق نگردید . در واقع اگر بانجام میرسید آیتی میشد . این ابیات از آن است :

مثنوی

بود نازک دو طبع اندر زمانه — که جویند از پی [illegible]
یکی طبع شهان و شهریاران — دگر از گلرخان و گلعذاران
کسی کز هردو معنی بهره‌مند است — [illegible]
بغایت خاطر شیرین غمین [illegible] — از آن [illegible] و [illegible]
دلش در تنگنای سینه خسته — [illegible]
بجاسوسان سپرده راه پرویز — (خبرد ۱) [illegible]
که گر بر سنگ خوردی نعل شبرنگ — در آن خوردن [illegible]
هنوز آثار گرمی باشرر بود — [illegible] در مجلس شیرین [illegible]

من الاشعار :

گر طی کنم طریق ادب را چه میکنی — [illegible]
ای بی سبب اسیر کش بیگناه سوز — [illegible]
گیرم (زنار ۲) منع توان کرد حسن را — [illegible]
گیرم ز عشوه منع توان کرد غمزه را — [illegible]
گر من بدل فرو خوردم (دشنهای ۳) [illegible] — آن غمزه [illegible]

لازمه عاشقی است رفتن و دیدن از دور
[illegible]
سخن بسیار و رخصت کم خدایا وصل چون دادی
[illegible]

---

(۱) خبردار ن ـ د
(۲) بنار ـ د
(۳) دشنه های ـ ن

Marfat.com

آنکه هرگز یاد مشتاقان بمکتوبی نکرد
گرچه گستاخی است میگوئیم پر خوبی نکرد
با وجود کاروان مصر کز هم نگسلد
یوسفی دارم که هرگز یاد یعقوبی نکرد.
یك وعده خواهم از تو که باشم در انتظار
حاکم توئی در آمدن دیر و زود خویش.
عشقبازان رازداران همند از من مپوش
همچو من بیمزتی یا قدر و مقداریت هست.
از طلسم دوستی کاندر تواش تاثیر نیست
(نسخها۱) داره اشارت کن اگر کاریت هست
از حرمان بر نتابد خاطر نازك دلات
جان من بر جبن وحشی نه اگر باریت هست.
این عشق بلائی است شنیدی که چه دید
یعقوب که دل در کف مهر پسرش داشت
این طی مکان بین که ز هرجا که برون تاخت
وحشی نگران بود و سر رهگذرش داشت.
بمذهب که عمل میکنی و کیش که داری
که گفته است که حسن تو را زکات نباشد.
روزگران و لجه خطرناك و موجه صعب
ای ناخدا نخست بیندیاز رخت ما.
حقوق خدمت صد ساله لعب اطفال است
یکشبروی که در او کودکان خداوندند.
بهر که خواه نشین گرچه این نه شیوه تست
که بر تو در دل ما راه بد گمانی نیست
مرا ز کیش محبت همین بس افتاد
که هرچه هست صد آزار سرگرانی نیست
گرشمه گرم سوال است لب مکن رنجه
که احتیاج بپرسیدن زبانی نیست.

---

۱ ـ نسخه‌ها ـ ن

Marfat.com
Marfat.com

یکبار نام ما بغلط بر زبان نراند
ما را شکایت از قلم مشکبار تست. (۱)

ما چو پیمان با کسی بستیم دیگر نشکنیم
گر همه زهر است چون خوردیم ساغر نشکنیم

هر متاعی را در این بازار نرخی بسته‌اند
قند اگر بسیار شد ما قدر شکر نشکنیم

ما درخت افکن نه‌ایم آنها گروه دیگرند
با وجود صد تبرک شاخ نی بر نشکنیم.

هنوز زوری و زور آزمائیی نشده است
هنوز مبحث قید و رهائیی نشده است

نگه ذخیرهٔ دیدار گو بنه امروز
که هست فرصت و طرح جدائیی نشده است

ز اختلاط تو امروز یافتم صد چیز
عجب که داعیه بیوفائیی نشده است.

شکفتگیش چو هر روز نیست حالی هست
اگر غلط نکنم از منش ملالی (نیست۲)

برخصت تو که رفتیم و درد سر بردیم
ترا ملالی و ما را هم انفعالی هست

دلتنگم و با هیچ کسم میل سخن نیست
کس در همه آفاق بدلتنگی من نیست

گلگشت چمن با دل آسوده توان کرد
آزرده دلان را سر گلگشت [illegible]

در حشر چو بینند بدانند که وحشی است
آن را که [illegible] خون [illegible]

کوهکن با این همه خارا شکافیها که داشت
داد جان و رخنه در [illegible]

من این کوشش که در تسخیر آن خود کام میکردم
اگر وحشی [illegible]

کنج این قفس افتاده عاجز من همان مرغم
که تعلیم خلاص [illegible]

---

۱. بر پاره کاغذی دو سه مد میتوان کشید [illegible]
۲. هست [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

باندك صبر دیگر رفته بود این ناز بیموقع
غلط کردم چرا این صلح بی هنگام میکردم
در این مدت اگر اوقات من صرف ملك میشد
باو در بزمگاه عیش می در جام میکردم
رهم را انتهائی نیست زانرو دورم از مطلب
اگر میداشت پایانی منش یك گام میکردم
چه ننك آمیز نامی بوده پیش یار این وحشی
بسی به بود از این گر خویش را سك نام میکردم .
شب هجران تو تشریف بهر جا ببرد
در پس و پیش هزاران شب یلدا ببرد
خانه غارت زدگانیم ستمگو (می ناز ۱)
هر چه اندوخته باشیم بیغما ببرد
ما از آن جنس نداریم بفرمای که ناز
صبر و آرام ز دلهای شکیبا ببرد
عشق چون بر سر کس حملهٔ بیداد آرد
اولش قوت بگریختن از پا ببرد
با چنین درد که وحشی ز خدا میطلبد
بایدش کشت اگر نام مداوا ببرد .

مولانا شریف تبریزی

اول ولایت نینك اواسط الناسیدین دور . هموار و پخته شاعر دور .

خواجه غیاث الدین کهره هجویدا بیر ترکیب بند آیتوپدور کیم بو حقیر اعتقادیدا بو ایرور کیم بویانکلیغ درست و بیقصور شعرتا (بنای ۲) هجو بولغای آیتمایوپدورلار بلکه هیچ کیشیکا میسر ایرماس .

اگر چه بو مختصردا هجو بتیماك لایق ایماس ، فاما بر انکی بیت ترکی و فارسی سندین بتیماکدین علاج میز یوقدور . ازرق چشم و اصفر چهره کیشی بو بویانکلیغ تعریف قیلماق زیاده خوش طبع لیق تیلار .

بو نیجه بیت اول ابیاتدین دور کیم :

۱۳۶ - مولانا شریف تبریزی

(۱) می ناز - ن - د
(۲) بنای - ن

Marfat.com
Marfat.com

از اواسط‌الناس تبریز و شاعری‌هموار وپخته است . در هجوخواجه غیاث‌الدین کهره ترکیب بندی گفته که بعقیده من از وقتی که بنیاد هجو گذارده شده چنین شعر درست و بی عیب گفته‌نشده و بلکه کسی‌هم‌نمیتواند بگوید .

اگر چه درج اشعار هجوی در این‌تذکره مختصر شایسته نیست‌ولی از ذکریك دو بیت ترکی و فارسی ناگزیریم .

شخصی کبود چشم و زرد روی را اینگونه‌توصیف کردن خیلی‌خوش طبعی میخواهد . این چند بیت از آن جمله است :

[illegible]

اگـر نـه‌ای ز پرستندگـان آتش کبـر
و گـرنـه ای‌ز فروزندگان نار (نعلق ۱)
جهت ندور که بیفونك قاودر مژه‌نك کبریت
سبب‌ندور که کوزونك باش دورقاشنك حقمق
کوزونکدا هیچ قرایون کونکل تمام قرا
خلاف ایمش بوکه کوزدین ارالق کیونکلدین ارالق
(عجوب قیلغه شموقاق (۲)تیا گویندت
بلند مرتبه مسعودنی ناحقلق ۳)

دیرلار کیم بو هجو مشهور بواوب خواجه مشارالیه‌نی بیکانه‌آشنایلار کیم مولانا شرفی کیلتورسونلار ، اگر هجونی بیتکا مواجه اوقور رعایت قیلارمیز و الا اناقیلسا اهانت ایدرمیز . مولانا شرفی حاضر ایکاندا لا بوقفه خواجه مخاطب قیلوب بیت بیت اوقورلار . آلی بورسه‌ای و بیر جمعه جنازه بروزلا

اول هجو تلاوی سیدا بیرقصیده آسوبیدور ، اول دخی خوشوافع بواوبدور . مطلعی بو دور کیم :

گویند وقتی که این هجو شایع شد و بگوش خواجه رسید گفت شریف را بیاورید . اگر هجو را حضوراً بخواند ما [illegible] قرار میدهیم و اگر از خواندن آن امتناع ورزد اهانتش میکنیم . همین

---

۱) فراق [illegible]

۲) در [illegible] بتقدیم [illegible] بر [illegible] و [illegible] بفتح قاف و ضم لام و [illegible] بفتح شین جزء کلماتی [illegible] .

۳) [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

که شریف حاضر شد بیدرنگ خواجه را مخاطب ساخته هجو را بیت بیت خواند و خواجه نیز ششصد شاهی و یك دست لباس جایزه داد .

شریف در تلافی آن هجو قصیده بسیار خوبی گفته که مطلع آن این است :

☆☆☆☆☆

نیستم مقبول یك دل آه از این ناقابلی ... ث مرادم نیست حاصل آه از این بیحاصلی .

بو بیت هم اون قصیده دین دور :

این بیت نیز از آن قصیده است .

☆☆☆☆☆

(گفته‌ام ۱) ... گفتی (ناگفته من ناگفتی ۲) ... خارج مبحث از آنم باوجود داخلی .

و ابیات هم آندین دور کیم :

این ابیات هم از او است:

☆☆☆☆☆

... بیغ خوبی آن گل وه‌چه‌حسن بی‌بدل دارد ... که از وصف رخش هر غنچه جزوی در بغل دارد

... ز دوران مرگ میخواهم حیاتم میدهد بی تو ... فدت بسیار از اینسان لطفهای بی‌محل دارد

شریف ار عاشقی جا برسر کوی ملامت کن ... که عشق بی ملامت حکمه علمه بی‌عمل دارد.

هر که ر دیدم براز عشق محرم ساختم ... خویش را در عاشقی رسوای عالم ساختم

... پنبه‌های داغ را کردم سیه از دود دل ... پوشش آسود کسی را رخت ماتم ساخته

شمع را دیدم که از راز شب وصل آگه است ... صبح چون نزدیك شد کارش بیکدم ساخته

آنچه عمری جان از آن میسوخت به‌هجر بود ... آخر از نا سازی دوران بسان هم ساخته

از جهان با حسرت بسیار رفتم چون شریف ... رانکه کاری بر مراد خویشتن کم ساخته .

... مدام درد غم از ساغر الم خورده ... ز عمر خویش شده سیر بسکه غم خورده .

... نمیشود که شوم کباب زهند شریف ... مسحف رخ مشکین خطان قسم خورده .

... مبادا ز سوز و گدازی که دارم ... برون افتد از پرده رازی که دارم

... اگر در نگیرد نیازی که باشد ... زمن سر کشد سر و نازی که دارم

... من با منت یار نازی که داری ... که من با تو دارم نیازی که دارم

(۱) گفت من ـ حاشیه نسخه (ن)

(۲) ناگفته من گفتی ـ ن ـ د

Marfat.com
Marfat.com

شریفلا من و(سجدهٔ ۱) روی آن بت چنین میگذارم نمازی که دارم •
کی غم عاشق بگشت باغ وصحرا میرود عشق تا با او است غم با او است هرجا میرود
آخر عمر شریف است ای صبا رو پیش یار کو یک سا مروزش مران زین در که فردا میرود •

عاقبت ترك ادب قیلوپ مولانا لسانی رحمة الله علیه کیم انینك استادی ایردی بیر نیجه بیتین تضمین قیلوپ سهو اللسان آتلیغ بیر رساله یتیدی.

دیرلار کیم مولانا لسانی نینك یمان دعاسی بهار عمرین صرصر فناغه بیردی • امید کیم آخرتی معمور بولغای •

عاقبت ترك ادب نموده چند بیت از ابیات مولانا لسانی رحمة الله علیه را که استاد وی بود تضمین کرد و رساله ای بنام «سهو اللسان» بنگاشت.

گویند نفرین لسانی بهار عمرش را بصرصر فنا داد. امید است که آخرتش آباد باشد

مولانا محتشم

کاشانلیغ دور • کوب شهرتی بار • صاحب سامان و کاشان کیشی ایردی • حالیا کیم مولانا عامد کورسفر قیلمادوغیدین اختلاط رویشندا بیر مقدار خامیلیغی بار ایردی •

بیر تازه طرز شعریغه قرار بیرمیش ایردی کیم اگر بیر او [illegible] مضمون [illegible] طرزیغه اپارسا ایردی طمطراق لفظی معنی [illegible] [illegible] و ابیاتی نینك اوزکا اشعاریغه هیچ نسبتی یوقدور • خصوصا [illegible] [illegible]

---

۱۳۷ - مولانا محتشم

از کاشان است و خیلی شهرت دارد. شخصی صاحب سامان و [illegible] نشان بود و گویا بعلت عدم مسافرت بود که در آداب [illegible] قدری بی تجربگی داشت.

در شعر سبك نوی اتخاذ کرده بود که اگر مضمون [illegible] سبك ایراد میکرد آن شاعر از مغلطهٔ طمطراق لفظ بمضمون خود [illegible] نمیبرد.

---

(۱) مسجد و [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

این ابیات و بخصوص این غزلش با دیگر اشعاروی بهیچ وجه قابل قیاس نیست :

☆☆☆☆☆

کدام سر و ز سنبل نهاده بند بپایت
که برده دل زتوای دلبران شهرفدایت

تو از کجاو گرفتن بکوی عشق کسی جا
سك تصرف آن دلبرم که برده ز جایت

بمحتشم که سك تست حال خویش عیان کن
که چون جریده بدان کو روی دود زقفایت.

بو ابیاتی هم بخشی دورکیم :

این ابیات را هم خوب گفته است:

☆☆☆☆☆

شوم هلاك چو غیری خورد خدنك ترا
که دانم آشنئی در قفاست جنك ترا.

بمن از بدگمانی میکند چندان گنه نسبت
که من هم در گمان افتاده پندارم گنهکارم.

اگر حبیب توئی مشکلی ندارد عشق
وگر طبیب توئی مرك هم دوا دارد .

بمن که روز و شب از عین رحمتی نگران
سرت ز ناز گران است وای بردگران.

رخش شمعی است دود آن کمند عنبر آلودش
عجب شمعی که از بالا (بپایان ۱) میرود دودش

چو گنجشکی است مرغ دل بدست طفل بیباکی
که بیش از من عزیزش دارد اما میکشد زودش.

مطلعی مضمونیدا سوزبار ؛ دیرلار کیم کمال اسمعیل اینك در ، العهدة علی الراوی.

هم کاشاندا عالمنی وداع ایلدی .

مضمون مطلع شعر مزبور محل کلام است و آنرا بکمال اسمعیل نسبت میدهند، العهدة علی الراوی.

وفاتش نیز در کاشان اتفاق افتاده است .

☆☆☆☆☆

خواجه حسین ثنائی

سلطان ابراهیم میرزا نور قبره مداحی دور . میرزا مدحیدا کوپ قصیده سی بار .

دقت فکری اولجه بارکیم اکثر ابیاتی شرحه محتاج ایرور ؛ که المعنی فی بطن الشاعر . قضارا خواجه حاضر بولماسا حضرلار شعری اینك معنی سی یوق دیو اثبات فیلورلار. اول عزیز یمان ایتمایو بدورکیم لفظ ومعنی شرکتی دا خواجه حسین ثنائی ومولانا محتشم (ایکلاسی۲) بیربخشی شاعر دورلار .

« ۱ » بپایین ـ د
« ۲ » ایکلاسی - ن

Marfat.com
Marfat.com

فاما میرزای مغفوردین استماع ایدوم کیم مباهات بیله آینوردی کیم خواجه حسین شعرین فهم قیلارمین . بهمه حال لفظ کوتاه لیق قیله الماسا معنی دقیق ایرور .

بو بیت انینک دور کیم :

۱۳۸ - خواجه حسین ثنائی

مداح مرحوم سلطان ابراهیم میرزا بوده ودرمدح وی قصاید بسیاری گفته است .

بسکه دقت فکر دارد اکثر ابیاتش محتاج بشرح وبیان است . المعنی فی بطن الشاعر . اگر اتفاقا خواجه خودش حضور نداشته باشد حضار [illegible] میکنند که شعرش بیمعنی است . آن عزیز خوب گفته است که در [illegible] لفظ و معنی خواجه حسین ثنائی ومولانا محتشم دو نفری یک شاعر خوب تشکیل میدهند .

واز میرزای مرحوم شنیدم که بر خود مینالید ومیگفت « شعر خواجه حسین را میفهمم » . بهرحال اگر لفظ قاصر نباشد معنی دقیق است .

این بیت از اواست :

[illegible]

گر بمثل جا کنی در پس آیینه شخص [illegible]

بو رباعیسی نینک هیچ اشعاریغه [illegible] بو مدور کیم :

واین رباعی که گفته است بادیگر اشعار وی [illegible]

[illegible]

ای خاک نشین در که [illegible]

در کوی تو زان [illegible]

بو ابیات هم خواجه حسین [illegible] :

این ابیات هم از خواجه حسین است :

Marfat.com
Marfat.com

☆☆☆☆☆

چنان خودرا لبالب زارزوی خنجرش بینم — که گر خون ریزدم برجای خون در آرزو غلطم.
باید از این پس دگر طفل رحم سرنگون — حامله‌را گردهی از کف دولت غدا
مهر کف خود تو نور فکن گر شود — نیست عجب گر زشخص سایه بیفتد دوتا.
از قبول تو اگر نطفه بیابد اثری — پس از این جای کند درحرم دل زشکم.
امر تو در گیرودار حکم دهد گر بباد — موج سلاسل شود از پی قید صبا
ساعت حیرانی دیده شود آفتاب — شاهد حسنت در او گر بنماید لقا.
شد اعتدال هوا آنچنان زفیض بهار — که خارپشت گل آرد بسان گلبن بار
اگر ز راه اثر بگذرد هوا بمشام — دگر بخویش بروید گل از سر دستار
شده است خوبی دهر آنچنان که عارف را — گذشتن از سر دنیا بسی بود دشوار
هوا چنان برطوبت که نیم ویرا نیست — کشند اگر بمثل شکل ابر بر دیوار
شده حسن درختان بغایتی که بدن — زچوب وقت سیاست نمیکشد آزار
شد سبزه چنان شد زاعتدال هوا — که هر کجا که تماشا کنند اولوالابصار
بود ز کثرت خوبی ازآن مکان دگر — چو تیر خاک نشین رفتن نظر دشوار.
فتنه رو مکنیدم ز سوی او که بدل — هنوز طاقت نظاره دگر گنجد
بهر حفظ تو بود عجب که بی آسیب — هجوم ژاله بدکان شیشه گر گنجد
عجب اگر نشود هولناکتر ز جحیم — مهابت تو اگر در دل شرر گنجد.

شیرازلیق‌دور، یخشی طبعی باردر. (پارچه ۱) قنده بی‌نظیردر. شیخ (۲) حضرتلاری‌نینک مخزن اسراریغه جواب ایتوپدور، لکن تمام بولماردین بورون وفات بولدی.

عرفی

آخر وقتیدا هندغه عزم قیلوب برنیچه ایام آنده داخی بولوب آخر لاهورده فوت بولدی.

کامل دیوانی بار. جمله نظم اهلی اشعار دلفریبکه پسند قلمشلردر.

و (ابیات ۳) ایتیک‌دورکیم:

۱۳۹ ـ عرفی

ازشیراز است وطبع خوبی دارد. درهرفن بی‌نظیر است. به مخزن

۱. پارچه ـ ظ
۲. نظامی ـ ن
۳. رباعی ـ ظ

Marfat.com
Marfat.com

اسرار » شیخ نظامی جواب گفته لیکن پیش از آنکه بانجام برساند وفات یافته است .

دراواخر عمر بهندوستان رفته مدتی در آنجا ماند و عاقبت در لاهور وفات یافت .

دیوان کاملی دارد وجملهٔ اهل نظم اشعار دلفریب وی را پسندیده‌اند. این رباعی ازاواست :

☆☆☆☆☆

عرفی دم نزع است و همان مستی تو آخر بچه [illegible] تو
فردا است که دوست نقد فردوس بکف جویای متاع است و [illegible] تو

وله من القصیدة :

وازقصاید اواست :

☆☆☆☆

بیا که بادلم آن میکند پریشانی که غمزه تو [illegible]
کسی که تشنه لب ناز تست میداند که موج [illegible]
زدیده رفتی و مردم همان نفس فریاد [illegible]
بهشت غمزهٔ اسلام دشمنت که دوروز [illegible]
ترحمی نکند حسن بردلم کوئی [illegible]
که گفت مطلع دیگر چنین نیارد گفت [illegible]
زهی وفای تو همسایه پشیمانی [illegible]
لب تو جرعه ده باده دل آشوبی [illegible]
متاع لطف تو [illegible] [illegible]
گل کرشمه [illegible] [illegible]
ز دین خویش [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

مولانا ولی

خراسان بلوکی دشت بیاض آتلیغ ولایتدین دور . شعری رنگین و ابیاتی دلنشین ایرور ، فاما شعردین اوزکا نیمه دین وقوفی یوقتور .

تریاکی طمع بویانکلیغ آزوادم بولور . عیاذا بالله هیچ کیشی مولانای مذکور دین بیربیت اسماعی التماسین قیله الماس کیم سررشتهٔ طمعی غه بند بولماغای . هر کس که باشد ، هرجا که باشد ، هرچیز که باشد خیر لنا و شرلاعدانا .

بهمه حال بخشی ابیاتی بار . بو اشعار اینک دور کیم :

۱۴۰ ـ مولانا ولی

از ولایت موسوم به « دشت بیاض » بلوک خراسان است . شعرش رنگین و ابیاتش دلنشین است ولی بجز شعر از چیز دیگر اطلاع ندارد . چنین تریاکی طمعکار کم پیدا میشود . عیاذابالله اگر کسی بخواهد بیتی از او گوش کند نا گزیر بدام طمعش گرفتار میگردد . هر کس که باشد ، هرجا که باشد ، هر چیز که باشد خیرلنا و شرلا عدائنا .

بهر حال ابیات خوبی دارد و این اشعار از او است :

*****

بی تو صد جا دلم از داغ شکایت ریش است
این قدر هست که شکرم ز شکایت بیش است .
هرگز دلم ز دیدنت آسودگی ندید
از بسکه میطپد ز پی دیدن دگر

گردیگری است باعث صلحم چه میکنم — صلحی که هست باعث رنجیدن دگر
شب ناله‌ای که کرد ولی بی اثر نبود — میداشت کاش قوت نالیدن دگر .
نمیکنی شبم از ناله منع تا ندهم — بخودقرار که گوش تو بر فغان من است .
خوش آنکه جان طلبد از من و بخود گوید — ولی مضایقه کی میکند بجان با من .
دل جان سپرده بسکه طپیده است در برم — من خود در این گمان که قراری گرفته است .
من و تحمل و دوری که یارا گر این است — فراغت از من و از روزگار من دارد .
نادید ولی قاعدهٔ مرحمت از دوست — دانست که صد پاره ز دشمن بتری هست .

Marfat.com
Marfat.com

چه خطا رفت که از صلح سخن نتوان کرد — غایتش عفو زخوی تو ستمگردور است.
فکر تلافی دل من کن که هجر تو — این بارآن نکرد که هر بار کرده بود.
میکند غیر باین راه سخن شکوه زبخت — آه اگر همچومنش کار بپیغام افتد.
خوش است وعدهٔ دلدارودل درآن بستن — بوعدهٔ تو ولی دل نمیتوان بستن
سر صلاح نداری و گر نه باین مهر — بیاك سخن سرصد شکوه میتوان بستن.
ز درد هجر تو ایکاش جان نمیبردم — که رشك وصل تو براین وآن نمیبردم
بدوستی تو چندان امید داشت دلم — که دشمنی تو هرگز گمان نمیبردم
خرسند بامید جواب است دلم کاش — قاصد که رود جانب او دیر نیآید

دمی صدره چو از بزمم بخواری میتوان راندن
چرا از بودن همچون منی دلتنگ باید بود.

میان ما وتو تا این حجاب خواهد بود — سوال خواهش من بی جواب خواهد بود
ولی جفا کشی از غیرو شکوه هم نکنی — توئی که اینهمه در دست وزبون شده‌ای

قاضی (نوری ۱)

اصفهانی ظریف دوست. گوینده خلیق لیکن دوره اوردوی معلادا متردد ایردی، خاص و عام بینه یخشی صحبتی دا ایردی اشعاری هم یخشی دور. و لیکن ایندی نوره گوره!

۱۴۱ - قاضی نوری

از اهل اصفهان وشخصی بسیار خلیق است، باردوی معلا میرفت و با خاص وعام خوشرفتاری میکرد. اشعارش هم خوب است ولی ایندی از نوره

گناهم را عفای بیانداز دوزخ فزون برسم — که سوزم بداغ هجر فردای قیامت ده
چاك دلم نصیبی از دوختن ندارد — این عشق و این محبت و سوختن ندارد
چه میکنیم خدایا بهشت و رضوان را — مهر بانی ما گناه ندارد
بهشت (۲) مکافات جور و قهرست — مقر خواهد
برسم ازدوزخ که با آن همه حسنودان — و به
آتشم در زن لیکن بروایات کلیم عشق — سوختن
عشقم بلند مرتبه خون دوزخ اولی است — خواهد و
در آشنائی تو سر رفت عمر و به — آه همچنان مقر دوزخ

«۱» نور ـ ن ـ د
«۲» رایه ـ ن ـ د

Marfat.com
Marfat.com

حمایل ناخون توانم دید بر دوش کسان دستی — که بر دلها زند ناخن اگر در آستین باشد.
بیم است سراپای مرا ز اتش دوزخ — جز سینه که آن داغ تمنای تو دارد.
شب در آن در بوده‌ام گرم است خاک از آتشم — پا منه از خانه بیرون انتظارم گو بکش.

بو ایکی رباعی هم انینک دور کیم :

این دو رباعی هم از او است:

******

ای عشق به کافرم ببخشای دمی — تعجیل بخون من مفرمای دمی
ای غم همه وقت میتوان کشت مرا — از راه رسیدهٔ بیاسای دمی.
کی دیده ور از جمال ایمان کردم — از کردهٔ بد کجا پشیمان کردم
خاکم ز کلیسیا و آبم ز شراب — کافرتر از آنم که مسلمان کردم.

خوش طبع و بخشی شاعر در. بو ابیات انینک دور کیم :

صبری
روزبهان

۱۴۲ ـ صبری روزبهان

شاعر خوش طبع خوبی است و این ابیات از او است :

******

بگرد خاطرم ای خوشدلی چه میگردی — کدام روز مرا با تو آشنائی بود.
من بیکس درد دل گویم بصد امید و او
منتظر کاین گفت و گوی من بپایان کی رسد.
اظهار دوستی زبانی کجا شده
ای سنگدل مترس کسی در دل تو نیست
یارب دل رمیدهٔ من از کجا شنید
بوی محبتی که در آب و گل تو نیست
این بس جزای کشتن صبری که روز حشر
حسرت نمیخورد که چرا بسمل تو نیست.
او بر سر بهانه و من هر زمان بعجز — گویم هزار عذر گناه نبوده را.

Marfat.com
Marfat.com

هرگز بمهر کس نشود آشنا دلت
فارغ ز قید مهر و وفائی خوشا دلت .
همین امشب بکویش جای‌داری خوش بنال‌ای‌دل
خدا داند بکوی او رسی بار دگر یا نه .
بتو بیوفا گمان دل مهربان ندارم
تو کجا و مهربانی بتو این گمان ندارم .
جائی ندیدمش که نگوید که میروم
هرگز ندیدمش که غمم بیشتر نشد .
زلطف برسر صلح آی خشم و کین بگذار
بس است گر غرضت عاشق آزمائی بود .
تو دراین گمان نبودی که بمن چنین توان زیست
بجفا چنین دلیرت دل برد بار من کرد .
کدام وصل چه شادی بدین شده خوشدل
که اندکی به از ایام بیوفائی بود .

مولانا نثاری

دارالسلطنهٔ تبریزدین‌دور . آرمیده ومرده (۱) کیشی‌دور تیل‌لار اردوی معلا اکار و اهالی‌لاری [illegible] مخصوص‌اردی .

با نافغانی ومیرشاهی دیوانی تتبعیدا دیوان [illegible] [illegible] بار . بوابیات اول دیوانلاردین‌دور کیم :

۱۴۳ـ مولانا نثاری

ازاهل تبریز وشخصی آرمیده‌ومرده دیده است [illegible] اردوی معلا ارتباط داشت .

درتتبع دیوان بانافغانی و میرشاهی دیوان [illegible] رنگینی دارد. این بیات از آن دیوانها است :

Marfat.com
Marfat.com

ای ز تو نامه نامجو فکر ستوده رای را
نام تو اولین سخن شوق سخن سرای را

قافله‌ها بدشت غم طعمهٔ کرکسان شدند
در پی بازماندگان نعره (همان ۱) درای را

طعمه زاغم و زغن دشت بلا مرا وطن
وای اگرم براستخوان ره بفتد همای را .

هردمی طاقت کجا میارد آشوب مرا
عمر نوحت باد بنگر صبر ایوب مرا

هر یکوروبی کجا آئین دلجویی کجا
یوسفی باید که داند قدر یعقوب مرا .

نکرد سنگ حسد رخنه‌ای بسینهٔ ما شکست را نبود ره برآبگینه ما
غمت ملامت مردم زدل برون نبرد که‌ایمن آمده ازهرزمان خزینه ما
بسا که داغ کهن ازوصال تازه شود بریش دل نمکی بودعیش دینه ما
ستاره‌سوختگان‌راقرین‌ببخت‌من‌است کسی زاختر طالع نشد قرینه ما .

کرده گلگون چشم پرخوابی که میسوزد مرا
خورده شب جایی می‌نابی که میسوزد مرا

کرده امشب جام دردست و صراحی در بغل
با حریفان گشت مهتابی که میسوزد مرا

کاسه نوشیدن غیر و جرعه پاشیدن بمن
میزند برآتشم آبی که میسوزد مرا .

عشق تو آزمود بداغ دگر مرا پرتو بدل نداد چراغ دگر مرا
جز داغ حسرتی که زدردتو بردل‌است حسرت نبوده برگل باغ‌دگر مرا .

دل بی‌تو طعم خون جگر میدهد مرا
کیفیتش ز مرگ خبر میدهد مرا

الماس ریزه بر دل مجروح مرهم است
زهر تو چاشنی شکر میدهد مرا

ای بسته رخنه خبر مجلس نهان
با دل چه میکنی که خبر میدهد مرا

من کز برای یکدمه دوری در آتشم
تسکین دل چگونه سفر میدهد مرا .

---

۱ « زنان - ن - د

Marfat.com
Marfat.com

شکست شوکت مهر تو رونق (کین۱) را
وفا بیاد تو آورد عهد دیرین را

بعهد چابکی شهسوار حسن تو کند
نگارخانه زین کارخانه چین را

نکرد سیر نگاهی بقصد صید بود
گرسنه داشتن صید پیشه شاهین را

گشای رسته دندان که چون بنات‌النعش
کند سپهر پراکنده عقد پروین را

بپرس حال نیازی که شب ز حسرت تو
بتلخی عجبی داد جان شیرین را

خون میچکد بدور تو از ساغر بلا
روح اجل در آمده در پیکر بلا

دل‌را بلا ز خوی تو چون یاد میدهد
گردم هزار بار بگرد سر بلا

افسرده آن بلا که باو عشق یار نیست
از عشق پرشراره بود مجمر بلا

مرغ دلم ز بند غم آزادگی شود
دل مهرهٔ محبت و غم شد در بلا

امروز که همصحبت یار است دل ما
آیا ز چه بی‌صبر و قرار است دل ما

باآنکه ز آیینه دل زنگ برد وصل
آلوده صد گونه غبار است دل ما

دلا اگر ورق آرزو بگردانی
ز خشم و کین دل آن جنگجو بگردانی

بجز تو از تو نیازی اگر کند طلبی
ز قبله‌گاه دعا روی او بگردانی

ز جان تا لذت غم در نیابی
از آن بخل تمنا [illegible]

بجایی دست زن در پایه عشق
که گر دستار جویی [illegible]

خود چه سان یابم ترا یا چون خبر گیرم بگوی
[illegible]

از ملایم طبع محبوبی چنین این میکشم
وای گر بودی [illegible]

بی رخش از گل [illegible] چون شوم [illegible]
[illegible]

دلا با مهر مهرویی نداری
هوای [illegible]

زباغ زندگانی بهره‌ات چیست
[illegible]

عجب آسوده‌ای گویا [illegible]
فریب [illegible]

بدشنامی دل ما را بدست آر
که همچون ما دعاگویی نداری

---

۱ [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

چنین که عهد شتان استوار نیست یکی
امیدوار بمن باید از هزار یکی

مکش تمام سیاست کشان محنت را
برای عبرت مردم نگاه دار یکی

دوئی مذهب مردمان (برای دین ۱) کفراست
خدا یکی و محبت یکی و یار یکی.

مرکم رهاند از الم جاودانئی
با هیچکس نکرده چنین مهربانئی

جانم فدای نامه رسانی که باشدش
بعد از جواب نامه پیام زبانئی .

دیدنت را دیده از حد میبرد نظارگی
حسنی حسن تو دهشت میبرد یکبارگی

مژده غمخواران وادی محبت را که یار
هر کراغم میدهدخود میکند غمخوارگی.

ساقی بسبو دگر چه داری
بر خیز و بیار هر چه داری

ساقی سر و کار با کریم است
اندیشه خیر و شر چه داری .

نامه‌ستم بسی را پیچش جان است باز
رقعه‌هاچون مرغ دست آموز پران است باز

دلی را در بلا خرسند داری
که در زنجیر زلفش بند داری

مده نقد وفا تا مستحق را
که در پی چشم حاجتمند داری

خوشا حال تو ای ناصح که چندین
سر منع و زبان پند داری

نداری او خطا پوش است ورنئی
گنه چندان که میگویند داری .

نهان در سینه دارم آفتابی
دل بضاقت پر اضطرابی

اگر دوات دمی از دل بیارام
که بر من تکیه دارد آفتابی .

سمندرا دان خوش باد هر چند
دوران تو خشنودی نمانده است .

از سرمه کرده‌ای چشم سیاه تو دگر
سر بدل که مدعی آن مژهٔ دراز را.

من نظاره‌ای ندیده خسان کره حور را
رهرو گران (راین ۲) شوکت ترکتاز را.

حالی است درغمت دل حیرت ربوده را
از حضرم برد سخن سر کشوده را

نا خصه خون من نخورد ای بنا گهن
نشنوده کرده‌ام سخنان شنوده را

من امیدارم از گران پس که وقت خشم
بر من بود قصاص گناه نبوده را.

رمکتوب نرسید اغیار را زخمی بدل کاری
نوار شامه‌ام شد دیگران را خط بیزاری .

از حور تو رفید عربده وضعها
جرمن که گرفتار تو بودم نه تنها

آنها که سخن در حق مردم بتو گفتند
بیم است که درحق تو گویند سخنها.

خجلت است پیش تو از گناه مرا
مرنج ازاین که زبان نیست عذرخواه مرا

برای آن دل آزارچون هلاک شوم
که او بباد توآورد گاهگاه مرا.

لطف تو تا تمام ز نفی تمامم است
تا پخته کار ما زطمعهای خام ماست

بودیم تا نوبت شبوران روزها گذشت
گردون هنوز در صدد انتقام ماست

پیغام ما جواب ندارد که پیش دلبر
قاصد زنک آنچه نگوید پیام ماست.

---

۱ ـ ران دل ـ ارجوع شود بدانشمندان آذربایجان ، ص ۱۴۲۳
۲ ـ ران ـ ن ـ ن

Marfat.com
Marfat.com

آن سرورا بگوی که بیحاصل آمده است
روز ار بوعده مانده شب در دل آمده است

در حشر کشتهٔ که شود از تو خون طلب
آن خون گرفته باز سوی قاتل آمده است.

تا غمـــــزه پاسدار لب نوشخند تست
دست هوس کشیده ز نخل بلند تست

باطره گو که خال بنا گوش را بنوش
کان فتنه دست پرور جادو کمند تست

من از کجا و صبر کجا مردم ای طبیب
دردم فزون ز داروی نا سودمند تست

ای پند گو نمانده زما تا جنون بسی
جایی رسیده کار که موقوف [illegible] تست

آن غمـــــزه‌را بخون نثاری اجازه ده
گر [illegible] خاطر [illegible]

پر اضطراب دلم گرچه اهل صحبت نیست
زبزم خویش مرا [illegible]

زبان شکوه ندارم بیش یار از شرم
باین [illegible]

زصبر رونقی ای دل بکار و بار و نیست
تو [illegible]

هلاک عهد تو گردم که زندگی (آید ۱)
بدلنشینی ([illegible] ۲) [illegible]

بگرد هر دل نومیـــــد گشته دانستم
[illegible] از امیدوار [illegible]

غم تو تازه شد تا دلم بباغ [illegible]
[illegible]

بجسم الفت دانت ز جان [illegible]
[illegible]

نثاری مکن که خود بخود آخر خجل [illegible]
[illegible]

«۱» ابد ــ ط
«۲» پیمان ــ د

Marfat.com
Marfat.com

حسن است و صد هنر بهمین دلمنه که تو
پیوند پاره ساز و محبت گسل شوی
لب بستم ازحدیث شکایت چه لازم است
گویم حکایتی که تو آزرده دل شوی
بوعی مباش عمر نثاری که گر کسی
جایی حکایتی بتو گوید خجل شوی .
بی صلحش نخواهم زود یاری درمیان افتد
که شوق افزون شودچون انتظاری درمیان افتد
بخود دادم قرار صبر بی او یکدو روز اما
ازآن ترسم که ناگه روزگاری درمیان افتد
فغان گزدست شد کارم زهجرو (کا) سازان را
ز ضعف نالهم هر روزکاری در میان افتد
خیال است این نثاری ورنه کی جایی که او باشد
سخن ازهمچو من بی اعتباری درمیان افتد.
فغان از آنکه برم ناشسته طعنهٔ غیر
بیمارش آید و بی اختیار برخیزد .
خلاف وعده چنان گشته ای که وصل طلب
زرهگذار تو بی انتظار بسر خیزد .
بکوت پا لشان تاچند آیم حیرتی دارم
نخواهی خون مرا من هم نیایم غیرتی دارم.
همه اسطرابی ای دل خنری ز بیخودی کن
که حکایتی بجایی بکند سرایت از تو
ز اسارهات دلرم بنزاع خصم و نرسم
که ستیزه گرم گردد نرسد حمایت ازتو .
نمیرد از پروانه‌ای در جانسپاری نیستم
گرنسوزم چ ان نمیرد او شماری نیستم
رحم برمن میکند دشمن تکلف بر طرف من حریف اینقدر بی اعتباری نیستم .

میرزا حسابی نطنزی

اول ولایت بیت آدمی‌زاده‌لاریدین دور . علوم ظاهری تحصیل قیدوپدور ، موسیقی علمیدا کوپ مهارتی بار ، اوسام صنیف‌لارنی یخشی آیتوپ مشهور بولدی. فاما میرزا ایچ همین اسمیدا بار.

---

(۱) کار ـ د

Marfat.com
Marfat.com

بوابیات اینک دورکیم :

۱۴۴ - میرزا حسابی نطنزی

از آدمیزادگان نطنز است. علوم ظاهری را تحصیل کرده و در فن موسیقی نیز مهارت زیادی یافته است. اقسام تصنیفها را خوب گفته و مشهور شده است ولی میرزائی برای وی اسم بی‌مسمی است.

این ابیات از اوست :

******

نازم استغنای چشم عشوه پرداز ترا
گرد سر گردم نگاه سر بسر ناز ترا

سرکشی سرو سهی از سر نهاد و خوب کرد
کان نمیزیبد جز سرو سرافراز ترا

امشب کسی بحال من ناتوان نبود
احوال دل مپرس که او در میان نبود

دوشینه با وجود صد آزردگی دلم
در شکوهٔ تو هیچ من همزبان نبود

میشد که چند روز بسازد بما دلت
از ما عنون زود شدی وقت آن نبود

بی‌مهلت نگاه حسابی هلاک شد
مسکین چه کرده بود که هیچش امان نبود

بخانه‌اش روم و این کنم بهانه خویش
که مست بودم و کردم خیال خانه خویش

ای کرده میل صحبت شب داشتن بغیر
عیشت حلال باد که خوبم [illegible]

بر حسابی رشک دارد مدعی خوش صحبتی است
رشک میبوده است بر حسرت کش دیدار هم

دو روزی دگر درد سر میبریم
ز کوی تو غوغا بدر میبریم

Marfat.com
Marfat.com

دل آورده‌ایم و کـــون دامنـــی
پر از پـــاره های جگر میبریم .

حسابی یـار می‌آید بآیینی که میدانی
ترا دیدار ارزانی که من ازخویشتن‌رفتم .

از یکدو روزه هجر حسابی زدست شد
هجران ندیده است عجب بی‌تحمل است .

کینه میورزند با حسرتکشان دور گرد
بخشد انصافی خدا پهلو نشینان ترا .

یا حاجت حسابی آرزده دل بسر آر
یا همتی بدار که رفت از دیار تو .

تو مگرسگی‌حسابی که فرشته سیرتان را
بهمه وفا که داری ز تو احتراز باشد .

زین بزم برون رفت و نکو رفت حسابی
کازرده دل آزرده کند انجمنی‌را .

مولانا حزنی اصفهانلیغ دور ، کوپ فضیلتی بار ، یخشی ملادور .
باوجود زهد و صلاح طرفه بیقید و لاابالی کیشی دور .
(وقوع ۱) روشیدین بهره‌مند و اشعاری دلپسند ابرور .
بو ابیات اول صلاحیت آثارنینك دور کیم :

۱۴۵ ـ مولانا حزنی

از اصفهان است . بسیار فضیلت دارد و ملای خوبی است . با وجود زهد و صلاح بیقید و لاابالی است . ازروش وقوع بهره‌مند است و اشعار دلپسند دارد .

این ابیات اراواست :

☆☆☆☆☆

شب کجا بودی که آتش دردل احباب بود
ریزهٔ الماس درچشمم بجای خواب بود .

---

۱ ـ وقوعی ـ ن

Marfat.com
Marfat.com

دوچار خاطر آسودگان عیش مباد
ملالتی که شب وروز درسراغ من است.
بیچاره من که این همه امیدواریم
بعداز هزار سعی بحرمان قرار یافت.
زمانه کینه ز یاران بیوفا کشد آخر
چه شد دو روزی اگر دیرشد شتاب ندارم.
خرقه بر آتش نهم تابوی ایمان بشنوی
از کهن دلقی کزو یک تار بی زنار نیست.
بعد ازاین گر بنصیحت دلت آزارم بد
وز بد و نیک تو حرفی بزبان آرم بد
از من و عاشقیم ننگ چرا باید داشت
برقیبان اگر این سلسله نگذارم بد.
دیگر شکست خاطر افگار من مکن
پر دلشکسته‌ام دگر آزار من مکن
من دانم و غمش غم او داند و دلم
ناصح تو فکر نیک و بد کار من مکن.
دی بصد حیله تسلی تودادم حزنی
بار با چشم پرآبی که توداری چه کنم.
غمزه‌را جان فرومایه نیامد بنظر
ورنه بیچاره دلم گوش بفرمان و داشت.
در چمن بود زلیخا و بحسرت میگفت
یاد زندان که دراو انجمن آرائی هست.
چه‌شدحرفی بگو شاید دلم خالی زغم گردد
باندک گرمی معلوم [illegible]
من که انگشت نما بودم ازآن کو رفتم
بعد ازاین تیر بلارا که [illegible]
دل همین درماندگی دارد که درروز جزا
ازتو چون راضی کند [illegible]
مبارک باد ای دل باز درآتش نشستنها
عنان اختیار از دست بیدردی گسستنها

Marfat.com
Marfat.com

تو و آن برشکستنها وخونم درجگر کردن
من وصدخار حسرت هرزمان دردل شکستنها.

چون دل بشکوه لب بگشاید بگو که من
شرمنده از کدام وفای تو سازمش .

حدیث مرگ حزنی دوستان عمدا بگوئیدش
بپیند این سخن اورا پریشان میکندیانه.

بسکه مشتاقم بدین حرمان که می بینی هنوز
ازسخن سازان حدیث وصل باور میکنم.

اگر مقطعلار یدا (اور ۱) منعین التزام قیلور :

در بیشتر مقطعها منع خویشتن را التزام میکند :

☆☆☆☆☆

حزنی این عشق است نی افسانه چندین شکوه چیست
لب بدندان گیر و دندان بر جگرنه باك نیست.

کوی اورا بضمان خود نگرفتی حزنی
غرض ار ناله بود گوشهٔ صحرائی هست.

هنوز این اول عشق است حزنی گریه کمتر کن
کـه وقت گریه های درددل پرداز میآید.

ز قتل من بفسون تو نگذرد حـزنـی
هـزار مصلحتش پیش در هـلاك من است.

دگر حزنی دلت گویا سپند آتشین روئی است
وگرنه چیست این بی اختیار از جای جستنها.

آه از این سرکش که گرخودرا بر آتش میزنم
غیراز این حرفی نمیگوید که حزنی دود چیست.

مولانا شجاع

کاشانلیغ دور ، بی تعین و نامراد کیشی دور .
طرز شعریدا تازه لیغ بار . بوابیات اینك دور کیم :

۱٤٦ ـ مولانا شجاع

« ۱ » اوز ـ ظ

Marfat.com
Marfat.com

از اهل کاشان و شخصی گمنام و نامراداست.
در طرز شعرش یکنوع تازگی هست. این ابیات از او است:

☆☆☆☆☆

ای دل اهلیت آدم نه تو داری و نه من
روش مردم عالم نه تو داری و نه من

ای قوی پنجه برو چنگ میفکن بدلم
که ضعیف است و همین دم نه تو داری و نه من

گفتمت دم مزن از عشق دلا نشنیدی
این زمان خاطر خرم نه تو داری و نه من

دل که بی رخصت ما کشته او گشت شجاع
شرط آن است که ماتم نه تو داری و نه من

بسامان خو گرفتم خانه سوزی کو که از شوخی
بانداز نگاه اول از سامان اندازد

شجاع از با کدامانی ملولم کو جگرکاوی
که اخگری خون دل از دیده بیرون اندازد

نه تو بیرون روی از دل نه خیالت ز نظر
این چه جا بود که در چشم و دلم جا کردی

توئی که آتش عشق ترا نمود نباشد
هزار خانه سوزی چنانکه دود نباشد

با دام شیر شکارانه نمیایی پیش
مگر این صید بچشم و ز کمین ننگرد

زمانه پای طلب کاش میبرید مرا
که با کشش تو بجایی نمیرسد مرا

مرا ز پای درآورده ای چه خوش میبود
که خار عشق تو در پا نمیخلید مرا

چه کم ز شحنه رسوا پرست عشق شدی
اگر ندار محبت نمیکشید مرا

مولانا حیرتی

به وجود (مردی لیق ۱) کوب بر دلار [illegible]
فجورغه زیادمایل و طالب کیشی اوردی [illegible]
به سیمین گناه غه بویا کلمیم مشغول بروبرسین [illegible]
امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام محبی دین اورکا گناهم غه سفیه [illegible]
روز جزا کورکای مین کیم منی معاف بولغایلارمو
خوب قصیده کوی دور. بوقصیده سی کوب مشهوردور و بخشی [illegible]

۱۴۷ - مولانا حیرتی

باینکه از اهل مرو بود تبراها کرد [illegible]
از وی پرسیده بودند که چرا اینقدر گناه [illegible]
گناهم جزدوستی امیرالمؤمنین علی علیه السلام چیزی را شفیع قرار نخواهم داد.

۱. مردی لیق [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

میخواهم ببینم روز قیامت مرا میبخشند یا نه .

قصیده سرای خوبی است و این قصیده‌اش خیلی شهرت دارد و خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

خدا مرا بوصال تو دلربا برساند
هوای وصل تو دارد دلم خدا برساند

من چو نامه نویسی نویس بر سر نامه
که قاصدش بسر کوچهٔ بلا برساند.

و ابیات هم انکلار اینك دور گیم :

ابیات ذیل هم ازاو است :

☆☆☆☆☆

ما جها پرورد عشق و تو جناجویی چنین
با که خواهی ساخت گر با ما نخواهی ساختن.

ما آن نیم که به بی مهری از رو روی بتابیم
ترا خدا بدهد مهر اگر نداشته باشی.

مانند در زلف تو دل وای بر آن صید ضعیف
که بدام افتد و از خاطر صیاد رود .

شیخ علی نقی

کمره فاضل لاریدن دور . خوش صحبت و بی بدل بیکیت دور ، خاص و عام بهره بخشی سلوك نی مرعن توتار .

سلیقه‌ی شعر دازیاده خوب دور، اندان گیم مولانا محتشم اینك بابیدا آیتو بدور گیم :

فردا که علی نقی بیاید
من رتبه شعر وا نمایم .

و ابیات شیخ مذکور حضرتلاری اینك دور گیم :

۱۴۸ - شیخ علی نقی

از فضلای کمره است . جوان است خوش صحبت و بی‌نظیر و با خاص و عام رفتار خوبی دارد .

سلیقه‌اش در شعر بسیار خوب است چنانکه مولانا محتشم در حق وی گفته است :

Marfat.com
Marfat.com

فردا که علی نقی بیاید — من رتبهٔ شعر وا نمایم ،

این ابیات از او امعث :

زان لب ببوسه وعده دگر میدهد مرا — تب دارم وطبیب شکر میدهد مرا.

در بار سر شکم همه برگاله خون است — این قافله را راه مگر برجگر افتاد.

بند فریب بردلم ای پند گو منه — کس تار عنکبوت براخگر نبسته است.

زبسکه خوی تو فرمود مکث شعله آه — هزار خارجگر نازبانم آبله کرد.

شبی جدازتو بر بستری قرار ندارم — که تکیه بردم شمشیر آبدار ندارم

کمتر شراب لطف که پرشد ایاغ ما — روغن چنان مریز که میرد چراغ ما

کردی سفید چشم نقی را ز انتظار — این بود پیه‌ای که نهادی بداغ ما

میرسدم بگوش دل ناله کوس رحلتی — یارو داغ میکند صبرو شکیب همتی

ایکه نکرده در دلت سوز محبتی اثر — هر نفس آتشی مزن در دلم از نصیحتی

ازپی دل نرفته ای دل بفسون نداده‌ای — سیلی غم نخورده ای مشتوی حکایتی

ازجلوه‌ات پای دلم هرلحظه در گل میرود — وه وه چه نیکو میروی کز رفتنت دل میرود

درقتلگاه عشق اگر برخاک میافتد نم — اما سر بر آرزو همراه قاتل میرود

دست و پایی میتوان زد بند اگر بر دست و پااست

وای برجان گرفتاری که بندش بر دل است

بوالهوس طی بیابان مشقت نکند

قطع این مرحله جز پای محبت نکند

عشق همدرد زلیخا بکند یوسف را

مرصعی نیست محبت که شرابت نکند

آنچه باجان نفی کرد تمنای وصال

با دل دوزخیان حسرت [illegible]

چه عجب گر حذر از شعلهٔ دلها نکنی

[illegible]

نقد دلها بری آنگاه بفریبت [illegible]

[illegible]

سر تمکین و گرده که بدین شوخی اگر

[illegible]

آنچنان غره بحسنی که میان عرصات

[illegible]

Marfat.com
Marfat.com

چاکهادر دلم انداز که از شوخی طبع — بر تن خود (بدری ۱) جامه (که ۲) گر اینها نکنی
نقی این گریه که بر گرد دلت میگردد — شهر ویران کند ار روی بصحرا نکنی.
دور از لب تو گر همه از جوی جنت است — آبی نمیخوریم که آتش نمیشود.

حیدر کلیج خراسانلیغ دور ، شاعر عاجز تقریر (ایدی ۳) .

استادمیز میر صنعی علیه الرحمة دین استماع ایتدوم آیتوردی کیم بیر کون شعرا بیرله مسیر ایردوق ، مولانا حیدرغه راست کیلوب بیر بیتی نك معنی سین استفسار قیلدوق ؛ مولانا معنی تقریریدا عاجز بولوب بو (مطلعی ٤) بدیهه آیتدی کیم :

۱٤۹ - حیدر کلیج (٥)

از شعرای خراسان است . در تقریر و بیان عاجز بود .

از استاد ما میر صنعی علیه الرحمة شنیدم که میگفت روزی باشعرا گردش میکردیم ، بمولانا حیدر بر خوردیم و معنی یکی از ابیاتش را پرسیدیم. مولانا در تقریر معنی عاجز مانده بالبدیهه این مطلع را گفت :

*****

چنان طوطی صفت حیران آن آیینه رویم — که میگویم سخن اما نمیدانم چه میگویم .

بیر مطلعی غه اویانکلیغ معتقد ایرمیش کیم دیرلار مولانا دین بیر کتاب فوت بولور ، همخانه لاریدین بیر اوغه کمان قیلور ، کیشی سراسیمه کلام الله غه قسم یاد قیلور ایرمیش ، مولانا آیتورمیش کیم مینیم مطلعیم غه یمین قیلور سانك قبول قیلارمین. اول مطلع بو دور کیم :

بیکی از مطلعهایش آنقدر عقیده داشته که گویند وقتی کتابی از وی مفقود شده بود و مولانا در این باب بیکی از همخانگانش

---

۱ - بدری - د
۲ - س - ن - د
۳ - در - ن ، ایردی - حاشیهٔ نسخه (ن)
۴ - مطلعنی - ط
(٥) سام میرزا گوید : حیدر کلیچه پز از شهر هرات است در اوایل بکلیچه پزی اوقات میگذرانید و بعد از آن میل شاعری کرد و شعر بسیار گفت . چون عامی بود اکثر سخنان خود را نمیفهمید (تحفهٔ سامی، چاپ وحید ، ص ۱۱۴) .

Marfat.com
Marfat.com

گمان میبرد . آن شخص سراسیمه بکلام الله قسم میخورده ولی مولانا میگفته اگر بمطلعم قسم بخوری قبول میکنم . مطلع این است :

☆☆☆☆☆

دلامجنون صفت خود را خلاص‌از قیدعالم کن
ره صحرای محنت گیر ورو در وادی‌غم کن.

شاه حیت مکان‌مدحیدا بیرقصیده آیتوپدور،پادشاه‌قاشیقه یارغاندا آیتمشلار کیم
نه کیشی مین ؛ آیتمیش کیم «دلا مجنون صفت» صاحبی‌مین .

اول قصیده‌دا بیر لغز ایتوپدور . لغز و دورکیم :

قصیده‌ای در مدح شاه مرحوم گفته بود ، چون بحضور پادشاه رسیده از وی پرسیده‌اند تو کیستی ؟ گفته صاحب قصیده «دلا مجنون‌صفت» هستم.

در آن قصیده لغزی گفته و آن اینن است :

☆☆☆☆☆

آن چیست کاهنین دل وسیمین بر آمده
خونریز خون مردم پرنی پیکر آمده

هاروت وار رفته گهی‌سرنگون بچاه
گاهی زجه چو یوسف مصری بر آمده

در بر فکنده‌جوشن‌و بر سر نهاده خود
پاکرده اسپسوار و مصاف‌ور آمده

آن را که بر تن آمده افتاده از ظفر
وانرا که بر سر آمده بر پای‌در آمده

بسته برای خدمت شاهان دو جا کمر
جامه بگوش خسرو شاهان فرو آمده

بو ایبات هم ایتیلک دورکیم :

این ابیات نیز از او است :

☆☆☆☆☆

درد و غمت که بهر دل ریش مرهمند
بسیار بن همیشش و زیبندش همه

افسوس از ان کسان که بسنده ابقدر
کز عمر آن خوش‌است که با تو بسر شده

حیدر مجوی از همه کس در جهان وفا
از بهر آن که عنقا و

مولانا طوفی

بیرنچی دوره شاعرلرمی ولایتلرنی
شمقیه اشغال قیلغان قوزغون اوزبک و خلا
(ولادیمیر ا) ارمان قصه مولانانی مسلم
ط ـ ولادیمیر ـ ط

Marfat.com
Marfat.com

صاحب سلیقه و افتاده کیشی دور .

بلدۀ لاهجاندا مولاناغه اوچور کیلدوق ، اوفاتین کیمیاکرلیغه صرف قیلور ایردی ؛ با وجود عدم ادراك اول فن‌دا رساله بنیمیش ایردی . بو حقیر دیسن امتحان یوزی دین: «حجری‌چند کلس دارد ؟» دیو سؤال قیلدی . بنده آیتدوم کیم: سین حجری بیان قیلغاندین صونکرا فقیر هم تعداد کاسنی تقریر قیله‌الغای مین. حجرنینك معنی‌سین معلوم قیلمادوغی معلوم‌اولوندی . زیاده‌ساده‌لوح کیشی دور .

بهمه حال بخشی‌اشعاری بار . بو ابیات اول جمله‌دین دور کیم :

۱۵۰ - مولانا طوفی

ازاهل‌تبریز است ، چون‌شاعری‌نداشت‌بسراجی اشتغال میورزید. گویند اکنون در آن ولایت ارباب نظم‌مسلمش دارند . درواقع شخصی صاحب سلیقه و افتاده است .

در شهر لاهیجان بوی برخوردم ، اوقاتش را بکیمیاگری‌میگذرانید و در آن فن رساله‌ای‌هم‌نوشته بود ولی نمیفهمید . بعنوان آزمایش ازمن پرسید : «حجری چندکلس دارد ؟» گفتم: تو حجر را بیان کن تا بگویم چندکلس دارد . و معلوم شد که معنی حجر را نمیداند . شخصی بسیار ساده لوح است .

بهرحال اشعار خوبی‌داردواین‌ابیات‌از آن‌جمله است :

☆☆☆☆☆

محبت یاد گیر ای بیمروت از خیال خود
که نگذارد مرادور از تو یك ساعت بحال خود

بدست عجز جرات کرده میگویم درصبحی
که درشرم ابد دارد مرا فکر محال خود

جوان باید که عاشق‌دوست درد دل‌شو باشد
نه بدخوئی که بالاوعرش توان کرد حال خود.

Marfat.com
Marfat.com

تیر تغافل تو بجان خورده میروم
دانسته باش کز تو دل آزرده میروم
بدخوی التفاتم و عادت نذیر لطف
تاب تغافل تو نیاورده میروم
ببین چه بیگنهم کز پی تلافی جور
آشتی است هوس خوی ترحمت ترا
در تب غم از عرق شستیم داغ خویش را
آب دادیم آتشین گلهای باغ خویش را
بمحشر مایه رشک دگر باشد رقیبان را
که خواهند از تو ایشان داد و من خاموش بنشینم
از حرف تهمتی که تو آزرده خاطری
طوفی خبر ندارد از آنها بجان تو
بازم شکاف سینه ز تیغ نگاه کیست
روز دلم سیاه ز چشم سیاه کیست
دل در وفا و عهد تو بستن گناه من
بیگانگی و عهد شکستن گناه کیست
از راه عهد پای وفا چون کشید باز
چشم امیدواری طوفی براه کیست
گریه بیش از همه رکسته عشق تو کنند
گر بدانند که سمن شده خنجر کیست
ترا محبت من گرم کرده میدانم
که اختلاط و [illegible] تو [illegible]
تو از کجا و محبت کجا و مهر کجا
بمن گذار که کار من [illegible]
شود هر گلبنی رشک نهال وادی ایمن
گر از خاکسترم گر [illegible]

فصیحی تبریزی

مولانا شریف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

Marfat.com
Marfat.com

۱۵۱ ـ فصیحی تبریزی

معاصر مولانا شریف و بلکه مقارن او بود و اکثر غزلهای خودرا باهم سروده‌اند. درواقع طبع این شاعر اگر ازطبع مولاناشریف‌قویتر نباشد ضعیفتر هم نیست .

این ابیات ازاواست :

☆☆☆☆☆

بقتلم گر شتابی کرده باشی — چه (لطفی۱) بیحسابی کرده باشی
شهیدان تو بیرون از حسابند — توهم باخود حسابی کرده باشی
دلا نیکت نکردآن غمزه بسمل — مبادا اضطرابی کرده باشی.

جذبهٔ شوق بحدی است میان من و دوست
که اگر من نروم او بطلب می‌آید .

ای گل نه‌همین معرکهٔ من بتو گرم است
هنگامهٔ صد سوخته خرمن بتو گرم است

گرم است بهم پشت رقیبان بی قتلم
ای آه جگر سوز دل من بتوگرم است

سرحلقهٔ ماتمزده هائی تو فصیحی
بخروش که هنگامهٔ شیون بتوگرم است.

مولانا هلاکی همدانی

راست سلیقه و هموار شاعر دور . شاهزاده جهانبانلیق بهرام میرزا خدمتیدانشو و نما تاپدی .

اقسام شعرنی اینور ایردی . بقدر مولوینی هم‌بارایردی شوق و ذوق انلیق بیرکتاب آیتدی ، و الا بیر بیندیسن اوز کاکیم هوا برودتی و مار کبری بابیدا آینویدور هیچ بیتی مشهور بولمادی و اول بیت بودور کیم :

۱۵۲ - مولانا هلاکی همدانی

شاعری خوش‌سلیقه و هموار است. در خدمت شاهزاده بهرام میرزا

۱ـ لطف ـ ن

Marfat.com
Marfat.com

پرورش یافت .

هرگونه شعر میگفت وتاحدی مولویت هم داشت. کتابی بنام «شوق وذوق» منظوم ساخت ولی بجز یك بیت که در بیان سردی هوا وزیادی برف است هیچیك ازابیات آن شهرت نیافت و آن بیت این است :

☆☆☆☆☆

در لحاف فلك افتاد شکاف بقیه‌ها ریخت ازاین کهنه لحاف .

بوغزلنی یخشی آیوپدور کیم :

این غزلرا خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

خاطر از عشق تو خرسند بغم داشته‌ایم
گر غمی از تو نبوده است الم داشته‌ایم
هیچگه شرح جفای تو نکردیم رقم
حرف سودای تو پنهان ز قلم داشته‌ایم
نه زغم بوده شب هجر تو بیداری ما
چشم بر رهگذر خواب عدم داشته‌ایم
شمع گریان ومن ازدیدهٔ تر اشك فشان
همه شب تا بسحر ماتم هم داشته‌ایم
خوی ما با ستم یار چنان بوده که یار
لطف میکرده و ما چشم ستم داشته‌ایم
مه سپیده است جفای تو کم و بیش ما
نه غم بیش و نه اندیشهٔ کم داشته‌ایم

دیوانه‌لیغ آزاریغه خرسند بولوب مجنونه کتابه کیتمق [illegible]
کوپ یخشی آیوپدور ، اگرچه مولانای مشارالیه لوری [illegible]
اوردی کیم :

این بیت‌را درباب خرسندی ازآزار دیوانگی [illegible]
بسیار خوب گفته اگرچه خود وی بدان عقیده نداشت :

☆☆☆☆☆

Marfat.com
Marfat.com

لذت دیوانگی درسنك طفلان خوردن است
حیف مجنون‌را زاوقاتی که درهامون گذشت.

بوایکی بیت هم اینك دور کیم :

این دو بیت هم ازاواست :

☆☆☆☆

پرخون جگر باد مرا چشم تر ازتو نامهر و وفا چشم ندارم دگر ازتو.
خاطر از بیتابیم رنجید دلدار مرا اضطراب شوق برهم زد سرکار مرا.

بو مقطع‌یی هم موافق آینوپدور کیم :

این مقطع‌را هم مناسب گفته است :

☆☆☆☆

بوطور من همه‌دانی وبگذری بتغافل هلاك طور تو گردد هلاکی همدانی.

ینه همداندا فوت بولوپ مزاری شاهزاده حسین علیه‌التحیة والسلام استانه سیدا دور.

وفاتش نیز درهمدان اتفاق افتاده وقبرش درآستانهٔ شاهزاده حسین است.

☆☆☆☆

قاضی احمد فکاری

فاضل ومقبول ومعقول کیشی‌دور. اردوی معلا نیکان و پاکان‌نی بیله مخصوص ومربوط ایردی.
شعردا عالی طبعی بار، بوابیات‌دین‌ظاهر بولور کیم :

۱۵۳ - قاضی احمد فگاری

شخصی فاضل و مقبول و معقول است . وبانیکان وپاکان اردوی معلا ارتباط داشت .

درشعر طبعی بلند دارد چنانکه ابیات زیر معلوم میشود :

Marfat.com
Marfat.com

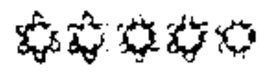

چه خوش است ازتو خشمی که ز روی ناز باشد
که بعجز چون درآیم در صلح باز باشد
بحریم وصل شوخی که فرشته ره ندارد
کند آرزو فگاری که ز اهل راز باشد

دم سپردن جان است در چنین وقتی
برای خاطر دشمن زمن کنار مکن
برغم تست فگاری رقیب بزم نشین
بگفتمت که ازاو شکوه پیش یار مکن
نازاگر خانه نشین ساخت ترا باکی نیست
که نیاز منت از خانه برون میارد
غمت تا با دلم همخانگی کرد
دگر از بیغمان بیگانگی کرد
با فسونش بدام آورده بودم
دل بیطاقتم دیوانگی کرد
بلند اقبالی دشمن بلا بود
و گرنه کوهکن مردانگی کرد
بجز رقیب که در آرزوی مرگ من است
کسی ز حال من ناتوان خبر نگرفت
بی اعتدالی تو فگاری ز حد گذشت
گر کشته میشوی که [illegible]
از حد مبر جفا که چو نومید گشت دل
[illegible]
کی داشتم گمان که بافسون مدعی
[illegible]
زین پیش گریه را اثری بود در دلش
[illegible]
یکدم غنیمت است فگاری وصال دوست
[illegible]
دل از آن بخاک غربت قدم استوار دارد
[illegible]
دور از تو اجل چارهٔ من میکند آخر
[illegible]
نظر بروی نکو گر گناه خواهد بود
[illegible]
یک لحظه تسلی ده این دیده تر باش
[illegible]
صد جا ز تو گرم است دلا معرکهٔ رشک
[illegible]
شاید که شود ساخته کار شب هجران
[illegible]
از خانه برون آمده پروای که دارد
[illegible]
آمد ز سفر روشنی چشم فگاری
[illegible]

فکری اوردوبادی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شب دور از او اجل رگ جانم گرفته بود
[illegible]

[illegible]

Marfat.com
Marfat.com

۱۵٤ - فکری اردوبادی

شخصی بیقید و شاعر مشرب است . فقیر او را ندیده‌ام ولی اشعار عاشقانه‌اش را خیلی دیده‌ام .

این غزل لسانی‌را که گوید :

شب دور ازاو اجل رك جانم گرفته بود کار مزدست رفته‌ز بانم گرفته‌بود.

تتبع کرده و این بیت را خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

ناری ز کاکل تو بدست رقیب بود پنداشتم اجل رك جانم گرفته‌بود.

و ابیات هم اینك دور کیم :

این ابیات هم از او است :

☆☆☆☆☆

گفتی ز هجر می نهمت داغ بر جگر
صد داغ بر دل است مرا این یکی دگر .
بسرخی نیست حاجت سر سخن ضومار شوقم‌را
که سرتا پا ز خون دل نوشته داستان خود.

و مطلعی هم رنگین ایرود :

این مطلع هم که گفته‌است رنگین است :

☆☆☆☆☆

اگر مژگانت گلگون شده لاله‌گون زمینها
نتوان شدن پریشان گل عاشقی است اینها

ملکی بیك سرکانی

سرکان همدان تابعی بیر قصبه دور ، مولانای مشارالیه اندین‌دور . زیاده خوش صحبت و مهربان و مورع و پاکیزه روزگار کیشی دور . موندین اوزکاکیم سفر اینمایوپدور هیچ مصوری داغی یوقدور . علوم ظاهری تحصیلیدا سرآمد امثال واقراندور .

موابیات اون ورع آثار نینك دور کیم :

Marfat.com
Marfat.com

۱۵۵ - ملکی بیک سرکانی

سرکان قصبه ایست از توابع همدان و این شاعر از آنجااست . شخصی بسیار خوش صحبت و مهربان و پرهیزکار و پاکیزه روزگاراست وجزاینکه مسافرتی نکرده هیچ عیبی ندارد . در تحصیل علوم ظاهری سرآمد امثال و اقران است

این ابیات از اوست:

******

امید که هرگز بدل خوش ننشیند — آنکس که ترا گفت که با من ننشینی

بسکه دامان کشی ازدست من بی سامان — خاک برسر کنم ازدست تو دامان دامان

بی تودلگیرم زعالم گرچه دلگیری زمن — من بغایت تشنهٔ وصلم تو گر سیری زمن

تیری زکمان تودلم خواست نیامد — دل خواست که آسوده شود راست نیامد

عشقم از پرده ناموس برون بردو هنوز — شهرت من بصلاح است زهی رسوائی

از آن برداغ جان مرهم نمیخواهم که میخواهم

بسوزد تا قیامت جانم از داغ [illegible]

دیار عشق را ملک غریبی [illegible]

همه فرهاد و مجنون و [illegible] کوه و صحرا [illegible]

این نکته بس زعشق که بعد از هزار سال

شیرین لبان حکایت فرهاد [illegible]

گر چون گلش گلی زگلستان بر آمدی

جانها بجای ناله زمرغان بر آمدی

گر داشتی بقتل کسی تیغ او سپری

هردم هزار سر زگریبان بر آمدی

مجنون جدا زلیلی اگر داشتی حیات

یکبار ناله ای [illegible]

مولانا ضمیری همدانی

مولانا حیرانی اوغلی دوره [illegible] همدانی لیغه کوپ شهرتی [illegible] کیشی ایردی . یخشی زمانه [illegible] ایردی .

اوایلده شاه جنت مکان [illegible] مجلس سامی شیعه [illegible] مردد [illegible] اورایردی .

Marfat.com
Marfat.com

بیر ایکی بیت شامتی‌دین کیم اهل مجلس‌غه کنایه بلکه صریح ایردی مجلس بهشت آیین دین منع بیوردیلار. اول ابیات بودور کیم :

۱۵۶ ـ مولانا ضمیری همدانی

ولد مولانا حیرانی‌است. گرچه اصلا قمی است ولی بیشتر به‌همدانی بودن شهرت دارد. شخصی بود درویش‌نهاد ومنصف وافتاده ورمال خوبی هم بود.

دراوایل بمجلس شاه مرحوم بار یافته تردد میکرد: ازنحوست یک دوبیت که نسبت باهل مجلس کنایه وبلکه صراحت داشت از آن مجلس بهشت آیین منع فرمودند. آن بیتها این است :

☆☆☆☆☆

همه حافظ فلان ماهیچه — همه درویش رمز بفرایی
که دلالی‌ودف کشی صدبار — بهتر از شاعری وملایی.

بقیهٔ عمرینی همدان کوشه‌سیدا کیجورورایردی.

بو بیتی نهنك عظیم شهرتی بار کیم :

بقیهٔ عمررا درگوشه همدان بسرمیبرد .

این بیت که گفته است شهرت بزرگی‌دارد :

☆☆☆☆☆

من بوادی مردم و مجنون بحی ای ابر غم
گریه برمن کن که مجنون نوحه گرداردسی.

بو بیت‌نی‌هم یمان آینماپدور :

این بیت‌را هم بد نگفته است :

☆☆☆☆☆

میروی جلوه کنان بیخبر از اهل نظر — روش مردم این شهر چنین است مگر.

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com

...اتش هم در همدان اتفاق افتاده و قبرش در آستانهٔ امامزاده
...ست.

✿✿✿✿✿

...فظ قزوین لیغدور. (بیر۱) باصفا بویانکلیغ آزواقع بولور.
باوجود کبر سن زیاده شکفته و کوچك دل کیشی ایردی.

...رنی بوحقیر اوایل شبابدا شرف صحبت لاریغه مشرف بولوب
...کیم باش اورارایردی صلاح اصلاحلاریغه ییتکوروب ایردوق واشعارلطیفلاری
... مستفید بولورایردوق.
...ام شعرنی انواع تیل بیله آیتورایردی. یدی اصطلاح بیرله بر قصیده جان
...ا آیتمیش ایردی، زیاده خوب واقع(اولمیش۲) ایردی.
...ر اوقات اوز اصطلاحلاری بیرله شعر آیتور ایردی. هم اول طورداانکلار
:

۱۵۷ - حافظ صابونی

...روین است. چنین پیر باصفا کم پیدا میشود. بااینکه سن زیاد ...
...ته و کوچك دل بود.
...ر در اوایل جوانی بشرف صحبتش مشرف شد ابیاتی را که میگفتم
...میرسانیدم وازاشعار لطیفش استفاده میکردم.
...گونه شعر بزبانهای مختلف میگفت. درمدح خان احمد ...
...ساخته بود که بسیارخوب شده بود. اغلب بلهجه خودشان شعر میگفت
... از آنها است:

مره ز تازه ولی شیشهٔ کلاو هاده کلاو چو هادمیم شیشه لو بلو هاده (۱)
(سرك۲) پیر تره اومن چه‌جنك ویراهی مه عاشقام وته دیوانهٔ سر مماهی .
هر گه که کاکل آن (وله ۳) بوشانه‌میزنی ازرشك شانه‌ایش دلم اشانه میزنی (٤)
زاهد که عشقبازی‌حافظ ره طعنه(زی۵) دیوانه اینه خوشتره تو (رانه ٦)میزنی.
چو بلبل‌این همه‌افغان‌زسرو (نورسیمی۷) اگر چوغنچه گریبان‌درم‌حق(اودسیمی۸)

مولانا سائل

همدان جلگه‌سی نهاوندا تلیغ قصبه‌دین‌دور . علوم‌ظاهریدا کوپ زحمت تارتمیش ایردی و باطنی‌دا هم کوپ حالتی بارایردی .

گاهی بیخودلیغلار قیله باشلار ایردی ، اولوس اول حالتی جنون‌دیو زنجیر بله بغلاب ملاحظه قیلورلارایردی. عاقبت باشیغه جنون داغین یاقیب ناسور بولوپ سبب فوتی بولدی .

اوایلدا سادات لاله سلسله‌سیدا وابسته بلکه دلخسته ایرمیش . مطلوبی اسمیغه مناسب بورباعی‌نی یخشی آیتوپدورکیم :

۱۵۸ ـ مولانا سائل

ازقصبه موسوم به « نهاوند » جلگه همدان است . در علوم ظاهری بسی رنج برده بود ودرعلوم باطنی حالت زیادی داشت .

گاهی بعض بیخودیها از وی سر میزد ، مردم آنرا بجنون حمل کرده

«۱» درنسخهٔ متن کلمات این اشعاررا چنین حرکه گذاری کرده‌اند : « مره » بفتح میم وراء ، « ولی » بضم واو ، « کلاو » بضم کاف ، « دهیم » بکسر دال وها وفتح یاء ، « لوبلو » بفتح هر دو لام وکسر باء ، « سرك » بفتح سین و راء ، « پیر » بکسر پا وفتح یاء ، « تره » بضم تا و فتح راء ، « اومن » بفتح همزه ومیم ، « ویراهی » بکسر واو ، « مه » بفتح میم ، « ته » بفتح تاء ، « سر » بفتح سین و کسر راء ، « وله » بضم واو ، « دلم » بضم لام ، « درم » بکسر دال و ضم راء .

«۲» سزك ـ ن

«۳» دله ـ ن

«۴» چه‌دانه اینه سیب زنخدانش اوکه مرغ هوس ره راه دل این دانه میزنی ـ ن

«۵» میزنی ـ ن

«٦» زانه ـ ن

«۷» تورسمی ـ ن . نورسمی ـ د

«۸» اورسمی ـ ن ـ د

Marfat.com
Marfat.com

۱۵۹ - غزالی جنبك

از مشهد مقدس است . حریفی شاعر پیشه و مضحك و صحبت آرا بود . با مادر خود گردش میکرد و بخانه اکابراردو رفت و آمدمینمودند. بعلت اشتراك در تخلص با مولانا غزالی نزاع کرد و عاقبت قرارشد غزلی بگوید ، اگر غزل خوبی باشد تخلص برقراربماندوگرنه ترکش کند و در واقع غزل خوبی گفت . مطلع آن این است :

نظر سویت بکردم وز گرفتاری حذر کردم
ولی خود را گرفتار تو دیدم تانظر کردم.

مولانا نیکی

اصفهاندین بود ، کهنه شاعر دور ، اوقاتی تجارتدین کیجار ، شاه پرت مکاندین وظیفه‌سی بار ایردی •
کویاکه بیر ارنیمه ساده لوح‌لیغی بارکیم دیوانین سلطانی زخیم کاغدغه جلی کتابت قیلو ت اشعار بیله مباهات قیلور ایردی •
شعریدا سلاست و متانت کوپ بیر مسدس مع‌الترکیب اوایلدا ابتدی کیم اطفال مکتب‌لاردا حفظ قیلا آلدیلار •
بو مشهور مطلع انینك دورکا

۱۶۰ - مولانا نیکی

اصفهانی و کهنه شاعر است و اوقات خود را بتجارت میگذراند . از شاه مرحوم مقرری داشت و گویا مدتی ساده لوح است که دیوان خود را برکاغذ کلفت سلطانی بخط جلی نرخته بزیادی اشعار مباهات میکرد .
شعرش بسیار سلس و متین است . در اوایل ترکیب بند مسدسی گفته بود که اطفال در مکتبها حفظ میکردند .

Marfat.com

این مطلع مشهور از او است :

☆☆☆☆☆

جانفشانیها بخاك پای یارم آرزو است وه که یك جان دارم و در دل هزارم آرزو است.

اوز افتاده لیغی اظهاریدا بو مقطعی هم یمان ایرماس کیم :

این مقطع هم که در بیان افتادگی خود گفته است بد نیست :

☆☆☆☆☆

چو مرغ نیم بسمل پای رفتن نیست نیکی را
همان در خاك و خون افتد اگر صد بار برخیزد

بو ابیاتی هم یمان ایرماس کیم :

این ابیاتش هم بد نیست :

☆☆☆☆☆

مشو بسنگدلیهای خویشتن مغرور که بیراه من از سنگ خاره میگذرد
میپرسیم که نیکی بیدل چه میکنی خاك از غم فراق تو بر سر چه میکنم
ای بهر گام ترا دل نگرانی در پی میروی مست می حسن و جهانی در پی
منم آن صید که از زخم نهانی دارم نیم جانی بتن و آفت جانی در پی
حدیث لب دلستان درمیان است مشو غافل ای دل که جان درمیان است
باغیار در کوی او صلح کردم چو دیدم سگ آستان در میان است
نگفتم بکس راز چون شمع هرگز وگر گفته باشم زبان در میان است
بلا بر سر عاشقان چون نیاید که پای تو نامهربان درمیان است
کمر بسته‌ای ز پی قتل نیکی ترا خنجر کین از آن درمیان است
کاش میسوختی از عشق برون همچو درون
تا دم از سوختگیها بزدی هر جا می
من و کویش ببهشتم مبر از ره زاهد
بتو ارزانی اگر خوشتر [illegible]

مولانا یحیی

کیلاندین دور ؛ خوش مشرب و [illegible] دور
دریاست بولدوغی علوم [illegible]
تازه سوزلاردین بهره‌مند و اشعاری خاص [illegible] روز

بو ابیات اول اخواند بینك دور کیم بیلور :

Marfat.com
Marfat.com

۱۶۱ - مولانا یحیی

از اهل گیلان وشخصی خوش مشرب و آدمی شیوه است. علوم لازمه را تحصیل کرده و از سخنان نو بهره‌مند و اشعارش دلپسند میباشد .

این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

بهجر زنده ازآنم که یار میآید — وگرنه زندگی من چه کار میآید.
چوازدوران کشیدم هرجفائی کان بود ممکن — نمیدانم دگر بهرچه کارم زنده میدارد.
هرگز سر خودرا بشماری نگرفتم — چون مردم عالم سرو کاری نگرفتم
یحیی چونکم در پی هر طرفه غزالی — بسیار دوانید و شکاری نگرفتم.
بر هرجائی و من هم یار هرجائی طلب — استقامت دوست نبود طبع رسوائی طلب.
پشت خم موی سفید اشک دمادم یحیی — تو بدین هیئت اگر عشق نبازی چه شود.

مولانا عبدی جنابدی

یمان کیشی ایرماس . ابنای جنسی بیله آمیزش قیله الماس . تاج و مرکب بیله کوپ محبتی بار . اوبانکلیغ کیم کوچه و بازار دا تاج سیز و مرکب سیز بولغه بارماس .

طبعی مرونغه مایل دور بو ابیات اتینک دور کیم :

۱۶۲ - مولانا عبدی جنابدی

آدم بدی نیست . بامردم نمیتواند آمیزش کند. بتاج گذاری وخرسواری خیلی علاقه‌دارد چنانکه در کوچه و بازار بدون آنها براه نمیافتد.

طبعش مایل بمثنوی است و این ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆

خضر بود زنده بتأثیر عشق — چشمه حیوان طلب از پیر عشق
شادی دل جز بغم یار نیست — وای بر آن دل که گرفتار نیست

Marfat.com
Marfat.com

(دل بیغم ۱) عشق مشوش کند — هیزم تر گریه بر آتش کند
عشق چو شد قفل بقارا کلید — منت جان بهرچه باید کشید
شکر که بی عشق بتان نیستم — چون دگران زنده بجان نیستم.

یمنی سمنانی خوش طبع و راست سلیقه شاعردور . شمشیر کرلیغ غه مشغول ایرور.

بو ایکی بیت انینك دورکیم :

۱۶۳ - یمنی سمنانی

شاعری خوش‌طبع و خوش سلیقه است و بشمشیر سازی اشتغال دارد.
این دو بیت از او است :

☆☆☆☆☆

بدست پنبهٔ داغم بجای نسرین است — گلی که ازچمن عشق چیده‌ام این است .
صیدش طپان نه بهر خلاصی زبند او است — میرقصد از نشاط که صید کمند او است .

مولانا شرف الدین علی کرمان نینك بافق اتلیغ (قصبه‌دین ۲) دور . کسوب فضیلتی بار . اول ولایتدا مولانا عمشارالیه دین معتبر کیشی بولمایویدور . دیرلار کیم زیاده شجاعتی هم بار ایرمیش . با وجود شیخوخت همیشه گلگون پوش و رنك آمیز دوست ایرمیش .
مولانا وحشی بافقی اول حضرت نینك ابربربیتی دین شهرت قبولین بار دور .
شعردا طبعی زیاده یخشی بارور و دقیق فکرلار قیلور . کوب اشعاری بار قصیده کوی دور . بو ابیات انکلار نینك دورکیم :

۱۶۴ - مولانا شرف الدین علی

از قصبه موسوم به «بافق» کرمان است و فضیلت [illegible] و در آن ولایت معتبرتر ازوی کسی نبوده است . گویند خیلی دانا هم بوده و با وجود پیری همیشه گلگون پوش و رنك آمیز دوست بوده است .

(۱) غم بی دل — د
(۲) قصبه سیدین — ن

Marfat.com
Marfat.com

وحشی بافقی بر اثر تربیت آن حضرت شهرت یافته است .
طبع شعرش بسیار خوب است وافکار دقیق دارد . عده اشعارش زیاد
و خودش قصیده سرا است . این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

نخواهم بگذرد سوی چمن باد از سر کویش
که ترسم بوی او گیرد گل و غیری کند بویش

گر شود رنگ بیابان حوادث همه کوه
مرکب تخت تو آسوده رود صرصر وار

آسمان را چه تفاوت کند اندر حرکت
گر زمین باشد از اندازه برون ، همواره

بو رباعی ی زیاده فنائیانه آیتوپدورکیم :

این رباعی را خیلی فنائیانه گفته است :

☆☆☆☆☆

گر سایه نشین سر و باغ ارمی ور جرعه کش مراد از جام جمی
عاقل منشین که نازنی چشم بهم از خیل مجاوران کتم عدمی .

خواجه غیاث نقشبند

شیرازلیغ دور ، شیخ سعدی قدس سره العزیز اولادیدین دور .

کوب حیثیات بیرله آراسته کیشی دور : اولا نقشبندلیق و شعرنافلیق قتیدا نادر دوران و فرید زمان دیسانك بولور . ایران و توران شاه و شاهزاده لاری اونینك اختراعی متاعلاریغه راغب و طالب ایرورلار . بو یسانکلیغ (دست ۱) و قوی جثه و راست قابو کماندار بولماس ، با وجود بو حال زیاده کم آزار و رحیم دل کیشی دور .

بو حقیر استرابادشکستی دین سونکرادارالعباده یزدداخدمتلاریغه مشرف بولدوم ، یوق کیم همدم بلکه همخانه لیق شرفین تاپدوم . خواجه مشارالیه نینك بیرکون وثاقیدا مهمان بولمسا اشربه و اطعمه سی کوار تولماس ایردی .

کوب تعریف اعراق بولماسون دیو شعر و عبادت و طاعتی روشی بیرله اختصار اولنور :
اقسام شعرنی آیتور ؛ بدیهه سی اولجه تندایرور کیم یوز بیت مسلسل آیتور کیم مستمع استماعیدین بدیهه غه منتقل بولماس ؛ متهجد و شب زنده دار ایرور .
بو ابیات اول نادرالزمان نینك دور کیم .

---

۱) رست . ظ

Marfat.com
Marfat.com

۱۶۵ ـ خواجه غیاث نقشبند

ازاهل شیراز و ازاولاد شیخ سعدی قدس سره است .

هنرهای زیادی دارد : اولا درفن نقشبندی وشعربافی میتوان نادر دوران وفرید زمانش خواند . شاهان و شاهزادگان ایران و توران کالای اختراعش را طالبند. درچابکی ونیرومندی و کمانگیری نظیر ندارد و بااینحال بسیار کم‌آزار ومهربان است .

حقیر بعد ازشکست استراباد دریزد بخدمتشان‌رسیده‌و علاوه برهمدمی بشرف همخانگیشان هم نایل شده ؛ اگر یک‌روز مهمان نمیداشتند آنروز طعام وشراب بر ایشان گوارا نمیشد.

برای اینکه مدح زیاد اغراق نباشد بیان طرز شعر وعبادت و طاعت مشارالیه اکتفا میکنیم :

همه گونه شعر میگوید و چنان بدیهه گو است که صد بیت مسلسل میگوید‌و شنونده نمیفهمد که بالبدیهه گفته شده است . متهجد و شب زنده دار است.

این ابیات از اواست :

Marfat.com
Marfat.com

نکشیده است روبهم هرگز — برخ غیر سفـــــرهٔ نانم
صددل از قید کـرده‌ام آزاد — گرچه خود در میان زندانم
روز در بنـد نقش پردازی — شب حریف نماز و قـرآنم
در صف سروران شهر غیاث — شیر غران و تیـغ برانم
لیك در معرض تهی قدمان — مـور بیجان نه‌مار پیچانم
همه دانی که از کجا دارم — از غلامان شاه م ردانم •

خوش آن زمان که بر آیینه‌ات غبار نبود
تـرا بنفشه در اطراف لالـه زار نبـود
گل جمال تو بی آب روز خار نبـود
بسرکشی تو سروی در این دیـار نبود
کسی زبادهٔ حسن تو هوشیار نبود — ز سر گرانی آن باده‌ات خمار نبود
کنون که مرغ جمالت ببال ریش پرید
خطوط نسخ بروی تو دست (ریس ۱) کشید
ببین که کعبه روی تو کافرستان‌است — ز ریش یوسف حسنت اسیر زندان‌است
طر بسرای رخت شاهراه موران‌است — گل ریاض ملك زیر پای شیطان‌است
هزار دل ز پـریشانیت پریشان است — رسید صبح تـرا شام نوبت آن است
که هر دو کس که چو مقراض همزبان بینی
حـدیث سـر زنـر ریش در میان بینی
غرض که کشتی حسنت غریق بحرفنا است — نه وقت سرکشی و کبروناز واستغنا است
زمانه دمبدمت حسن کاه و ریش افزا است — ز غمزه قطع نظر کن که ریش و غمزه بلا است
کنون که سیم با کسیر نوره گرددراست — تـرا تصور بازار گرم از سودا است
بخود قـرار بده بـردباری و خواری
چرا که نوبت جمالی است و گلکاری .

مولانا حاتم کاشی

کوپ زیاده سر وبلندپرواز کشی دور • عیاذاباللّه اینك شعر اوقیوپ استماعیدین •
بهمه حال طبعی بخشی دور، تازه سوزلاری بار • بوعزل اینك دور :

۱۶۶ - مولانا حاتم کاشی

شخصی بسیار بلند پرواز است. پناه برخدا ازشعرخواندن وشعر گوش

۱ ه ریش — ن — د

Marfat.com
Marfat.com

دادن او .

بهرحال طبعش خوب است و سخنان نوی دارد . این غزل از او است :

☆☆☆☆☆

شجر حسن تو هرگز بچنین نور نبود — مجلس امشب بصفا هیچ کم از طور نبود
دوجهان محنت وغم دردل من کرد نزول — هرگز این خانه بدین مرتبه معمور نبود
مستی عشق انا الحق بزبان آوردش — یک سر مو که از جانب منصور نبود
چون زلیخا نگرد در رخ یوسف گوید — درازل دیده یعقوب چرا کور نبود
یار رنجید زند مستی (و دشت۱) جانم — باده بایست که کمتر بخوری زور نبود
پشت استغنای او گرم است ازامداد حسن — خاطر اخلاص من جمع است از تاثیر عشق
مرا برفتن بزمی دلیر ساخته عشق — که جبرئیل بدهشت کند گذار آنجا
فتادم از نظر هرکه بود در عالم — هنوز چشم [illegible] در قفای من است
بهر قتل من که میگوید که خشم آلوده باش — میکشد صد خون مرا عشقت برو آسوده باش
بی تو نفسی خوش نزدم خوش [illegible] — [illegible]
برگریه‌های مستی من دی سبوی می — خندید آنقدر که [illegible]
پر نور گشته طور محبت ز نور من — موسی طور خویشم [illegible]
هنوز از آن نگه عشوه ساز میترسم — هنوز از آن [illegible]
هزار مرتبه از جور بی نهایت او — [illegible] شکوه [illegible]
عشق چون محروم خواهد عاشقان را از نگاه — [illegible]
آن ماه لقا ببزم دوش آمده بود — دوش آمده بود و [illegible]
دل در بر رغبت از طرب میرقصید — خون در دل [illegible]

مولانا ملک قمی

نامراد [illegible] دور [illegible]
[illegible]
طبعی شعر [illegible]
مشهور [illegible] دور کیم .

۱۶۷ - مولانا ملک قمی

جوان نامرادی است و [illegible]

(۱) دوشت — ر

Marfat.com
Marfat.com

طبع شعرش بد نیست و بسیار سخن بدیع از وی شهرت یافته است . این ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆

عالم چه بود باغ و محبت شجر او — غم شاخ و بلا برگ و ملامت ثمر او
میخواست نمکسود کند داغ ملک را — شد ریزهٔ الماس نمک بر جگر او .
کنون که بخت بکام است حال ما این است — نعوذ بالله اگر روزگار برگردد .
شدم بباغ که تسکین دل دهم دیدم — میان بلبل و گل گرمئی که داغ شدم .
رفتم که خار او با کشم محمل نهان گشت از نظر — یک لحظه غافل گشتم و صد ساله راهم دور شد .
زلفش بکشی شب در ز آید از او — ور بگذاری چنگل باز آید از او
ور گرد بآستین از او بفشانی — دامن دامن مشک طراز آید از او .
سر حلقه کیش بت پرستان مائیم — غارت زده متاع ایمان مائیم
این طرفه که او راه دل و دین زده است — کافر مائیم و نامسلمان مائیم .

حسن بیک عجزی تبریز لیغدور . آشنا روی و گرم اختلاط بیکیت دور . شعریدا او گوش مزه و تازه لیغ یار . ابنای جنسی بیله یار غالبانه آمیزش قیلور . بو ابیات اینک دور کیم :

۱۶۸ - حسن بیک عجزی

از اهل تبریز است . جوانی است آشنا روی و گرم آمیزش . شعرش مزه و تازگی زیاد دارد بامردم بطور یار غالب رفتار میکند واین ابیات از اواست :

☆☆☆☆☆

حسن تو بر تو افکند گر بسفال میکده — تیرگی ابد دهد جام جهان نمای را .
چه غصه کرد فزون امشب اشک و آه مرا — که ساخت معدن الماس خوابگاه مرا
بمغفرت ز بس امید من فرشته سزد — که زیب عارض طاعت کند گناه مرا .
نه ز انسان نالهٔ ناقوس ترسا راه طاعت زد — که بیم معصیت از نعرهٔ باجی شود مارا .
چند غم آتش افکند بر دل پر گرد ما — سوز درون بر آورد دود ز بند بند ما
مرهم ما ز بخت بدعیرت نیشتر بود — خاصیت نمک دهد داروی سودمند ما .
این خجلتم سزای گنه بس که روز حشر — عفو تو فعل زشت نیارد بروی ما .
داغ خونین بیغمان را لاله میآید بچشم — در نظر آتش گل آید مردم آسوده را .

Marfat.com
Marfat.com

اخگر بداغ سینهٔ تفسیده گشته‌ایم — دلهای ریش با نمک آلوده‌ایم ما
در چشم کس نیامده‌ایم از کمال تنگ — گرد هر گشه آینه ننموده‌ایم ما
سجادهٔ ملائکه را میسزد ز قدر — آن دامنی که از گنه آلوده‌ایم ما
چه درد شب ز تو میشد دگر حواله ما — که سر بزانوی خورشید داشت ناله ما
از خنده نمک ده لب لعل نمکین را — خوانهای نمک ساز طبقهای زمین را
از بخت سیاه من اگر پرده بر افتد — خاصیت ظلمت دهد انوار یقین را
افزود سرشک از رخ زیبای تو ما را — در دیده نمک ریخت تماشای تو ما را
جان عشق تو آتش زد دل بیحاصل ما را — که میسوزد زبان گر میبری نام دل ما
هلاک عاشقان پیوند با عمر ابد دارد — ز جام خضر دادند آب تیغ قاتل ما را
هجر نهاده بر لبم جام غمی که دمبدم — چاره ز هر میکنم تلخی کام خویش را
بخاک خفته خوش آن مردگان زنده دلیم
که کسب کرده خضر زندگانی از گل ما
بیاد آن مژه چندان سنان از سینه‌ام سر زد
که غم در خاطرم پا میگذارد [illegible]
گریبان گیر شد مرو یک امشب از سر بالین — که [illegible]
خورشیدم و ز بخت بد از نور مانده‌ام — همچنان [illegible]
رنگ صحرای جنون قیمت یاقوت شکست — باز [illegible]
در این گلشن سرا تا میتوانی صید دامی شو
که از صد [illegible]
بلاس پارهٔ ما را یکی است دامن و دوش
کفن شود [illegible]
سرشک ریزی مرگم اختیاری نیست — ز [illegible]
شام غم کز گریه چشمم [illegible] و طوفان برگرفت
ز بخت چندان [illegible]
عشق را نازم که زد بر کفر و ایمان پشت پای
[illegible]
میتراود از در و دیوار کوی عشق خوب
آستین [illegible]
نالد قلم آنجا که پیام تو [illegible] — [illegible]
عجزی ز چه رو گم شده چون کام من — آواره [illegible]
یکره ز تو هیچکس [illegible] — [illegible]

(۱) دیده [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

مولانا کمالی سبزواری

یخشی کیشی‌دور ، یمان شاعرهم ایرماس. بوابیات انینك نتیجهٔ طبعیدن دورکیم :

۱۶۹ ـ مولانا کمالی سبزواری

آدم خوبی است وشاعر بدی هم نیست . این ابیات ازاواست :

رحیده حاضرها زهم اما تراوش میکند — شوق ازتغافلهای من شوخی زاستغنای او.
ریز خون دلم اینقدر تغافل چیست — کنون که‌دور حریفان گذشت‌و نوبت‌ماست.
خون مرا دشمن‌خود میشمری نیکوییست — که کسی اینهمه غافل بوداردشمن‌خویش.
هنوز والهوس ازخواری من‌آگه‌نیست — ز رشك برمن و بر اعتبار من دارد.
ز دل غیر کجا نالهٔ حسرت خیزد — این گیاهی است که ازدشت‌محبت خیزد
دل شریك وفسون ازهمه کس‌نتوان برد — دوستی کن که محبت ز محبت خیزد.
مهر تو ساخت بسنهٔ دام محبتم — ورنه مرا بمهر و محبت‌چه کار بود.
ازذوق بزم دوش کمالی زخویش‌رفت — چون‌چشم‌باز کرد‌نه‌مجلس نه‌یار بود.

مولانا وقوعی

باوجود برزی‌لیغ کوپ‌شکسته و نامراد بیکیت دور. مولانا حدادی اوغلی‌دور، یخشی طبعی‌بار. بوابیات اول‌عزیز نینك‌دورکیم :

۱۷۰ - مولانا وقوعی

بااینکه ازاهل تبریز است‌جوانی است بسیار شکسته ونامراد . پسر مولانا حدادی است وطبع خوبی‌دارد. این ابیات ازاواست :

در آغاز محبت بر دلت عشقم گران آمد
دوروزی دیگراز رسوائیم خواهی بجان‌آمد

Marfat.com
Marfat.com

ز دست بیغمی خونین جگر بودم بحمدالله
که ایام گرفتاری و شبهای فغان آمد
باول عشوه‌ام از پا در آوردی سرت گردم
مشو از صید خود غافل که تیرت بر نشان آمد
من و بر صبر پا افشردن و تن در ستم دادن
تو و بیداد خونریزی که وقت امتحان آمد
وقوعی یار بیرحم است میترسم که نتوانی
برون از عهده بیداد آن نامهربان آمد
کند حواله بهجرم چرا بجرم وفا
کسی بخون کسی تشنه اسفندیار باشد
من آن نیم که وقوعی از او بکام رسم
گرفتم آنکه فغان مرا اثر نباشد
چشمش از در دیده دیدنها است درصید دلم
همچو صیادی که پاشد اندک اندک دانه را
غیر را کردم شفیع خود نسامیدی که هست
آرزو پیش تو بیش از آشنا بیگانه را
در قیامت هم گرفتار تو فارغبال نیست
مستی عشق ترا هشیاری از دنبال
از تو ایمن نیستم ای بخت ورنه پیش یار
میتوانم حال خود گفتن ز بیم لال
بیرحم جان گرم ستم شد که ندانست
بیجرم کدام است و گنهکار کدام است
چنان در عرض حالم نیم از آن نا آشنا باشد
که چون حرفی کنم تقریر دور از مدعا باشد
باعراض حجاب آلود او میرم که هر ساعت
شود از شکوه‌ام در تاب و خاموش از حیا باشد
ز رشک مدعی مردم چه برمی برملال است این
برون از بیقراری حالی [illegible]
بزهر چشم سویم دید و لب بست از سخن کردن
حجاب صد نگاه است آن خوب [illegible] است این

Marfat.com
Marfat.com

غمم شد فاش ونتوانم که چشم از روی او پوشم
سرا پا حیرتم خاصیت بزم وصال است این ،
لب گشودم پیش او بند از زبانم بر نخاست
مردم از بیتابی و آهی زجانم بر نخاست
عشقم از جان دادنم شد فاش وگاه دیدنش
تا نمردم پرده از راز نهانم بر نخاست
از تو کی دزدیدم آهی از طپیدنهای دل
سر بجان ننهاد ودرد از استخوانم بر نخاست .
بی سوز عشق غیر چه داند که رشک چیست
غیرت قرار داد وفا و محبت است
ای بخت عمر ها است که خرمنده منی
اکنون بوصل یاری من کن که منت است .
ز اضطراب وقوعی گذشت خشم آلود
خیال کرد که بیچاره اختیاری داشت .

غازی قلندر

درویش نهاد و عاشق پیشه نامراد دور ، شعرنی هم نامرادانه آیتور . سمناندا متوطن ایردی . بو ابیات انیک دور کیم :

۱۷۱-غازی قلندر

نامرادی درویش نهاد و عاشق پیشه است و شعر را هم نامرادانه گوید . در سمنان اقامت داشت و این ابیات از او است .

☆☆☆☆☆

زمانه چون بوستمکارهٔ بدست آورد — عجب که یک دل آسوده در جهان ماند .
نام لیلی بسر تربت مجنون مبرید — بگذارید که دیوانه فراری گیرد .
غم گریزان شد از افغان تو غازی شب هجر
بعد از این دست درآغوش که خواهی کردن .
تمام دردم و پیش تو شکوه سر نکنم — تمام آتشم و در دلت اثر نکنم .
محبتم که فراموش کرده‌ای از من — وفا کنم که بگرد دلت گذر نکنم .

Marfat.com
Marfat.com

... که جای ذره ز کویش فرشته برخیزد.

... همدم دشمنان محرم رقیبان محترم

غیر غازی هیچکس محروم زین درگاه نیست.

...الهوس با تو برابر نشود ای غازی — مرغ آبی نتواند که سمندر گردد.

... من فدای غمزهٔ مرد آزمای تو — قربان آن نگاه تحمل ربای تو

...ی کجا است تا بتعجب نظر کند — برخندهٔ نهانی معجز نمای تو.

...کی مرا بخون جگر رهنمون شوی — روزی دهنده ام شدی ای دل که خون شوی

...است بر تو خلعت دیوانگان عشق — تو کیستی که قابل داغ جنون شوی

... که مرا مهر و وفا باشد اگر بسیار

سنگین دل و بی مهر و وفا شد شده باشد

...بان سرت گردم ببخشای — اگر غازی گناهی کرده باشد

...ت گردم نگاهی کن بغازی — که مسکین پاک سینه ندارد.

...ی که زهر هلاهل خورد بجای شراب — چه باک از غم خود ناچار دارد.

...هد فتوی چون چشم سیاهی که ترا است

قصد دین میکند آن طرز نگاهی که ترا است

...ت مقصود تو از آه دمادم غازی — عالمی سوخته از گرمی آهی که ترا است

...ر مشقت است شرابی که میخورم — پروردهٔ بلا دم آبی که میخورم

...ان گهی بدل نهم و گاه بر جگر — این است در تراب کبابی که میخورم

...ی کرا است زهره که آرد بپیش لب — پر زهر کاسه های شرابی که میخورم

...ور رباعی نی کوپ رندانه آینو پدور کیم:

این رباعی را خیلی رندانه گفته است:

ooooo

...چند چو موسی بمناجات شدم — یکچند بمسجد ...

...هیچ طرف دری بروی نگشود — باز آمدم و ...

...ظهری

غایت صفا و نهایت ملاحت ایزدی ...

مقدمات کشوری ...

Marfat.com
Marfat.com

بو ابیات اونك مقبول نینك دور كیم :

۱۷۲ ـ مظهری كشمیری

درغایت صفا ونهایت ملاحت بود، درمشهد مقدس‌قدری علوم مقدماتی تحصیل كرد. خطش تازه دمیده بود كه باردوی معلا آمد و باوجود زیبائی درمعاشرت بامردم میان ایشان فرقی نمیگذاشت.

این ابیات ازاواست :

عشاق محال است كه آسوده نشینند — گرتیغ‌جفا نیست خدنك نظری‌هست.
چند از فسون مهر اثر دزدم ازدعا — خودرا بآتش دل ما بیش ازاین‌مزن.
زقرب غیردر بزمش بچشمم تیره شد عالم — نمیدانم كه‌شام‌هجریاروزوصال‌است‌این.
رفتم كه صبور باشم امـا — دل بر دوری نهاد نتوان
(بیدا ۱)ست كه‌درمیان‌آتش — بتوان شد وایستادنتوان.
اثر نـالـه بـدر یوزه ز دلها طلبم — حاجت‌این‌است كـی‌را كه گدای تو بود
چون مظهری برش نبود راه شكوه‌ام — یك‌یك بدل‌گره كنم آنگه فرو خورم.
بست دیدهٔ مجنون بخویش و بیگانـه — چه آشنـا نگهی بود چشم لیلـی‌را.
ما سر بسر جراحت (۲) دردیم‌مظهری — رحم است بردلی‌كه دراو یاد ما رود.

مولانارشكی همدانی

اول ولایت‌نینك مردم زاده‌لاری‌دین‌دور. حسن بیك اونك درونـآبادی اوغلی‌دور. علاقه‌بدلیغ قبیدا افران وامثال دین سرآمد ایردی والا بی‌نهایت (۳) وهرزه كرد و بی‌باك و بدنفس ایردی ولهذا دارالسلطنهٔ تبریزدا عسس باشی‌لیغ اختیار قیلدور اجامره‌واوباش آزكوندا كوپ رسوایلیق بیله جراسیفه بیتكوردیلار.

اكرچه عقلی یوق ایردی والا خوب فهمی بار ایردی. بو ابیات انینك دور كیم :

« ۱ » بیدا ـ ن
« ۲ » و ـ ن ـ د
« ۳ » لواند ـ ن ـ د

Marfat.com
Marfat.com

گر چنین خواهد زدن راه مسلمانان غمت رفته رفته این ولایت کافرستان میشود .
بیداد را از حد مبر آخر مسلمانزاده‌ای
کاری بکن با من که آن در کافرستان بگذرد
از حال خود آگه نیم لیک اینقدر دانم که تو
هرگاه در دل بگذری اشکم ز دامان بگذرد.
امشب ز کوی او دگر آزرده میروم در هر خرابه‌ای که نهم پای شیون است.
رشکی بدل است و بوند خوی چون کند کو آنچنان دلی که بسازد بخوی تو .
سری است که آزردگی داشتم از یار امروز بد ز دیده نگاهی گذراندم.
چه منت است اگر دیده‌ام محبت از او محبت است که این میکند چه منت از او.
ما کم بضاعتیم و وصالت گرانبها مشکل میان ما و تو سودا بهم رسد.
او بآن حسن و بآن ناز اگر لطف کند من باین شوق و باین حوصله جان خواهم داد.
کار رشکی از نگاه اولین گردد تمام گر حجاب عشق نگذارد که سر بالا کند.

کاکاء قزوینی (ظاهر ۱) چپانی وش و گرده یقه پوش کیشی ایردی
قاما باطنیدا زیاده هموار و آدمی صفت کیشی ایردی .
اوایلدا هجوعه مایل بولوب دقیق فکرلار قیلور ایردی ؛
عاقبت معقول عه رغبت قیلوب انداهم تازه سوزلار آیتدی . بو ابیات اندین مشهوردور کیم :

۱۷٤ - کاکای قزوینی

در ظاهر چپانی (۲) وش و گرده یقه پوش ولی در باطن خیلی هموار و آدمی صفت بود .

در اوایل بهجو تمایل داشته افکار دقیقی از خود ابراز میکرد ولی عاقبت بمعقول رغبت نمود و در آن باب نیز سخنان بدیعی گفت . این ابیات از او شهرت دارد :

☆☆☆☆☆

گر کنم بی‌صافی سویم کم اندازد نظر هر که بدمستی کند ساقی میش کمتر دهد
بوالهوس را زود از سر وا شود غوغای عشق تهمت آلودی که گیرد شحنه زودش سر دهد.

---

۱ - ظاهرا ...
۲ - چپان مانند زبان در لغت بمعنی مر... و پای ژنده پوش است .

Marfat.com

مجنون تو با اهل خرد یار نباشد غارت زده را قافله در کار نباشد

مولانا طبخی اول هم قزوینلیق دور ، او اتی طباخلیق دین کیچار درویش نهاد و نامراد کیشی دور .

کهنه شاعر دور . اوز شعرین اویانکلیغ دردمندانه و مؤثر اوقور کیم استماعیدین مستمع غه رقت یوزلانور . اوز کسبی شغلی عاشق لیق بیله اضافهٔ علت بولوپ همیشه گریان و بریان ایرور . بو ابیات انینک دور کیم :

۱۷۵ - مولانا طبخی

او نیز از قزوین است و اوقات خود را بطباخی میگذراند . شخصی است درویش نهاد و نامراد .

کهنه شاعر است و شعر خودرا چنان دردمندانه و مؤثر میخواند که بشنونده رقت دست میدهد بمناسبت شغلش که عاشقی نیز بر آن افزوده و مزید بر علت شده است همواره گریان و بریان است . این ابیات از او است .

☆☆☆☆

ای غم ما و نه پروای دل ما یار را — درمیان بیهوده [illegible]

نمونهٔ تن فرسودهٔ شهید تو بود — همای عشق [illegible]

کم التفاتی از غمزهٔ تو فهمیدم — [illegible]

یک شب انیس دیدهٔ گریان من شدی — [illegible]

فتاد پرتو روی تو ام بخلوت دل — [illegible]

طبخی وجود تست در این [illegible] تو — [illegible]

مولانا نسبتی [illegible]

[illegible]

Marfat.com
Marfat.com

فیلور ایردی کیم اول عقده کشایش تاپغونچه مصاحب لار مزد حمام وآش پزنی بیرور ایردیلار .

بهر حال سلیقه‌سی یمان ایرماس ایردی . بو ابیات انینك دور کیم :

۱۷۶ - مولانا نسبتی

از اهل مشهد و جوانی نامراد و خلیق است . وقتی که بیچیز میشد از مردم اسباب سفر و زاد راه میگرفت ولی بهیچ جا نمیرفت وبا اینحال خجالت هم نمیکشید . سخا و کرمش نیز چنان بود که بر نقدینه اش گره بر گره میزد و تا آن گرهها باز میشد رفقا پول حمام و آشپز را پرداخته بودند .

بهر حال سلیقه‌اش بد نبود . این ابیات از او است :

******

بغربت گر شدم رسوای عشق اما بدین شادم — که غمخواری ندارم تا نصیحت کار من باشد

غایب زدیده تا شده جان داد نسبتی — بیچاره تاب هجر از این بیشتر نداشت .

صبوری من و بیرحمی تو آتش و آب — دل من و غم عشق تو آبگینه و سنگ .

مرا یك آرزو زان بیوفا هرگز نشد حاصل

اگر با نا امیدی خو نمیکردم چه میکردم .

ورای رسمها من رسم و آئین دگر دارم .

مسلمان نیستم کافر نیم دین دگر دارم .

شب فراق نگشتم بهیچ پهلویی — که یاد آن مژه نیز در دلم نگذشت .

مولانا فهمی کاشی رند و نامراد کیشی دور ، اوقاتی سودا کرلیق دین کیچار . عاشق پیشه هم بار و الا عشقی نینك استمراری یوقتور .

طبعی شعردا یخشی بارور . بو اشعار انینك دور کیم :

۱۷۷ - مولانا فهمی کاشی

رند و نامراد است و اوقات خود را بتجارت میگذراند . عاشق پیشه

Marfat.com

هم هست ولی عشقش پایدار نیست ، طبع شعر خوبی دارد و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

تو از کس نگذری، کش رخنه‌ای در جان نیندازی
من از حیرت نمیدانم که زخمی خورده‌ام یا نه

باز اشکم سر آرایش مژگان دارد — بازم انگشت ملاقات بدندان دارد
خانه‌ام شد بسکه گرم از آه آتشبار من — میگریزد آفتاب از سایه دیوار من
از سر انگشت استغفار نتوان باز کرد — این گرههایی که محکم گشته بر زنار من
اگر بر بستر من گل فشانی بر دمد آتش — وگر بر تربت من آب ریزی دود برخیزد
کشیده‌ام دو سه جام از شراب بیشرمی — خدا کند که دو خارم شوی در این گرمی
بر همچو منی جلوه گریهای تو حیف است
خود را منما تا بتمنای تو میرم
صد آبله زد زبان و انگشت — از بسکه بلا شمار کردم
بینم چو در رفتار او حیرت ز مینگیرم کند
پا بر سر جان میشهد غافل پیادی اینچنین
گر چه رام دل بیصبر و قرارم نشدی — سر راهی نگرفتم که دو چارم شدی

فریبی طهرانی

اول ولایت [illegible] مرده زاده‌لار [illegible]
اولاد و [illegible]
آرمیده‌ای [illegible]
اوز اراده‌سی [illegible]
شعر داطبعی او گوش ملایم ایروز [illegible]

۱۷۸ ـ فریبی طهرانی

از مردمزادگان طهران و از اولاد و [illegible]
اگر کسی نپرسد معلوم نیست که تمثال خود سخن آغاز کند و بگفتن کلمه بیفایده‌ای راضی شود .

طبع شعرش بسیار ملایم است و این ابیات از او است

Marfat.com

☆☆☆☆☆

بشوخی تو سواری بصدر زین ننشست — تو تا سوار شدی فتنه برزمین ننشست.
لبی که تر نشد از می لب ایاغ من است — گلی که تازه بود تا بحشر داغ من است.
نمیگویم کز زندان هجر آزاد کن ما را — اگر جائی گرفتاری ببینی یاد کن ما را.
(بیباکیت ۱) بزم رقیبان در آورد — تا عاقبت مرا چه بلا بر سر آورد
باور مکن حدیث وفاداری از رقیب — گر از خط ملائکه صد محضر آورد
بگذار چون متاع دل ما نمیخری — تا دیگری ببیع محبت در آورد
کوتاه کن زبان فریبی که خوب نیست — این ماجرا بمعرکه محشر آورد.
ز خط زبان نگردد جانفزائی لعل جانان را — ز خاصیت نیندازد غباری آب حیوان را.

چه درد است این که هیچش چاره تسکین نمیدانم
ز بیتابی تن از بستر سر از بالین نمیدانم.

زین پیش اگر بود غمی بود شکیبی
هرگز بدلم کار چنین تنگ نبوده است.

طفل و شوخ است و ز آزار کسی درهم نیست
گر بداند عشاق کسی را غم نیست

نکهت زلف تو در خلوت دل جا دارد
دگر امروز در این سینه نفس محرم نیست

بی تو از وصل تو آسودگیم بیشتر است
با الم بیخودئی هست که با مرهم نیست.

عشق آنچنان بشیوهٔ مجنون نمانده است
صد درد و داغ دیگرش افزوده‌ایم ما.

با مدعی چو جلوه کنان از برم گذشت
چشم آنقدر گریست که آب از سرم گذشت

تن سوخت ز آتشی که نسیم ریاض خلد
باد سموم شد چو بخاکسترم گذشت.

همنشین از هستیم جز شعله در بستر ندید
آنکه شب دید آتشم امروز خاکستر ندید

نثار دوست دلم غیر نقد جان نکند
ز دوستداری من هیچکس زیان نکند

گلش مبوی که بوی وفا نمیآید — ز گلبنی که در او بلبل آشیان نکند

---

۱) بیباکیت — ن — ه

Marfat.com
Marfat.com

بسوز سینه فریبی چگونه ساخته‌ای — نفس بر آر که افسرده‌ات گمان نکند
چون باد سفر کنم که چندی — سنگ ره این و آن نباشم
باری چو بکام دشمنانم — بار دل دوستان نباشم
زینسان که زغم شدم زمین گیر — کز آب شوم روان نباشم

محمود بیک فسونی

دیرلار کیم تبریزدین دور . دفتر اهلی دور . علم (سیاقتی ۱) بخشی بیلور . حسن صورتی و سیرتی هم بار . طبعی کوپ بخشی دور . و ابیات انینک دور کیم :

۱۷۹ ـ محمود بیک فسونی

گویند از تبریز است . کارمند دفتر است و سیاق را خوب میداند حسن صورت و سیرت هم دارد .

طبعش بسیار خوب است و این ابیات از او است

[illegible]

مرده از غم سخن از رفتن خود چند کنی
این نه حرفی است که گویی و شکر خند کنی
گشته غیر از تو دل آزرده و من در [illegible]
که [illegible]
[illegible]
رفت [illegible]
رفت در [illegible] چو در [illegible] دیگر دید مرا
[illegible]
گذشت از سر همصحبتی و یاری حیف [illegible]
[illegible] چو [illegible] آسوده میشود [illegible]
[illegible] کرد فسونی در [illegible]
سالها شد کز تو خرسندم [illegible]
میدهی [illegible] قرار [illegible]

۱ ـ سیاقتی ـ [illegible]

Marfat.com

عهد کردم که دگر یاد (وصالش۱) نکنم
میرم از شوق و تمنای (خیالش ۲) نکنم

دم مردن اگرم بر سر بالین آید
آنقدر حوصله خواهم که خیالش نکنم .

خوشا ذوقی که چون بیرون روم آزرده از بزمش
بامید طلب هر ساعتم رو بر قفا باشد .

زخشم او نه همین از وصال محرومم
چنان رمیده زمن کز خیال محرومم

سفر نکرده ز کویش دو گام برگشتم
کنون ز شرم (وداع۳) از وصال محرومم .

بهم چون رو بر آن پا اولش بر چشم تر مالم
که چشمم حسرت پابوسش از لب بیشتر دارد .

از دست جفای تو اگر بگریزم
دور از تو بگو چه خاک بر سر ریزم

بر خاک ره که افتم از بنشینم
بر گرد سر که گردم از برخیزم .

حکیم شفائی

اصفهانلیق دور . حکمت دیسن بیرازنیمه و قوقی بار والا اولجه متکبر و متعجب ایرور کیم بیر او حالت نزعدا بولسا کیشی بیله اختلاط قیلماغنی قبول قیله الماس .

طبعی شعردا یخشی دور ، انسی هم تکبر و خود ستایی لیغدین هیچ کیم ایشیتماغنه رغبت قیلماس . بهر حال بو ابیات انینک دور کیم :

۱۸۰ - حکیم شفائی

اصفهانی است و از حکمت بهره‌ای دارد . ولی اینکه متکبر و خودپسند است اگر کسی در حال نزع باشد نمیخواهد باو رجوع کند .

طبع شعرش خوب است ولی از تکبر و خود ستائیش کسی بشنیدن اشعارش رغبت نمیکند . بهر حال این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

بحشر موعدهٔ دیدار اگر دادی نمیرنجم
که وصل چون تو نی را صبر این مقدار میباید .

---

(۱) خیالش — ن - د
(۲) وصالش — ن - د
(۳) وداع — ن - د

Marfat.com
Marfat.com

خاطرم از تو تسلی بنگاهی نشود چشم لطف از تو باندازه حسرت دارد

و بو رباعی‌نی داءالثعلب با پیدا بخشی آیتوپدور کیم :

و این رباعی را در باب داءالثعلب خوب گفته است .

آن چشم تو تیغ مژه انداخت ز جنگ کز چشم تو بی سلاح ناید جنگ

نیز مژه بسکه ریختی در دل تنگ شد بر کس غمزهٔ تو خالی ز خدنگ

مولانا شکیبی

اصفهانلیق دور ، هنوز صفاسی بارم خوش قد و رعنا پیکر دور

هند داعیه‌سی ایچون موی سر قوتماق کیم صرع ریش [illegible]

بلکه صریح دور مولانادین باش اوزار [illegible]

دا ملک الشعرالیق دعوی‌سین قیلورلر دی [illegible]

وصفیدا آیتوپدورلار کیم :

۱۸۱ - مولانا شکیبی

اصفهانی است و هنوز صفائی دارد ، جوانی خوش قد و رعنا است ، بداعیه هندوستان موی سر گذاشتن که صرع ریش کند از آن و بلکه صریح در آن است از وی سر میزند ، با انتحال در هرات دعوی ملک الشعرائی میکردند ، که بشوجه این بیت عربی را در وصف او گفته اند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱ [illegible]

۲ [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

[illegible] مبلوپ بویانکلیغ آیتمیش ایردی کیم .

تبع کرده وچنین گفته بود :

☆☆☆☆☆

بروز [illegible] شکستیم در دل آبله را — برخصت تو که برهم زدیم سلسله را
برفتن چو منی کی دلت غمین گردد — که سر بیادیه دادی هزار قافله را .

[illegible] وابیات نی هم یمان آینمایو بدور

این ابیات را هم بدنگفته است :

☆☆☆☆☆

گر [illegible] مرغی در آن کو میرم از غیرت که [illegible]
نامهٔ درد که آورده است و مرغ روح کیست .
[illegible] هجر را گذراندیم و [illegible] — ما [illegible] سخت جانی خود این گمان نبود .
[illegible] لب تو آموخت — [illegible] کان مرا جگر فروشی .
[illegible] غالب [illegible] سنگدل بیرون — [illegible] بری ناامیدی از در و دیوار میآید .

مولانا غضنفری کله جاری

کله جار [illegible] قصبه ایروز مولانا [illegible] قصبه دین دور .
اوری او کوش [illegible] کیشی دور ، شهرتی شعر [illegible]
[illegible] دور . وابیات اینک دور کیم :

۱۸۲ ـ مولانا غضنفری کله جاری

کله جار قصبه ایست در نزدیکی کاشان ، و مولانا از آن قصبه است .
شخصی است بسیار دردمند و شهرتش از شاعرش بیشتر است . این ابیات از
او است .

☆☆☆☆☆

بازیکوچهٔ هوس طفل مذاق مدعی — بی ادبانه میرود سیلی روزگار کو
[illegible] رقیب را بهم این همه الفت از چه شد — [illegible] رقیب بر طرف بندی خوی یار کو .

Marfat.com

ظهوری شیرازی

۱۸۳ ـ ظهوری شیرازی

شاگرد مولانا وحشی است. دفتر خود را [illegible] ولی [illegible] بسیار دیده‌ام. ضعفش شوخ و اشعارش خوب است. [illegible] او است:

[illegible]

و با کدامی [illegible]

اگر دروغ و [illegible]

خوش است آن [illegible]

[illegible]

هر زمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

دوران هرام [illegible]

[illegible]

Marfat.com
Marfat.com

کار هر بیچاره کز جور تو مشکل ماند ماند — در جفایت دست هر بیدل که بر دل ماند ماند .
غیرت اینهمه مهر و وفا چرا است بگو — ترا ز مرگ اسیران چه مدعا است بگو
مباد زندگیم بار خاطرت باشد — خدایرا که مروت مورز راست بگو
بجرم بیخودی از دیده میشوی پنهان — ستیزهای تو مارا اگر بجا است بگو .

مولانا مالک دیلمی

دیلم قزوین بینک بیراولوغ اکابرلاری اسمی ایرور . اوزی نهایتدین متجاوز مسلمان و خلیق و مهربان کیشی ایردی . اقسام خطی خوب نثار ایردی ، خصوصا نستعلیق نی اوز زمانی بینک استاد و خوشنویسی ایردی . بقدر فضیلتی هم بار ایردی .

طبعی شعردا ملایم ایردی . بو ابیات اول عزیزینک دور کیم :

۱۸۴ - مولانا مالک دیلمی

دیلم اسم خانوادهٔ بزرگی از اشراف قزوین است . مولانا بی‌نهایت مسلمان و خلیق و مهربان بود . اقسام خط را و بخصوص نستعلیق را خوب مینوشت . استاد و خوشنویس زمان خود بود و ناظمی فاضل هم بود .

طبع شعر ملایمی داشت و این ابیات از اوست

[illegible]

بهر فرسم اول دام وفا نهادی — پای دلم چو (سنی ۱) دست جفا گشادی .
رسید جلوه کنان سرو نورسیدهٔ من — رمید هوش و قرار از دل رمیدهٔ من .

زکی همدانی

یمانجه (بامرد ۲) دکیل ، تعلیجه کردور ، اوقانی اوز کسبی دین کیچار ، همنی هم ولسا ولور زیرا کیم اویانکلیغ کم نفع پرمشقت ایسکارضا بیروب قطعه و قصیده کیچورماک اویاتین قبول قیلسه الماس .

طبعی هم شعردا یخشی دور . و ابیات اول بامراد بینک دور کیم :

۱۸۵ - زکی همدانی

۱ - [illegible]
۲ - [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

بد نا مرادی نیست ، بنعلگری اشتغال دارد و با کسب خود امرار معاش میکند . بایدصاحب همت هم باشد که بچنین شغل کم سود پر زحمتی راضی شده بننك قطعه و قصیده گذراندن تن در نمیدهد .

طبع شعرش خوب است و این ابیات از اوست :

☆☆☆

گر دل ازعرض نیازم بمرادی نرسید انقدر شد که ترا بر سر نازآورد
اب تو کرده چنان عام رسم احیا را که میدهد بساجل منصب مسیحا را
ز ذوق دیدن او میرم ار نه شرم رخش بدزدد از نگهم لذت تماشا را
بسوی مصر نسیمی نیاید از کنعان که دامنی ندرد پیرهن زایحا را
بحود گویا قرار کشتن من داده این نوت
که میل دل چنین بی اختیاره میکشدسوس
از شوق تومردیم وجمال تو ندیدیم و زپای فتادیم و بکویت نرسیدیم
نام تو نبردیم که از هوش نرفتیم یادتو نکردیم که در خون نطپیدیم
دلش آزرده شد از بسکه دردل شنیدازمن
بمن تا مهربان شد خودرلا دارای دلدار من
تمام شد (نای ۱) تا سرداغ داغ از آتش دوری
رمین درد مدم لالا حسرت دیده ز من
خیالش آنچنان با دیده‌ام الفت بدست آمد
که هر ساعت نگاهم درمیان بیگانه میگردد
ز کیست امروز داور گدای میدهد بالا من امشب زخواب میکند بیدار
مفرت رقص کنان همره تابوت رود دلبرای را که شمشیر و قرآن میکشد
در تماشای تو بتابم که خسته کشته شد باز این گشتاخ دیوانه بازیچه
خوناب غصه در دل کوثر گریه کشت رشك میآید بر آبی که در دریای
آزاد گی میجه بی خان و مانی است بیدار کن که مرد و ار آشنا
نادر رخت ز کی نظری کرد جان سپرد گوئی مده عمر
میکنجد درون سینه دل از شوق یا نفس احداده
ز شوق خنجر او خون من بجوش آمد جو
ز شوق مردم و شرم از رو امید دارد میا

ز ان سوق سوخته که کشد جان فدای و مرده

«۱» پای ـ ط

Marfat.com
Marfat.com

پا بسته و پر ریخته و بال شکسته — ماخود بچه حالیم و پریدن که تواند؛
در سینه من بسکه دل از شوق تو پرزد — بشکست قفس را و پریدن نتوانست؛

و رباعیلارهم اینک دور کیم :

این رباعی‌ها نیز از او است :

گر عافیتم ز هجر فانی گردید — عیشم ز خیال جاودانی گردید
زان بی‌تو مردم که بیاد لب تو — خون در تنم آب زندگانیم گردید.
امشب در عیش بسته بودم تا روز — وز تیغ فراق خسته بودم تا روز
دیروز بخاک خفته بودم تا شب — و امشب درخون نشسته بودم تا روز
پروانهٔ شمع نظر خویشانیم — آتش زده بال و پر خویشتنیم
کوثر لب سینه‌های ما بنشاند — تا تشنه بخون جگر خویشتنیم.
غم سوخت دماغ لاله زاغ دلم — گردید سیاه سبزه باغ دلم
دیگر مسوای آتشین لعل لبی — لب بر لب شعله مینهد داغ دلم.

و رباعی‌نی بیدردلیغیدین نا راضی بولدوغی نابیدایمان آیتمانوپدور کیم :

این رباعی را در باب نا راضی بودن خود از بیدردی بد گفته است :

تا از غم عشق خاطرم فرد شده است — اندیشه عیش بر دلم سرد شده است
دیری است که بیخودانه آهی زده — خون باد دلم که سخت بیدرد شده است

بمانجه نا مراد ایرماس ، تازه شو و نما نابغیلاردین

شرمی قزوینی

دور شعرنی هم بویانکلیغ (ایرور ۱) کیم :

۱۸۶ - شرمی قزوینی

بد نامرادی نیست، از نو خاستگان است و شعر چنین گوید :

Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com

بلخ است مذاق جانم از شربت وصل حالی دارم که نوش بر من نیش است.

نذری کاشی

قصیرالقد وضعیف ترکیب کیشی دور ؛ با وجود بو حال اولجه کسیم کیشی تعقل قیله آلسا (جنکرده ۱) و بیحیا واقع بولوپدور . هروادیدا اون اوزیجه بولغان حریفلار بیله جدل قیلور و لهذا حسن بیك عجزی بیله اوروشوپ حسن بیك کیشی نینك باشین یاروپ و اول آنینك یقه‌سین چاك قیلدوغی دین ایکلاسی نینك طول و قصری معلوم اولنور .

بو غزل انینك دور کیم (چه ۱) مطلعی مدخول دور :

۱۸۷ - نذری کاشی

شخصی کوتاه قد وضعیف اندام است ، با اینحال فوق‌العاده جنگجو و بیحیا است و با حریفانی که از هر حیث ده برابر خودش میباشند نزاع میکند . چنانکه با حسن بیك عجزی زد و خورد کرد ، حسن بیك سر ویرا بشکافت و او گریبان حسن بیك را چاك کرد . و ز اینجا بلندی و کوتاهی قد هر یك معلوم میگردد .

این غزل از او است اگر چه مطلع آن مدخول است :

☆☆☆☆☆☆

رفتیم و یاررا برقیبان گذاشتیم یوسف بگرك و گرك بچوبان گذاشتیم
ما میشدیم و دیده بدنبال یار بود در هر قدم هزار نگهبان گذاشتیم
ما مجرمیم و دوزخ هجران نصیب ما است از سر هوای روضهٔ رضوان گذاشتیم
جرم نشین بغیر که رفتیم از درت حسرت بجای توشه در آنجان گذاشتیم
زین پیش عشق بود ولی بیخودی نبود ما در زمانه چاك گریبان گذاشتیم
بستیم از جفای تو زنار بر میان صد داغ کفر بردل و ایمان گذاشتیم
نذری زما مپرس که دین و دلت چه شد دین و دلی که بود بکاشان گذاشتیم

بو ابیات هم انینك دور کیم :

« ۱ » جنگز — ش
« ۲ » اگر چه — ط

Marfat.com

این ابیات هم از او است :

☆☆☆☆☆

قطره زنان براه او اشک فشانم از مژه — کز نمک آب به کنم آبله‌های پای را
ما جگر خواران ز نعمتهای عالم فارغیم — پارهٔ دل میخورد هر کس که شد مهمان ما
وای بر جانی که آه ما فتد دنبال او — آه از آن زخمی که بر روی شکند پیکان ما
نسیم جان شنود چون خضر ز آب حیات — کسی که بوی کند خاک تربت ما را
دلت آزرده میگردد خدا را در دلم مگذر
که ویران گشته پر نشاست و در وی درد بسیار است

صبا باری که از زلف تو بگشود — برهمن زلف تو از خود گرد
مه من دیده بر آینه بگشود — حذر از غمزهٔ خونخوار خود کرد
دو روزی گرچه با ما سرگران بود — ولی آخر محبت کار خود کرد
میل آزار جان ما داری — دگر امروز مهربان شده‌ای
روزی که قدم در ره جانانه نهادیم — [illegible]
شمع سحر از ما روش سوختن آموخت — ما سوز نهان در دل پروانه نهادیم
خاکم بسر که دور ز بزم محبتم — [illegible]
آواره دیار و صالم ز رشک غیر — بیهوده گرد بادیهٔ درد و محنتم
اسیر عشق کجا میل تو بهار کند — [illegible]
ز وعده‌های تو الماس پاره در جگر است — اجل بکس نکند آنچه [illegible]

مقصود خرده فروش

[illegible]

۱۸۸ - مقصود خرده فروش

از اهل کاشان و طالب علم و شاعر [illegible]
ابیات از او است

[illegible]

Marfat.com
Marfat.com

شب وصال است گلو گیر شوای مرغ سحر
(باسی ۱) از شب نگذشته است چه افغان است این

من بدین سوختگی داغ دل اغیارم — گرچه آزرده دلم لیک رقیب آزارم
رفتن با تو نبود چو رفتی بپرم غیر — خواهی نوش باده و خواهی نماز کن
حواله‌اش با جل کن که خشک لب میرد — کسی که کشته شمشیر آبدار تو نیست
سهل است اگر ز غیر تنزل کند کسی — هرچند دشمن است ببین در پناه کیست
در وی نگر و طالب وی باش که موسی — محروم از آن شد که نظر بر شجر انداخت
رفتم ز آستانت این رو سیاهیم بس — اما ز دل نرفتم این عذر خواهیم بس
من گرفتم که ز مقصود نیاید هیچ — دوست باشد به از آن نیست که دشمن باشد

مولانا نامی (۲) اردوباد لیغدور . درست اعتقاد و مهربان کیشی ایردی . بدرالدین مخدوم زاده ایله تبریزغه کلدی . بو حقیر اول مخدوم زاده عمر رشته محبتی غه بند و بو نهال مودتی غه پیوند بولدوم .

بر کون استادمیز میر صفی علیه الرحمه بیله شعرسنی بیرله ممارغه قیلدیلار . مینی سکوت اختیار قیلوب ایردوم زیرا کیم ایکی جانبدن اویانیم بار ایردی . اخواندیمیز عایدنه سفارش قیلور ایردی کیم سن اول جانبدین بول کیم سنی حل قیلورمین و اونکلار جفا قیلورلار همدردلیغ بوندین زیاده بولماس . حق سبحانه و تعالی آخرت و عاقبتین معمور توتسون .

مولانا مذکور بیرمقدار سهل البیع و حلیم بولدوغیدین مخدوم زاده سی اسمیغه آیندوغی ابیاتی مجالس و محافلدا اوقوب منفعت بولماس بولدوغیدین آز آز شعله مهربانلیغیم افسرده بولوب کم کم یارلیغ بیرارلیغه مبدل بولدی .

بو مطلع مذکور بولغان ابیاتدین دور کیم :

۱۸۹ - مولانا نامی

از اهل اردوباد است . شخصی خوش عقیده و مهربان بود . وقتی با پسرش موسوم به «بدر» بتبریز آمد ، حقیر گرفتار محبت پسر گردیدم .

---

۱ - باسی — ن

۲ - مرحوم محمد علی تربیت ترجمه حال این شاعر را از این تذکره بکتاب خود نقل کرده ولی بجای «نامی» «ناجی» نوشته است (دانشمندان آذربایجان ، ص ۳۶۹) .

Marfat.com
Marfat.com

روزی با استادم میر صنعتی علیه‌الرحمة بسبب شعر در منازعه شد من سکوت اختیار کرده بودم زیرا از هر دو طرف رو در بایستی داشتم . استادم غایبانه پیغام میداد که تو طرف ویرا بگیر . که من ترا میبخشم ولی ایشان آزارت میکنند همدردی بالاتر از این نمیشود . خدا آخرتش را آباد کند

مولانای مذکور چون قدری سهل‌البیع و بردبار بود ابیاتی را که بنام پسرش گفته بود در مجالس و محافل میخواند و خجالت نمیکشید از اینرو کم کم شعله مهربانیم افسرده شد و یاری بیزاری مبدل گردید این مطلع از آن ابیات است .

☆☆☆☆

[illegible]

مولانا [illegible] حجره [illegible]

[illegible] مطلع آن [illegible] :

قصیده [illegible] حجره [illegible] کاتبی [illegible] جواب گفته و [illegible] بود مطلع آن این است .

☆☆☆☆

[illegible] حجرهٔ [illegible]

[illegible] عالمدین وتدی

[illegible] رفت و در آنجا وفات کرد

☆☆☆

خواری [illegible]

تبریزی [illegible]

[illegible]

مولانا [illegible] طرفه‌ایمی [illegible]

اخواندی [illegible] چاشت [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

تواوپ اخواندی کف پای اورارلار . اخواند بیت جرعی جوابیده آیتورمیشر گیم :
«حضرت اخواند ، سیز اول ناز نیغه نیچون ترحم قیله المادونکیز ؟ بیز هم سنکا
ترحم قیله‌المامن بیز »

طبع شعرداخوب‌ایردی . بوابیات‌اینیک دور کیم :

۱۹۰ - خواری تبریزی

شخصی نیزطبع‌و خوش سلیقه بود و نستعلیق خفی را خیلی خوب مینوشت ولی بسیار بیباك و شیرو وخونی‌بود و در این باب بپندو اندرز دوستان گوش نمیداد .

از مولانای مذکور حادثه عجیبی دیدیم : گویا خواجه زاده‌اش را آخوندش میزند ؛ موقعی که اطفال برای ناهار خوردن میروندمولانا با چند تن از اوباش وارد مسجد شده بآخوند کف پایی میزنند . چون داد وفریاد آخوند بلند میشود مولانا در جواب میگوید : « حضرت آخوند، چرا بآن نازنین رحم نکردید ؛ ما نیز بشما رحم نخواهیم کرد » .

طبع شعرش خوب بود و این ابیات ازاو است :

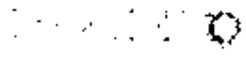

ازاین‌جو رو جفا آخر پشیمان خواهمت دیدن
ز قتل کشتهٔ بیداد حیران خواهمت دیدن

کسی کامروز داری‌در گذرها دست بردوشش
باو درهر گذر دست‌وگریبان خواهمت‌دیدن .

بخت آنم کو که خواب آلوده بر خیزی شبی
نالهام‌نشناسی و گوشی نفریاده کسی .

خواری بدانجا رسیده که بدگوئی مرا
سرمایهٔ خوش آمد اغیار کرده است .

دو پرسد حال مشتاقان بگو دردلی خواری
خدا داند که دیگر باغی بید شود یا نه

دو آید غیر سویت بکرمان گرمی مکن با و
ببین دیگر وصالت را تمنا میکند یا نه .

Marfat.com
Marfat.com

مولانا حیدری

تبریزلیغ‌دور . خوش صحبت کیشی ایردی . مکر را هندغه باروپ جمعیت‌لار کیلتوردی . سیاحلیق و مردم دیده لیق نینک کوپ دخلی بار .

مولانا حیدری نینک صحبتی شعریدین زیاده [illegible] راق ایردی [illegible] نویانکلیق ایردی :

۱۹۱ - مولانا حیدری

از اهل تبریز است . مردی خوش‌صحبت بود ، بارها بهندوستان رفته جمعیتها آورد و البته مسافرت کردن و مرده دیدن خیلی [illegible] دارد صحبت وی از شعرش خیلی گرمتر بود و شعر چنین میگفت .

همچو آتش [illegible] خونین دلان دردمند [illegible]

بو رباعیسی مشهوردور کیم :

این رباعی هم که از او است شهرت دارد

در کشور هند [illegible]

[illegible]

[illegible]

این دو قطعه را [illegible]

شاه من [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Marfat.com
Marfat.com

تحمل آن قدر باید که گردد شود پنبه کفن دوشاب حلوا .

مولانا صحیفی

شیرازلیغدور ، مصاحب و همزبان کیشی دور . اولمقدار شاعر وضع و بلند پرواز دور کیم کوپ دلیر شاعر کیراک کیم مولانا ء مشارالیه نینک طرح وضعیدین تو هم قیلمایوب یوب و سؤالی معرضیغه کیلکای و کیر خرکس مصاحب بزرک زاده‌لاری تاپوب بدیهه یمعنی قصیده‌لار آیتوب اخذلار قیلور یردی .

ول حالیدا زیاده مقید و اولدایردی . بو اوخوردا تائب و پرهیزکار کیشی دالدی . عاقبتی خیر بولسون .

ترکی و فارسی شعر آیتور . بو ترکی ابیات اینک دور کیم :

۱۹۲ - مولانا صحیفی

از اهل شیراز و شخصی مصاحب و همزبان است آنقدر شاعر وضع و بلند پرواز است که شاعری بسیار دلیر باید تا از وضع وی نترسیده درمعرض سؤال و جواب او بر آید اغلب بزرک زادگان احمق را پیدا کرده برای آنان بالبدیهه قصیده‌های بیمعنی میگفت و جایزه‌ها میگرفت . در آن موقع خیلی بیقید ولو بود ولی اکنون تائب و پرهیزکار شده است . عاقبت بخیر باد .

شعر ترکی و فارسی میگوید و این ابیات ترکی از او است :

ویروب جان نقدینی زاینک ایله سالماق خیالیم بار
نه دیرسین باشنه چاورولسوقوم اولورمی سودامیز .
سوینیس سین کیم صحیفی چاورولور مسی باشمه
پس کیمک قربانیم باشینه قربان اولسوقوم .
جان بدور کیم التفات ایده کوکل جانسان اونکا
جانمه منت اکر لایق توشارسه جان اونکا .

مولانا غیرتی شیرازی

ول ولایت بیک متعین آدمی زاده‌لاری دین دور . دلیر و پشته سوار و بخشی کماندار دور . تقطیعغه مایل دور ، همتی هم بار .

طبعی اقسام شعردا بخشی دور . و ابیاتی خوب آیتوب دور کیم :

Marfat.com

۱۹۳ - مولانا غیرتی شیرازی

از آدمیزادگان معروف شیراز است. دلیر و پشته سوار و کماندار خوبی است. بیقطع میل دارد و صاحب کرم هم است.

طبعش در اقسام شعر خوب است و این ابیات را خوب گفته است.

[illegible]

رسکم آید که بعشق از غم مهجوری گل — هیچکس منع جگر خواری [illegible]

غیرتی را سده مژگان کشیدی قاتل — که [illegible]

شبها که روی دل بخدای تو کرده ام — [illegible]

هلاک غمزهٔ بیباک ترسا زاده‌ای گردم — [illegible]

[illegible] — [illegible]

فغان ز چشم فریبندهٔ فسونسازت — [illegible]

لیلی شود آگه ز گرانباری [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

عجب نبود که گردد تولیای چشم مشتاقان — [illegible]

غیرت [illegible] ز سوختن دوزخ [illegible] — [illegible]

چو غمزه [illegible] — [illegible]

شب ز حسرت [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

شده آزرده [illegible] — [illegible]

مولانا نظیری

[illegible]

۱۹۴ـ مولانا نظیری

از نیشابور است و در آن ولایت [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

و گذشته است.

طبعش هم بد نیست و این ابیات از او است:

*****

زبان شکوه ما کوته از بریدن نیست — علاج درد دل ما بجز شنیدن نیست
ز بسکه حسرت چشم تو ناتوانم ساخت — نگاه را برخت قوت رسیدن نیست.
آن بود نور دیده که رفت از نظر مرا — این دیده پاره ایست ز خون جگر مرا
فکر کفن کند که بیماری فراق — هر روز بدتر است ز روز دگر مرا.
ز بس که حسرت رویت سختی میدهم جان را
اجل بر گرد من تا چشم خون آلود میگردد
تو گر سوادی دل بر هم زنی بازی زبان داری
مرا سرمایه دنیا و دین نابود میگردد.
دور از آن در مرده ام کی میکند خاکم قبول
آتشم در جان زن و خاکسترم بر باد ده.
گرم صد بار سوزی باز بر گرد سرت گردم
نیم پروانه کز یک سوختن در دست و پا افتم.
به ابری زنده ای در هجر او خاکت بسر بادا — ترا درد محبت تا کجا بوده است دانستم.
ز خود هرگز نیازارم دلی را — که میترسم در او جای تو باشد.
بر نیامد یک بازیر از مصر مردم پروری — پیر شد در چاه صد یوسف ز قحط مشتری
بوی خونی از شهیدان بر مشامم خورده است
همتی یاران دگر زین سر نمی آید سری
محسن آخر شد نظیری درد خود با او بگو
هر زمان بزمی و هر دم صحبتی با دیگری.
دیر لازم کیم بو بیت هم اینک دور کیم:

این بیت را هم باو نسبت میدهند.

*****

گر زیر گلبنی قفسم را نمی نهی — جایی بنه که ناله بگوش چمن رسد.

مولانا جعفری ساوجی

با مراد و افتاده بیکیت دور، بخشی اخلاصی هم بار، طمع کیم شعرا نینک سبب دناءتی ایرور اوزیکه قبول قیله الماس و هیچ کیشی نینک ممنون منتی ایرماس.

Marfat.com
Marfat.com

اقسام شعرنی آیتود ۰ بو ابیات اینکدور کیم :

۱۹۵ - مولانا جعفری ساوجی

شخصی نامراد و افتاده‌است و اخلاص خوبی‌هم‌دارد . طمع را کنار
سبب پستی شعرا است . خود نمی پسندد و مرهون منت کسی نمیشود .
همه گونه شعر میگوید و این ابیات از او است

[illegible]

این از خاک روشد چون شهید تیغ سودش
[illegible]
چو مرغی کز قفس بگذاره گلشن بال هر ده
[illegible]
جهان ز من شده گویا و من خموش از غم

[illegible]

مولانا صرفی ساوجی

و ابیات اسمع میسوید :

Marfat.com
Marfat.com

۱۹۶ - مولانا صرفی ساوجی

گویا با مولانا جعفری قرابت دارد ؛ شب هر دو بافصح المتکلمین خواجه سلمان میرسد .

شاعر خوبی است . فقیر [illegible] ملاقات نکرده‌ام ولی این ابیاتش را [illegible] .

[illegible]

[illegible] دایم چو مست غریب دارد
[illegible] روان که باشم که تواند طبیب باشی
[illegible] چه باشد چو تو بی نصیب باشی .
[illegible] در غم تو مرده باشد .
[illegible] تو هیچ در این سخن نبود
[illegible] در زندان من نبود .
[illegible] آفرینی مهربانش کن
[illegible] که مرا خبر نکردی
[illegible] از این سفر نکردی
[illegible] گرد نیشی و والدو غیرهن

مولانا اقدسی

[illegible] آمیزش نمیکرد .

[illegible] و ([illegible]) [illegible] روایت اول فرید زمان بیشک

۱۹۷ - مولانا اقدسی

از مشهد است . چون خودپسند و ناسازگار بود با مردم آمیزش نمیکرد

۱ - [illegible]

Marfat.com

واغلب تنها راه میرفت.

بهرحال شعرش چاشنی و تازگی دارد و این ابیات ازاو است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و پر زور بنظر میآید و این بیت که گفته است با تنومندیش خیلی متناسب است :

☆☆☆☆☆

فرهاد اگر از بیستون گلگون بگردن میبرد
من بیستونرا می‌برم کارم چو بر گردن فتد .

مولانای مذکور با وجود بوقدرت زیاده نامراد کیشی دور و عشق مجازی طریقیدا اولجه ثابت‌قدم ایرور کیم خواجه زاده‌سی نینک مخدوم زاده لاریغه هم خدمت ایتکورور ؛ العاقل یکفیه‌الاشارة

و ابیات اول وفادار نینک دور کیم :

مولانای مذکور باوجود این قدرت خیلی نامراد است و در طریق عشق مجازی چنان پایداری دارد که نسبت بفرزندان خواجه‌زاده‌اش هم خدمات انجام میدهد ؛ العاقل یکفیه‌الاشارة .

☆☆☆☆☆

صد ظلمات گم شود در شب تار هجر او
چرخ مگر ز بخت من بافته این گلیم را .
یک لحظه گریه گر نکنم کسور می‌شوم
گویا چراغ چشم من از آب روشن است .
شب هجری بعذاب دو جهان میدادم — گر کسی با من سودا زده سودا میکرد .
بیار همرهم امشا دل از پریشانی — هزار مرتبه هر گام از او خبر گیرد .
اهل نظر بقیمت یاقوت میخرند — خونابه‌ای که بر سر مژگان گره شود .
اگر تا حشر گریم آتش عشق تو نگذارد — که مژگان شرربارم ز آب دیده نم گیرد .
چون نور دیده در نظرم جلوه میکند — با آنکه سالهاست کز و دور مانده‌ام .
شب در گمان افتم که دل با اشک خونین شد برون
زان پرسم احوالش سحر از دیدهٔ بیدار خود .
از بسکه سرکش است سمند وصال او — دست تصورش نتواند عنان گرفت .
جهان پر آب بود اول منش در آتش افکندم
ز چشمم بسکه شبها سیل آتش در جهان افتاد .
من و دل کاروانسالار راه محنت و دردیم
بلا از بیم جان در منزل ما بار نگشاید .

Marfat.com
Marfat.com

مردم‌از شوق تو صد بار وهنوزم چو نفس
بهر ایثار تو جان ازپی جان میآید .
ندارد آسمان هم در خور امید من گامی
از آن هرگز ندیدم برمرادخویش‌دوران‌را .
ز محبت توچندان‌تف دل بخاك‌بردم که فرشته عذابم بسر مزار ناید .
کشتم چنان‌ضعیف که‌در گلشن وصال هردم مرانسیم بسوی دگر برد .
چوگردبیخبر از خویش دامنت گیرم اگر ترا بسرخاك من گذر باشد .
خار مژگانم چوگلبن‌غنچه‌میآرد ببار بسکه‌چشم‌خونفشانم برگل‌رویت بماند .
ز خاکم‌دوزخی بیش از قیامت آشکارا شد
ز بس کز سوز دل‌آتش فکندم درمزارخود .
هر سحر گل چشم بر راه است پندارد شبی
گردی از کوی‌تو در دست صبا خواهد فتاد .
دوش چندان گریه کردم از غم نا دیدنش
کز سر شکم در نهاد سنك آتش نم گرفت
در دم مردن مرا جز اشك بربالین نبود
اشك خونین عاقبت چشم مرا رهم گرفت .

بورباعی هم اینك دور کیم :

این رباعی هم از او است .

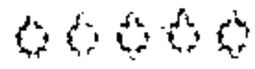

تا کعبهٔ کوی خود نمایان کردی برمن ره‌طوف کعبه آسان کردی
عیداست بکوی خویش قربانم کن در کعبه‌همان گیر که قربان کردی .

میرزا ابوتراب فرقتی

انجدانلیغدور ، آدمی زاده ایرور ، بخشی طبعی‌یار ، اگر خوش آمد کوی پرستارلار حرف وصوتی [illegible] شاعرلیق قرار [illegible] ماسا بو دین هم [illegible] بولور .

بو ابیات اول میرزا نینك نتیجهٔ طبعی دین دور کیم :

۱۹۹ - میرزا ابوتراب فرقتی

ازانجدان است . آدمیزاده است و طبع خوبی دارد و اگر [illegible] حرف و

Marfat.com
Marfat.com

آواز پرستاران خوشامد گوی صورت شاعری بخود نگیرد از این هم بهتر میشود .

این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

پای اشکم بتمنای تو صد آبله کرد — با همه گرم رویها زتکاپوی بمانند.
نه گرد بادنمایان زطرف هامون است — بخاك بادیه آلوده روح مجنون است.
بیاد روی تو تا کی بخواب بینم گل — چو چشم باز کنم پارهٔ جگر باشد.
بسکه داغ سینه‌ام را گل تصور میکنند — در گلستانم زجوش بلبلان آرام نیست.
ز شور بلبلانم گشت معلوم — که گل چیدن کم از خون کردنی نیست.
چون مگس تاز سرخوان وصالت رفتم — لقمهٔ من سر انگشت پشیمانی بود
خاطر جمع زسر وقت جنونم انداخت — یاد آن روز که در عین پریشانی بود ،
شب که بیخود بطواف گل رویت آیم — تکیه بر دوش صبا کرده بسویت آیم.
در روزگار هر که عزیز است خوار تست — این رسم تازه ایست که در روزگار تست.
تا قافله را کعبه سر کوی بتان است — پیوند بناقوس رساند جرس ما
زانروز که گشتیم بدام تو گرفتار — شد کعبهٔ مرغان بهشتی قفس ما .

مولانا کسری (کربه ۱)

کاشانلیغدور . آیتور کیم مولانا اهلی خراسانی اولادی مین . باوجود عدم اهلیت اوزین اویانکلیغ کشیکا منسوب قیلور ؛ والله اعلم بحقیقة الامور .

بویانکلیغ شعر هم آیتور کیم :

۲۰۰ - مولانا کسری کربه

از کاشان است و میگوید از اولاد اهلی خراسانی هستم . بااینکه اهلیت ندارد خودرا بچنان شخصی منسوب میکند ، و الله اعلم بحقیقة الامور . و شعر چنین گوید :

☆☆☆☆☆

Marfat.com
Marfat.com

آنرا که رد کنیم شود رد کائنات مردود بارگاه دل ما کسی مباد .
هنوز ای قبلهٔ جان دل بیاد طاق ابرویت
بمسجد میرود گرد سر محراب میگردد .
جنون مزدور سودای تو باشد بلا شاگرد بالای تو باشد .

غریبی کاشی

کهنه شاعر دور ، خان احمد پادشاه خدمتیدا ملك الشعرا کچینور .

مولانا لسانی نینك غزلین کیم :

منم زان خوی نازك آستین برچشم تر مانده
زمژگان تاجگر صد پرده خون بریکدگر مانده

بویانکلیق تتبع قیلوپ ایردی کیم :

تو از من فارغ و من بی تو هر سو در بدر مانده
ز خواری بر سردون همتان بی پا و سر مانده .

۲۰۱ - غریبی کاشی

شاعر قدیمی است و در خدمت خان احمد پادشاه سمت ملك الشعرائی دارد .

این غزل مولانا لسانی را که گفته است :

منم زان خوی نازك آستین برچشم تر مانده
زمژگان تاجگر صد پرده خون بریکدگر مانده

چنین تتبع کرده بود :

تو از من فارغ و من بی تو هر سو در بدر مانده
ز خواری بر سر دون همتان بی پا و سر مانده

☆☆☆☆☆

مولانا معین

استراباد ایغدور . باوجود استعداد [illegible] طرفه کلاملار و غریب لطیفه لار مولانا [illegible] ایردی . مقبول الخواص و منظور العوام [illegible] بولور . سلاطین روزگار مجالسیدا هیچ مانعی یوق ایردی .

اول کلاملارنینك بیری بوایرور کیم :

Marfat.com
Marfat.com

۲۰۲ - مولانا معین

ازاسترابادست. باوجود استعداد فطرت ومادہ مولویت سخنانی عجیب ولطایفی غریب ازاو سرمیزد. کمتر کسی پیدا میشود که مانند وی مقبول خواص ومنظور عوام باشد؛ برای ورود او بمجالس پادشان عصر هیچگونه مانعی موجود نبود.

ازجمله آن سخنان است:

☆☆☆☆☆

« من شرمندگیهای یك توقوز ست **اول** آنکه اگر نامش برم مردم صدتف بر ریشم میاندازند، **دوم** بادرنك ست **سیوم** خایهای ست **چهارم** اقای ست **پنجم** شعر ست **ششم** فکر ست **هفتم** شریك ست **هشتم و نهم** پس رو که اسبم برتو نرید، مهمدالی شق شق شق.

حافظ اگر مست نه‌ای کج مرو کز تو کسی نشنود این عذرلنك ».

باوجود بوطرفه‌لیغ بویانکلیغ شعرآیتورکیم:

باوجود این شوخی شعر چنین گوید:

☆☆☆☆☆☆

افسوس که (بیك۱) عمرراهی کردیم مردانه نریستیم (داهی ۲) کردیم
در نامه نماند جای یك لفظ سفید ازبس شب و روز روسیاهی کردیم.

غیاث‌الدین (محمد ۳) بزمی

استرابادنینك متعین مردم زاده لاریدین دور، زیاده مصاحب وموافق کیشی‌دور. ایکی بیت‌نی یخشی اوقور، ضمیمدا خوش‌لیق وذهنیدا شوخلیق کوپ بار. دیرلارکیم بو اوچوردا مقتول بولدی؛ بلی هیچ کیشی استرابادردا اوزاجلی بیراه اولماس.

بوربا عیلار اول عزیزنینك‌دورکیم:

«۱» بیك ــ ن
«۲» وآهی ــ د
«۳» بز ــ د

Marfat.com
Marfat.com

۲۰۳ - غیاث‌الدین محمد بزمی

ازمردمزادگان معروف استراباد وشخصی بسیار مصاحب وموافق است ، دوبیتی‌را خوب میخواند و طبعش بسیار خوش و ذهنش بسیار شوخ است . گویند اکنون کشته شده است ؛ آری در استراباد کسی بااجل خودنمیمیرد

این رباعیها ازاواست :

☆☆☆☆☆

جانا غم نیکخواه میباید داشت — فکر دل بیگناه می‌باید داشت
دل از کف عاشقان برون آوردن — سهل است ولی نگاه میباید داشت .
تاپرده ز خورشید جمال افکندی — آتش بنهاد اهل حال افکندی
برداشته بودم از خیالات تو دل — بازم بکرشمه در خیال افکندی
میرم جایی که گفت و گوی تو کنند — وصف سر زلف مشکبوی تو کنند
ازخلق گریزم من رسوا که مباد — بینند مرا و یاد روی تو کنند
بو ایکی بیت هم ایتک دور کیم :

این دوبیت هم ازاواست

☆☆☆

از بوک غمت دل بیحاصلم پر است — [illegible]
رحم کن بر بزمی مسکین که امشب تا سحر — [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قسمتی استرابادی

۲۰۴ - قسمتی استرابادی

درملازمت میرزا بیک قندرسکی پسر [illegible]

Marfat.com

این رباعی واین ابیات‌را بدو نسبت میدهند:

☆☆☆☆☆

طوف حرم کعبه ز رهبان مطلب — تعظیم کنشت از خداخوان مطلب
ما راندهٔ کعبه‌ایم و واماندهٔ دیر — ازما روش گبر ومسلمان مطلب.
درخانه گشت گلشن فردوس میکند — چشمی که ازمشاهدهٔ دلستان پراست.
گر بود قاصد ملك وانگه بمن آرد پیام — میرم ازغیرت اگر گوشی بپیغامش کند.

مولانا مخلصی

سبزوارلیغ دور. طبعی یمان ایرماس. بو ابیات انینک دور کیم:

۲۰۵ ـ مولانا مخلصی

ازسبزوار است. طبعش بدنیست واین ابیات ازاواست:

☆☆☆☆☆

چوچشم خونفشان برساکنان محشرم افتد — سخنهای گرفتاران عشقت باورم افتد
(بس ۱) ازعمری که خواب‌راحتی گرد دلم گردد
دود بیطاقتی پیش از من و برپسترم افتد
بسوزانم ولی بگذار چندان برسر کویت — که این افسردگان‌را چشم برخاکسترم افتد
هجوم نا امیدی مخلصی بنگر که در کویش
قدم ننهاده اشک حسرت از چشم ترم افتد.

مولانا عیانی

فقیر بو اونی (بورودین ۲) بورون رازی لیغ ایشتور ایردوم، ملاقات بولغاندین سونکرا آیتدی کیم هریلیغ مین. و ینه یاراندین بویله استماع اولوندی کیم تکلو اویماقی بقیةالسیفلاریدین‌دور. و ینه مشخص بولدی کیم حیدر چرخی آتلیغ بیر شعبده بازنین جماعت خانه‌سیدا بولور ایرمیش. بهر تقدیر خوب جماعت و بخشی جماعت خانه‌دین چقمیش کیشی دور.

«۱» پس ـ ن ـ د
«۲» بوردین ـ ن ـ د

Marfat.com
Marfat.com

آیتورکیم خمسیغه جواب آیتمیشام . بو ابیاتی حسب‌الامری بو مختصردا بیتیلدی :

۲۰۶ - مولانا عیانی

فقیر ویرا ازسابق رازی میشنیدم ولی پس ازملاقات اظهار داشت که از اهل هراتم . و نیز از دوستان شنیدم که از بقیةالسیف ایل تکلو است و همچنین معلوم شد که در جماعتخانه شعبده بازی موسوم به « حیدر چرخی » می‌بوده است. بهرحال ازجماعت وجماعتخانه خوبی بیرون آمده است .

اظهار میدارد که بخمسه جواب گفته‌ام. این ابیات حسب‌امر خودش‌دراین مختصر ثبت شد:

☆☆☆☆☆

نظامی که وصف سکندر نمود — اگر ساحری کرد معجز نمود
بیانش گر آیینهٔ انور است — معانی من سد اسکندر است .

زیاده بوندین استماعیدین مستمعغه کلفت یوزلانماسون دیو بو [illegible] اختصار اولوندی :

برای اینکه بیش ازاین اسباب زحمت شنونده فراهم نشود [illegible] اواکتفا گردید :

☆☆☆☆☆

لذت صدساله ازیک دیدنش دریافتم — شکرلله کارزور [illegible]

حشمتی — لوند شاعر پیشه نامراد چوق دور [illegible]

بارکیم :

رشتی

۲۰۷ - حشمتی رشتی

Marfat.com

نامرادکی است لوندوشاعر پیشه وشعر چنین گوید:

☆☆☆☆☆

چه‌عیش‌است این که‌زهرغصه‌درجام‌من است‌امشب
زغم امید را خون جگر در دامن است امشب
نکوئی حشمتی نوری ندارد شمع امیدم
چرا غم پرتوی دارد که‌بزمم‌روشن‌است‌امشب.
من حریف آتشم می بر قدح نوشان سپار
باده درخور نیست جان دوزخ آشام مرا.
آسمان نبافت شربت وصل تو حشمتی صد بار مرد تابزلال بقا رسید.
بصبر آویختم‌یکباره وتسکین‌دل دادم بزهرآمیزشربت چارهٔ بیمارخود کردم.
از متاع خود زیان دیدیم در بازار عشق
خاك بهتر از چنان جنسی که ما آورده‌ایم.

رامی اوردوبادی

مولانا وحشی یزدی نینك مطلوب شاگردی ایردی ، اویانکلیغ وحشی غزالنی رام قیلدوغیدین بو تخلصنی حواله آیتوبدورلار . فی‌الواقع زیاده کلو سوز حسنی بار ایرمیش . اگرچه اوزیدین استعداد فطری ظاهر بولماس ایردی و الا بویانکلیغ شعر وردی کیم :

۲۰۸ ـ رامی اردوبادی

شاگرد محبوب مولانا وحشی یزدی بود و این تخلص را نیز بدین سبب بوی داده‌اند که چنان آهوی وحشی را بر خود رام ساخته بود . در واقع حسن بسیار گلوسوزی داشته است .
اگرچه ازخودش استعداد فطری ظاهرنمیشد ولی چنین شعر میگفت:

☆☆☆☆☆

زبان درد تو کار زبان نمیباشد جهان جهان غم دل را بیان نمیباشد
وحشی هستی خوددر مزار عشق‌انداز خموش باش که اینجا زبان نمیباشد.

Marfat.com
Marfat.com

تمنا سخت بیتاب است در عرض نیاز امشب
هجوم آرزو خواهد شکستن قفل راز امشب.
مزاج حسن لطیف است و من حریص نگاه
عجب که کم نشود بردر تو حرمت من
باین قبول و باین ننك دوستی رامی که میدهد بسك او قرار نسبت من
بلا ازجان غم فرسودهٔ من کم نمیباشد من و آسودگی را نسبتی باهم نباشد
شکیبائی علاج عاشق مسکین شود ورنه
شکاف دشنهای ناز را مرهم نمیباشد .

مولانا عبدالغفور لاهیجانلیغدور. سپاهی وش و بهادر منش بیکیت دور ، کیلان سپهسالارلاری خدمتیدا مقرب دور . آشنا روی و کرم اختلاط (لیغدا ۱) سوز یوقتور . موسیقی دا کوپ تصنیفلاری بار و شعری هم یمان ایرماس .

بو حقیر قزلباشدین تنفر قیلوپ دارالمرزغه بارغاندا کوپ همراهلیق و غریب نوازلیق لار قیلدیلار .

بو ایکی بیت اول یارنینك دورکیم :

۲۰۹ - مولانا عبدالغفور

از لاهیجان است . جوانی است سپاهی‌وش و بهادر منش و از مقربان حضرت سپهسالاران گیلان است در آشنا روئی و کرم اختلاطی‌وی حرفی نیست در موسیقی تصنیفهای زیادی دارد و شعرش هم بد نیست .

موقعی که حقیر از قزلباش نفرت کرده بدارالمرز رفتم [illegible] خیلی مساعدت و غریب نوازی کرد .

این دو بیت از او است :

(۱) لیغیدا ـ ط

Marfat.com

گرچه شد نوبت هجر تو مبدل بو صال اگر از شادی دیدار نمیرم عجب است.
قربان دل شوم که جز اندیشه ترا در سینهٔ شکسته خود جا نمیدهد.

مولانا رحمی لاهجاندا ساکن ایرور، زرکش لیغدین او قاتی کیچار. یمان کیشی ایرماس.
قرار داده شاعردور. شعری بو طور ایرور کیم:

۲۱۰ ـ مولانا رحمی

ساکن لاهیجان است و اوقات خود را بزرکشی میگذراند. بد مردی نیست
شاعر مسلم است و شعر چنین گوید:

☆☆☆☆☆

گر بفرمان تو خواهم بودن ای دل اینچنین
زود از بیطاقتیهای تو رسوا میشوم.
درون سینهٔ رحمی چه میطپی ای دل قرار گیر زمانی که یار میگذرد.

محرمی اردبیلی یخشی نامراد کیشی دور، اوزین ظرفا مجمعیدا داخل قیلور. بوابیات اینینگ دور کیم:

۲۱۱ ـ محرمی اردبیلی

نامراد خوبی است و خود را در مجمع ظرفا داخل میکند. این بیت از او است:

☆☆☆☆☆

از خنون منت پذیرم زانکه یارم عمرها است
کز نظر رفته است و با او گرم گفتارم هنوز.

Marfat.com

مولانا کلب علی تبریز نینک مقرر فاضل لاریندین دور ، ترکی و فارسیدا مهارتی بار. خوش صحبت و خوش کیشی دور . بو رباعی‌نی ترکیجه یمان آیتمایوپدور کیم !

۲۱۲ - مولانا کلب علی

از فضلای مسلم تبریز است و در ترکی و فارسی مهارت دارد . مردی خوش و خوش صحبت است و این رباعی را بترکی بد نگفته است :

☆☆☆☆☆

کل فصلی بوییل عجب بهاریم کیچدی غم بیرله بوجاقلاردا مداریم کیچدی
سنسیز نه دئیم نه چکمیشم الحاصل قانلار ایچه ایچه روزکاریم کیچدی .

تبریز قتل عامیدین سونکرا کیلانغه باروپ خان احمد پادشاه نینک قلب التفاتیدین دلگیر بولوپ کنایه بیرله بو (مطلعی ۱) مناسب و خوش طبعانه آیتوپدور کیم :

بعداز قتل عام تبریز بگیلان رفت واز کم التفاتی خان احمد پادشاه دلگیر شد. مطلع ذیل را دراین باب بطور کنایه خوش طبعانه و مناسب حال گفته است :

☆☆☆☆☆

گیلکان نعمت گیلان بشما ارزانی دولت دوری از این ملک بما ارزانی .

چلبی بیک فارغ تبریزی اول ولایت نینک اعیان و اشرافیدین دور ، فضیلتی هم بار . طبعی هم شعردا بویانکلیغ ایرور کیم :

۲۱۳ - چلبی بیک فارغ تبریزی

از اعیان و اشراف تبریز است و فضیلت هم دارد . طبع شعرش چنین است

۱ - مطلعی - ط

Marfat.com
Marfat.com

☆☆☆☆☆☆

خدا در سینهٔ من آه سوزان را نگه دارد
ز آسیبش دل بیرحم جانان را نگه دارد

منادی میکند امروز زنار سر زلفش
که بی ایمان بمیرد هر که ایمان را نگه دارد

مرا شبهای عیش و صحبت اغیار میباید
مرا خواب اجل در دیدهٔ (بیدار ۱) میباید

بترسم میکند که این جهان ملامت دیدهٔ ما را
(شکست۲) بر شکست آزار بر آزار میباید.

خلیل (زرگر ۳) رشت‌دا صراف ایردی ، جمشید خان خدمتیدا متردد بولور ایردی . حسب‌الامر بر جمشیدنامه بتیدی فاما مشهور بولمادی . بو ابیات اول کتابدین دورکیم :

۲۱۴ - خلیل زرگر

دررشت صرافی میکرد و بخدمت جمشیدخان تردد داشت . حسب‌الامر جمشید نامه‌ای نوشت ولی شهرت نیافت . این ابیات از آن کتاب است :

☆☆☆☆☆

ز بسیاری نیزه داران جنگ
هوا برسنین و سنان گشت تنگ

نمایان ز قربان کمان در جدال
چو از لکهٔ ابر نیمی هلال

ز اسبان عرق بسکه ریزان شده
سراسر زمین آب حیوان شده .

قامتی کیلانی درویش نهاد و نامراد کیشی دور ، اولوس بیله آمیزش قیلمه‌الماس .

تخلصی نینك اوزیغه کوپ نسبتی بار ، اویانکایغ طویل القامه کیشی باوجود سیاحت هیچ ولایتدا کورمایدورمین . حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و سلم نینك حدیثی کیم « کل طویل احمق » اول کیشی‌داوقوعی بار ، بومقضای دین هم ظاهر بولور کیم .

« ۱ » بیه‌ارد
« ۲ » شکستی - حاشیه نسخهٔ (ن)
« ۳ » کورکر - م

Marfat.com
Marfat.com

۲۱۵ - قامتی گیلانی

نامراد و درویش نهاد است و بامردم آمیزش نمیکند

تخلصش باخودش بسیار مناسب است ، من که سیاحت کرده‌ام در هیچ ولایتی ببلندی قامت او کسی ندیده‌ام. حدیث نبوی « کل طویل احمق » در این شخص مصداق پیدا کرده چنانکه از این مقطع هم ظاهر است

☆☆☆☆

قامتی تند مرو در پی آن آهو باز — چون قد نحس ترا دید زمیدن گردد

بومطلعی هم یمان ایرماس کیم:

این مطلع را نیز بدنگفته است :

☆☆☆☆☆

گر میتوانی یکدو روز ای دل مکن پروای او

شاید که بی پروائیت کم سازد استغنای او

بو ابیاتی هم خالی ایرماس کیم :

این ابیاتش هم خالی نیست:

☆☆☆☆

بسیار گر نظر برخت میکنم مسرنج — بسیار هم [illegible]

برسر رحم آی اندک ورنه در هر جا ترا — [illegible]

قامتی گر جان طلب دارد سگش تسلیم کن — [illegible]

مولانا مشکی

آدمی زاده دور [illegible]

و (تخلصی ۱) اختیار [illegible]

اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱ - تخلصی - ط

Marfat.com
Marfat.com

۲۱۶ -مولانا مشکی

آدمیزاده است و علت اختیار این تخلص آن است که قدری سیاه چرده است .

در درگاه مسجد جامع اصفهان بوسیله یخ فروشی محل بما صفائی ترتیب داده که تکیه‌گاه ارباب فهم و بخصوص شعرا است .

طبع شعرش چنین است :

☆☆☆☆☆

دگر از سادگی جویم وصال پاکدامانی
که بر گرد خیالش آرزو دشوار میگردد
دهید از کفر مشکی مژده اکنون بت پرستانرا
که ایمان میگذارد طالب زنار میگردد.

مولانا غنی لاهیجی

اوز ولایتیدا اگرچه اکابر نشان کیشی دور و الا مسکر لیغ شغلی بیله اشتغال کور کوزور .

خان احمد پادشاه بیر غزل کیم بو ایکی بیت آندین دور بیوردیلار ملازمتلریدا ایتدی کیم :

۲۱۷ ـ مولانا غنی لاهیجی

گرچه در ولایت خود شخصی اکابر نشان است ولی بشغل مسگری اشتغال دارد .

بدستور خان احمد پادشاه در ملازمتشان غزلی گفته که این دو بیت از آن است .

☆☆☆☆☆

دام خود را بلاگردان آن خونخوار میخواهد
که از هر گوشه چشمش بلا زنهار میخواهد

Marfat.com

نبندد گر حیا قفل ابد بر لب تمنا را
هوس صدکام هر دم از لب دلدار میخواهد .

بو رباعی هم اینك دور کیم :

این رباعی هم از او است :

☆☆☆☆☆

زاهد زتو خلد وحور دلدار ازمن راحت همه زان تو و آزار ازمن
سجاده و خانقاه و تسبیح از تو ناقوس وکلیسیا و زنار از من .

مولانا عنایت

هم لاهجاندا بهله دوزلیق غه مشغول ایرور ، بامراد کیشی دور . بو مطلع اینك دور کیم :

۲۱۸-مولانا عنایت

وی نیز در لاهیجان ببهله دوزی (۱) اشتغال دارد و شخصی [illegible] است . این مطلع از او است .

☆☆☆☆☆

خاك ره توگشت تن دردناك من تا سایه‌ای ز قد تو [illegible]

مولانا تذهیبی

اصفهانلیغ دور [illegible] درویش [illegible] و [illegible] کیشی دور .

تذهیب و جدول و [illegible] و [illegible]

قیلماق‌دا ماهر دور . بو حقیر اصفهانغه بارغاندا ابنای جنس [illegible]

کون کیم اوندا ایردوق [illegible] ساعت احوالمزدین غافل و [illegible]

فی الواقع یخشی مصاحب کیشی دور .

بو رباعی اول یارینك دور کیم :

۲۱۹-مولانا تذهیبی

(۱) بهله بر [illegible] شکار [illegible]

Marfat.com

از اصفهان است . شخصی است درویش نهاد و مصاحب و شوخ طبع. در کار تذهیب و جدول کشی و افشان و کاغذ الوان وابری سازی مهارت دارد . موقعی که حقیر باصفهان رفتم بمناسبت همکاری ملاقات واقع شد . در مدت چند روز که آنجا بودم یك ساعت از احوال من غفلت نکرد و مساعدت از من دریغ نداشت . در واقع مصاحب خوبی است

این رباعی ازاوست:

☆☆☆☆☆

ای آتش عشق در دل افروختگان — وی خرمن عافیت زغم سوختگان
دانید که همت زکیان باید خواست — از بسته لبان و از نظر دوختگان.

و قطعه‌نی هم راست آیتو پدور کیم :

این قطعه راهم راست دیه است:

☆☆☆☆☆

هنرمندی بهر صد سال آخر — با هل درد دوران مینماید
کسی کش درد کاری کارگر نیست — بنزد عقل نادان مینماید
برو اشکال کار از کار گر پرس — که کار از دور آسان مینماید.

حیاتی کاشی

بوحقیر اول اونی کورمایدورمین والا بو بیتی نینك کوپ شهرتی بار:

۲۲۰- حیاتی کاشی

حقیر ویراندیده‌ام ولی این بیتش خیلی مشهور است :

☆☆☆☆☆

کوی یار است از اینجا بتکبر مگذر — سر بنه سجده گه گبرو مسلمان اینجااست.

وجهی سنجاری

دیرلار کیم کوپ فضیلت و حالتی بار .اشعاری درویشانه دور . بو بیت انینك دور کیم :

Marfat.com
Marfat.com

۲۲۱-وجهی سنجاری

گویند خیلی فضیلت و حالت دارد . اشعارش درویشانه است واین بیت از اوست :

******

مرا چنانکه منم جمله خلق دانستند ترا چنانکه توئی هیچکس نمیداند.

مولانا مشربی

قم ولایتی‌دین‌دور ، اوتوکش ایغ‌غه‌مشهورایردی اوایلدا اوز کسبی بیله کچینور ایردی ، عاقبت اول کسبدین دلگیر بولوپ شاعر لیق غه قرار بیروب ایردی . نامراد کیشی دور . طبعی شعردا بویانکلیغ ایردی کیم مذکور بولور :

۲۲۲- مولانامشربی

از قم است و باوتو کشی شهرت داشت . دراوایل بکسب خودروزگار میگذرانید ولی عاقبت از آن دلگیر شده شاعری اختیار کرد؛ شخصی نامراد است طبع شعرش چنان بود که ذیلا ذکر میشود :

******

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Marfat.com
Marfat.com

درد و غمت خوش است که گردم هزار بار
بر گرد خاطری که ز جور تو شاد نیست .
سبزه زهر آلود میخیزد ز خاک کشتگان
بسکه زهر چشم در کار شهیدان کرده‌ای .
جان میدهد بتلخی بسیار مشربی زهر (آبداده۱) بود مگر تیغ قاتلش .
حذر کردم که بر گردون نسوزد پر ملائک را
وگرنه باز امشب تیر آهی در کمانم بود .
میرود بیتاب هردم بر سر راهی دگر مشربی دیگر نمیدانم که سرگردان کیست
کردند شهیدان تو چون روز جزا جمع معلوم شود وسعت صحرای قیامت .

همتی اصفهانی

با وجود اول ولایت ایق هموار و نامراد بیکبت دور یوسف خان افشار دفترخانه سیدا بولور ایردی .
طبعی شعر دا یمان ایرماس . بو ابیات ایپک دور کیم :

۲۲۳ - همتی اصفهانی

بااینکه اصفهانی است جوانی هموار ونامراد است ودردفترخانه یوسف خان افشار میبود .

طبع شعرش بدنیست واین ابیات ازاواست :

دلی ز کسری و ... آشنا نمی‌آید که صد جهان ستمش در قفا نمی‌آید
امشب درون دل غمش آهسته‌تر درآ از روی مرحمت که سراپا جراحت است .
الفت میانهٔ دل و غمهای عشق او جائی رسیده است که من هیچکاره‌ام
دل کم حوصله از تیغ ستم باد دونیم در هم عمر اگر نام تمنا ببرد .
بآشنائی بیگانه‌ای دلم گرم است که خویش را من از تنگ آشنا نکند .
بنور شمع رخی روشن است خانهٔ دل که داغ رشک نهد بر دل تجلی طور .

مولانا مایلی

اردبیل دن دور . طالب علم و بخشی اطوارلیغ کیشی دور ، باوجود بوحال طنبورنی بخشی واخت قیلور . شیخاوند ملازمتیدا بولور ، ویانکلیغ شعرهم آیتور کیم :

---

۱) آب داده - ن

Marfat.com
Marfat.com

۲۲۴ - مولانا مایلی

اردبیلی است، طالب علم وخوش اطوار است وبااینحال طنبور خوب مینوازد، ملازم شیخاوندان است وشعر چنین گوید:

*****

بزم خالی دیدم امشب چون صراحی پیش یار

ریختم در جام اخلاص آنچه در دل داشتم .

عتیقی شروانی

مولودی شماخی دین دور . درویش نهاد وخرقه‌پوش کیشی دور ، ترکی و فارسی شعر آیتور . بو ایکی بیت اینک دورکیم :

۲۲۵- عتیقی شروانی

درشماخی تولد یافته ؛ درویش نهاد وخرقه‌پوش است. شعر ترکی و فارسی میگوید واین دوبیت ازاواست:

*****

ای رقیب از پاکدامانی چه لافی در برم

[illegible]

عتیقی [illegible]

[illegible]

[illegible]

سرودی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۲۶ - سرودی

Marfat.com
Marfat.com

در ولایت قم از قصبه‌ای‌موسو له به « خوانسار » است . شخص نامرادی است واز فن موسیقی بهره دارد. بیت ذیل‌را درنیشابورك باسم « بنیاد » نقشی بسته بودخیلی شهرت یافت:

بنیاد مکن بامن سودازده بیداد تامن نکنم ناله زبیداد تو بنیاد.

☆☆☆☆☆

خلف فراش

شاه جنت مکان نینك دیوان فراشی ایردی • امی کیشی (اولدوغیدین ۱) اوز انیسی آیتوردی کیم قرنداشیم مفلوك شاعرلارنی رعایت وضیافت قیلور کیم انینك اسمیفه شعر آیتورلار ، اکر چه بویانکلیغ شعر کیم اول آیتور منیت غه دیکـمایس ؛ العهدة علی الراوی.

بهرحال بواشعاری آیتور کیم مینیم‌دور ؛

۲۲۷ ـ خلف فراش

فراش دیوان شاه مرحوم بوده. چون بیسواد بود برادر کوچکترش نقل میکرد که بشعرای مفلوك مهمانی میدهد تا بنام اوشعرگویند ، گرچه اینگونه شعر که او میگوید بمنتش نمیارزد؛ العهدة علی الراوی.

بهرحال این اشعاررا بخودش نسبت میدهد :

☆☆☆☆☆

برطرف گردید بزم و شیشه خالی شد زمی
آتشی رفت ازمیان و ماند از او خاکستری.
ای که برش مقـربی باعث خواریم مشـو
خواری مـن نمی‌شود موجب اعتبار تو •

مولانا عالمی (۲)

دارا بجردلیغ‌ور• ظاهر علومین تکمـیل قیلوب زیـاده اهتمامی بار ایردی•

دارالعضل شیرازدا ساکن ایردی هم اول یردا جهان‌نی

«۱» اولدوغیدین ـ ط

«۲» حاکمی ـ ن

Marfat.com
Marfat.com

وداع فیلدی، بومشهور مطلع اینک دور کیم:

۲۲۸ - مولانا عالمی

از دارابجرد است . علوم ظاهری را تکمیل کرده بود و اهلیت زیادی داشت .

در شیراز اقامت می کرد و هم در آنجا درگذشت . این مطلع مشهور از او است:

آن ترک سرخ جامه سوار سمند شد یاران حذر کنید که آتش بلند شد .

مولانا سوزی

اصفهانلیق دور، ظاهرا پاکیزه و خوب کیشی دور، طبعی دا هم خوب لیغ کوپ بار، بو مقطع اینک دور کیم:

۲۲۹ - مولانا سوزی

از اصفهان است . ظاهرا شخصی خوب و پاکیزه است، طبعش هم خوبهای زیادی دارد و این مقطع از او است:

سوزی این کافر دلا را در جفا [illegible]

[illegible]

مولانا کلامی

[illegible]

۲۳۰ - مولانا کلامی

شخصی سلیم النفس و منصف است . موقعی که از اصفهان [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

باحقیر آشنا شد و در اثنای راه این رباعی‌را نوشته بمن داد :

☆☆☆☆☆

دوری ز برم کنی اگر جان گردم — در کفر زنی چنگ گر ایمان گردم
بر باد دهی چو خاک اگر گردم گل — لب تر نکنی گر آب حیوان گردم

بابافغانی تتبعیداهم بو (ابیاتی ۱) اوقودیلار کیم :

این ابیات‌را هم که بتتبع بابافغانی گفته بود برای من خواند:

☆☆☆☆☆

خو باز کردن از غم هجر است جان ستان
فریاد از آن زمان که بوصل تو خو کنند
باشد ز سنگ حادثه ایمن ز فیض عشق — گر خاک مست جام محبت سبو کنند
اعزاز عشق بین که ملائک بآب چشم — جسم شهید عشق ترا شست و شو کنند
آمد رخ کلامی و خاک درت بلی — اهل نظر بکعبهٔ مقصود رو کنند .

و بیت هم اینک دور کیم :

این بیت هم از او است:

☆☆☆☆☆

دو جهان درد نهی بر دل و گویی که کم است
گر بدانی که چه مقدار محبت دارم .

سپهری زوارجی

دیرلار کیم یمان کیشی ایرماس . طبعیدا ملایمت کوپ بار .

بو ابیات اینک دور کیم :

۲۳۱ - سپهری زوارجی

گویند بد آدمی نیست طبعش خیلی ملایم است و این ابیات از او است.

☆☆☆☆☆

ندانم آنکه بدرگاه کعبه روی نهاد — بعذر خواهی آن خاک آستانه چه کرد.
جمال شاهد معنی بغیر صورت او نیست — چو روی گل که بغیر از نقاب هیچ نباشد

(۱) ابیاتی - ط

Marfat.com
Marfat.com

شرمندهٔ دلم که طلب میکند ز من مهر و محبتی که در آب و گل تو نیست.

مولانا فضایی

همدانلیغ دور . سلیم‌النفس و صادق‌القول کیشی ایردی .

بو حقیر نینک معلمی ایردی .

شعری هموار و آبدار ایرور . بو ابیات انینک دور کیم :

۲۳۲ - مولانا فضائی

از همدان است .شخصی سلیم النفس و صادق القول بود و نسبت بحقیرسمت معلمی داشت .

شعرش هموار و آبدار است و این ابیات از او است :

○○○○

جذب عشقم بین که هر گه سرو قارغنان من [illegible] از دور میآید [illegible] من

گنهدار من [illegible] جانب اغیار داشت هر کجا شاخ گلی دیدم سری [illegible]

عاشقان را ذوق از معنی است نی صورت ز دوست

صورت شیرین بچشم [illegible]

[illegible] از دل مجنون [illegible]

[illegible] داغ سر خود [illegible]

[illegible] در دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

این [illegible] که [illegible] محمد [illegible] است [illegible] او است

[illegible]

[illegible]

مولانا صیرفی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Marfat.com
Marfat.com

بیت‌ی آندین استماع ایتدوك گیم :

۲۳۳ - مولانا صیرفی

درهمدان صرافی میکرد . شجاع و کمانگیر زبردست بود ولی مغزش خالی از خبط نبود ، زیرا دیوان امیر شاهی و قصاید مولانا کاتبی را تتبع کرده و یك بیت معقول از وی سر نزده بود . اشعار خود را چنان با متانت و طمطراق میخواند که اگر مستمعش را احیاناً امیرخسرو تو هم میکرد بهیچوجه خجالت نمیکشید . ولی در محل مذکور شان این دو بیت را از وی شنیدم :

قسم بلطف کم و جور بی نهایت تو — که با کسی نکنم شمه‌ای شکایت تو .
جایی که تو با کسی نشینی — کسی باد گری چرا نشیند .

مولانا هوشی دینور تابعی (سنقر ۱) انلیق کینتدین دور . نهایتدین متجاوز خوش سیلقه کیشی ایردی . اکثر علومنی تحصیل قیلوب معمانی بخشی بیلوژ ، همداندا مکتب دار ایردی .

اول مقدار والده سیغه مطیع ایردی کیم احیانا فریضه سی‌غه مانع بولسا ا قیلماس ایردی .

اوزی صوفی طبیعت کیشی ایردی ، و الا نسنه‌غه کوپ شهرتی بار ایردی . بیر کون سوسنی بیك ترکمان که اسمی بو تذکره‌دا مذکور دور ظرافت کوته سؤال آیتمیش کیم : مولانا ، بیزنی نیجه کوندا سنی ایته الفای سین ، جوابیدا ایتمیش کیم سیز قابل سانکیز ، بیر هفته‌غه جه اویانکلیغ قیلغای مین کیم بیر آرشون بلکه زیاده قویرو قونکیز بولغای . بو یانکلیغ حاضر جواب کیشی کورمادوك .

طبعی هجودا یخشی بارور ایردی . قرا بیك ذوالقدر هجویدین بیر بیتی مشهور بولدی ، حتی کیم شاه جنت مکان حفظ قیلوب اوقور ایردی . اول بیت بو دور کیم :

---

۱) سوانر — ۲

Marfat.com
Marfat.com

۲۳٤ - مولاناهوشی

از قریهٔ موسوم به «سنغر» از توابع دینور است. شخصی بینهایت خوش سلیقه بود. اکثر علوم را تحصیل کرده و معما را خوب میداند. در همدان مکتبداری میکرد.

بمادرش چنان مطیع بود که اگر احیانا نمیگذاشت فریضه‌اش را بجا بیاورد باوی مخالفت نمیکرد.

صوفی طبیعت بود ولی بتسنن خیلی شهرت داشت. روزی سوسنی بیك ترکمان که نامش در این تذکره مذکور است (۱) بطور شوخی از او میپرسد: مولانا، ما رادر چند روز سنی میکنی؟ در جواب میگوید شما قابلید، کاری میکنم که تا یك هفته یك ذرع بلکه بیشتر ده داشته باشید. شخصی چنین حاضرجواب ماندیده‌ایم.

طبعش در هجو خوب بود. یك بیت از هجوی که در بارهٔ قرا بیك ذوالقدر گفته بود شهرت یافت، حتی شاه مرحوم هم آنرا حفظ کرده بود و میخواند. آن بیت این است:

*

شیمدی قرا بیك کر حجر الاسود اولورسا
طوف ایتمایو اول گوهری [illegible]

بوایکی بیت هم اینك دور کیم:

این دو بیت هم از او است.

*

گفتم روم که چشمت مایل بخواب ناز است
یکسو دراب و گفتا [illegible]
ای بدور برگشت پنهان ز چشم [illegible] خواب
[illegible]

۱ - شاعر شماره ۱۱۴، ص ۱۱۸

Marfat.com
Marfat.com

مولانا (رضایی ۱) مشهد مقدسدیندور . اول آستان ملائك آشیاندا کفش بان ایردی . قزلباش فتراتیدین هریغه کیلدی ، الحال اند بولور .

او کوش نا مـراد کیشی دور ، طبعی شـعردا یمان ایرماس . بو ابیات او نا مراد نینك دور کیم :

۲۲۵ - رضائی

از مشهد مقدس است . در آن آستان ملائك آشیان کفشبـان بود از فترت قزلباش به « هری » رفت و اکنون در آنجا است .

بسیار نامراد است و طبع شعرش بد نیست . این ابیات از او است

بیزم غیر از آن شوخ گفت و گویی هست — که رشك را بدل خسته‌ام غلویی هست
بحسرتم کشد و گویدم بناز بگو — بغیر از این اگرت در دل آرزویی هست .
بردلم گردو بزن آتش غیرت دروی — خال از داغ تمنایت اگر جایی هست .

مولانا غیاث استرابادلیغـدور . خوش صحبت و مهربـان کیشی دور ؛ کـوپ مسافرت قیلوپدور ؛ اکثر اوقات استراباد ده بو حقیر بیله مصاحب ایردی .

اقسام شعرنی آیتور . بو ابیات اینك دور کیم :

۲۲۶ - مولانا غیاث

از استراباد و آدمی خوش صحبت و مهربان است . مسافرتهای زیادی کرده و اغلب در استراباد با این حقیر مصاحب بود .

همه گونه شعر میگوید و این ابیات از او است :

Marfat.com
Marfat.com

خونین کفن بعرصهٔ محشر مرو غیاث تا از تو خجلتی نبود قاتل ترا
نامت ز رشك پیش کسی چون نمیبرم آیا سراغ از که کنم منزل ترا .
شرمسارم ز رفیق شب هجران تا کی او گریبان مرا دوزد و من پاره کنم

اگر چه بو بیتی نینك مضمونی‌دا سوز بار کیم مولانا شریف تبریزی بو بانکلیغ آیتو بدور کیم :

همنشین چاك گریبان مرا هر چند دوخت
از نظر نارفته بازم چاك در دامان رسید .

و الا مولاناء مشارالیه قبول قیله الماس ، حق سبحانه و تعالی بو طایفه‌غه بیر انصاف بیر سون ، بمنه وجوده .

گر چه مضمون بیت اخیر محل کلام است زیرا مولانا شریف تبریزی چنین گفته است :

همنشین چاك گریبان مرا هر چند دوخت
از نظر نارفته بازم چاك در دامان رسید .

ولی خود مشارالیه آنرا قبول ندارد ، خدا باین طایفه انصافی بدهد بمنه وجوده .

☆☆☆☆☆

مولانا یتیمی

هراتدا متوطن‌دور ، میرزا مدرسه سیدا بولور . خلق بیرله آمیزش قیله الماس . اگرچه سوزی برودت دین خالی ایرماس و لا کرم صحبت کیشی‌دور .

اشعاری کوپ بار . بو مقطعی زیاده مشهوردور .

۲۳۷-مولانا یتیمی

درهرات متوطن است و در مدرسه میرزا می‌نشیند . بمردم آمیزش نمیکند . گرچه سخنش خالی از برودت نیست ولی شخصی گرم صحبت است . اشعار زیادی دارد و این مقطعش خیلی مشهور است .

Marfat.com
Marfat.com

ای یتیمی در جهان هم باغ داود میوه‌ای
میوهٔ باغ یتیمی خنجر و پیکان بود

یارك قزوینی

دارالسلطنه هراتدا ساکن‌دوره درویش نهاد وافتاده گیچی دور ، اوقاتی شاعرلیق‌دن کیچار • بومطلع انینك دور کیم ؟

۲۳۸-یارك‌قزوینی

ساکن هرات است. شخصی است درویش نهاد وافتاده واوقات خودرا بشاعری میگذراند .این‌مطلع ازاواست :

☆☆☆☆☆

پریشان خاطرم از کاکل و زلف پریشانش
که‌آن‌سرمیکند‌در گوش‌واین سر در گریبانش.

خواجه آقا میر

همدان نینك اکابرزاده لاریدین دور . مصاحب (و فدوی جان فربانی ۱) ایردی احباب بیله . نویسندهٔ بهمت‌الی کوردوك . بو حقیر بیله کوشهٔ خاطری بار ایردی ، زیرا کیم تازه اشعارین اول بو حقیرغه اوقورایردی .

اقسام شعردین‌رباعی‌غه کوپ رغبت کور کوزور ایردی کیم آنداق کیم آتی خواجه رباعی دیرایردیلار . بو اینکی رباعی انینك دور کیم مذکور بولدی :

۲۳۹ - خواجه آقامیر

از اکابرزادگان همدان‌است.مصاحب‌ودر باره دوستان‌فدوی‌بود نویسنده با همت تنها ویرا دیدیم . نسبت باین حقیر علاقه‌ای داشت زیرا اشعاری را که میگفت ابتدا برای من میخواند .

از اقسام شعر بسرباعی میل و اذری نشان میداد بطوری که ویرا « خواجه رباعی » میگفتند . این دو رباعی از او است :

« ۱ » و فدایی و جان فربانی - ن

Marfat.com
Marfat.com

☆☆☆☆☆

بی پا وسران دشت خون آشامی — مردند بحسرت و غم از ناکامی
محنت زدگان وادی عشق ترا — هجران کشد واجل کشد بدنامی
مجنون بمن بی‌سرو پا میماند — غمخانه دل بسکر بسلا میماند
(چغدی ۱) بسرای من شبی آمد و گفت — کاین خانه بویرانه ما میماند .

مطلوبی اثر هوا بولوپ اوزی جان فشانلیق قیلماق بیانیدا بورباعی نی یخشی آیتوپدور کیم :

این رباعی را در بیان سرما خوردگی محبوب و جانفشانی خود خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

گفتی که ز تب بخود گمانی دارم — یا از اثر هوا نشانی دارم
کردند تصدق تو هر کس چیزی — من نیز بصدقه تو جانی دارم .

مولانا اسیری (تربتی ۲) (دو رویش ۳) نهاد وافتاده و نامراد کیشی دور اولجه قلت زده و بیطالع ایرور کیم باوجود واجب الرعایه لیغ بیر او خاطریغه کیلماس کیم بیر وجه ول نامرادغه رعایت قیلماق کیراک . با وجود اختلاط هیچ کیمسه دین طمع قیلماس و هر کز بی نصیب قالماس . (بس کیم ۴) مطیع و فرمان بردار ایرور هر نه آنک تصدیقی استماعیغه سبقت توتار .

شعری هم بویانکلیغ نا مرادانه ایرور کیم :

۲۴۰ - مولانا اسیری تربتی

شخصی درویش نهاد و افتاده و نامراد است چنان [illegible] است که باوجود استحقاق از خاطر کسی نمیگذرد [illegible] نامراد باید داد . با اینکه بامردم معاشرت میکند [illegible] کسی طمع [illegible] هیچوقت هم بی‌نصیب نمیماند . بسکه مطیع و فرمانبردار است هر چه بگوئی

« ۱ » چغدی - ن - د
« ۲ » ربتی - د
« ۳ » درویش - ن - د
« ۴ » بس کم - د

Marfat.com
Marfat.com

پیش از آنکه گوش بدهد تصدیق میکند. شعرش نیز چنین نامرادانه است:

☆☆☆❀❀

از سوز عشق دود دلم بی شرار نیست زانرو مرا چو شعلهٔ آتش قرار نیست.

خواجه عبدالعزیز نقاش

شاه جنت مکان نینك کتابخانه‌سی اصحابی سلکیدا مسلوك ایردی ، تصویر و نقاشلیق فنیدا استاد بهزاد شاگردی دور . اوزی آیتوردی کیم استاد بهزاد نینك بخشی نیمه‌لارین کیمسه قیلوب مین ، یعنی یمانلارین تتبع قیله آلمایدور مین .

بی تکلف کیم ذوفنون کیشی ایردی . نقشبندلیق هم بیلور ایردی .

خواجه قباحت جراح اوغلی میرزا محمد نینك غلوی حسنیدا بیرایکی خاصهٔ شریفه نقاشلاری بیله آنی ایار توب هندغه متوجه بولورلار ؛ پول اثناسیدا شاه جنت مکان نینك مهربین تقلید قیلوپ‌لار ، اربابی اسمیغه یوزتو من برات ترتیب (بیرورلار ۱). و چه مذکور (چهار ۲) دانك ، دودانك حاصل بولدوغی زماندا قورچی میعاد بیله چاپوپ خواجهٔ مذکورنی و مولانا علی‌اصغر مصورنی توتوپ درگاه عالم‌پناه غه کیلتورورلار . شاه‌جنت مکان فتلی‌دین کیچوپ کاملارین عفو قیلماق اثرین ظاهر قیلور زماندا خواجه قباحت حرم دین مضطرب چیقوپ آیتور کیم امر بولدی کیمه خواجه عبدالعزیز نینك و مولانا علی‌اصغر نینك (بور نینك ۳) و قولاقلارین قطع قیلسونلار . بلا توقف ایکالاسین معیوب قیلورلار . صوڭکرا نقاشلیق بیله اوبانکلیغ بورون ترتیب بیرمیش ایردی کیم بو رونقی بورون‌دین کوپ بخشی‌راق ایردی . و موزون هم ایردی ؛ کویا کیم بو بیتنی اوزیکا مناسب آیتوپدور کیمه :

۲۴۱ - خواجه عبدالعزیز نقاش

از کارمندان کتابخانه شاه مرحوم بود. در فن تصویر و نقاشی شاگرد استاد بهزاد است. میگفت از کارهای استاد بهزاد آنها را که خوب است یاد گرفته‌ام ، یعنی بدهایش را تتبع نکرده‌ام . بدون مبالغه شخصی ذوفنون بود و نقشبندی نیز میدانست.

« ۱ » بیرورلار - ن - د

« ۲ » چار - د

« ۳ » بورنین - ظ

Marfat.com

موقعی که میرزامحمد فرزند خواجه قباحت جراح در عنفوان حسن و جمال بود با یك دو تن از نقاشان خاصه شریفه او را بر میدارند و عازم هندوستان میشوند . در اثنای راه مهر شاه مرحوم را تقلید کرده یك برات صد تومانی باسم ارباب خود میسازند . وقتی که این وجه چهار دانك و دو دانك وصول میشود قورچی و میعاد میدوند و خواجهٔ مذکور را با مولانا علی‌اصغر مصور گرفته بدرگاه شاه میآورند . در آن اثنا که شاه مرحوم میخواست از کشتنشان بگذرد و گناهشان را ببخشد خواجه قباحت سر اسیمه از اندرون بیرون میآید ومیگوید دستور صادر شد که بینی و گوشهای خواجه‌عبدالعزیز و مولانا علی‌اصغر را ببرند و این حرف بیدرنك بموقع اجرا گذاشته میشود . سپس در سایهٔ نقاشی برای خود یك بینی ساخته بود که از بینی حقیقی خیلی بهتر بود .

موزون هم بود ؛ و گویا این بیت را مناسب حال خود گفته است :

☆☆☆☆☆

نه میکشند و نه از دست میگذارندم دماغ کار ندارم چه کار دارندم

مولانا مظفرعلی نقاش

تربیت‌لیق دور ، استاد بهزاد یئنك خواهرزاده‌سی مولانا حیدر علی اوغلی دور . یوخاری یئنك مشهور فیلسوف میرزا محمد ایرور . انواع هنر یله آراسته کیشی ایردی . [illegible] یظالم‌لیغیدین اوزکا هیچ قصوری یوق‌ایردی . شاه جنت مکان دین مارز [illegible] ایتدوك کیم استاد بهزادغه ترجیح قویار ایردی . مولانا میرعلی و مولانا سلطان علی قطعه سین کیم خط نیمك استادی ایرورلار اونلاریم فی‌الجمله ایردی لیکن قطعه صاحبی هرچند صاحب و قوف بولسا ایردی امیدی دین عاجز [illegible] اوزقطعه لاریدا نقاش شاهی نیمك امر اولمیش ایردی . خصوصاً [illegible] حاضرلانه و غایبانه بخشی اویماز ایردی .

گاهی شعرغه هم رغبت قیلورلار ایردی [illegible]

Marfat.com

از اهل تربت و فرزند مولانا حیدر علی خواهرزاده استاد بهزاد است. در نقاشی نسبت باین حقیر سمت استادی دارد. بانواع هنر آراسته بود و جز اینکه قدری بیطالع بود هیچ عیبی نداشت. از شاه مرحوم بارها شنیدم که وی را بر استاد بهزاد ترجیح میداد. قطعه مولانا میر علی و مولانا سلطان علی را که استاد خط بودند چنان تقلید میکرد که صاحب قطعه هر چند هم اهل خبره بود نمیتوانست تشخیص بدهد. امر شده بود که در قطعه‌های خود «نقاش شاهی» بنویسد. شطرنج صغیر و کبیر را حاضرانه و غایبانه خوب بازی میکرد.

گاهی بشعر هم میل میکرد. این مطلع از او است:

☆☆☆☆☆

طراوت گل رویت زخط تو خیزاست بهار گلشن حسن تو عنبر آمیز است.

دارالموحدین قزوینده عالمنی وداع قیلدی. شاهزاده حسین علیه‌التحیة والسلام قبرستانیدا مدفون دور.

در قزوین وفات یافت و قبرش در قبرستان شاهزاده حسین است.

☆☆☆☆☆

استاد حسن مذهب

بغدادلیغدور. استاد قوام‌الدین بغدادی اوغلی دور. اولجه یخشیلیق کیم اتاسیدا بار ایردی اوغلیدا قضیه منعکس دور. اوز فنیدا بی‌نظیردور. حضرت بهترین عالم رسول خدا «کل قصیر فتنة» حدیثن کویا کیم مولاناء مذکور ایچون آیتوپدورلار. هرقسم آزار کیم متصور ایرور ابناء جنسیغه ایلکیدین کیلسه تقصیر قیلماس ایردی. طرفه طرفه بی‌باک ایغلار اول کشیدین ظاهر بولدی، حتی کیم شاه اسمعیل ثانی انارالله برهانه مهرین تقلید قیلوب رسوا بولدی، باوجود بوحال صحیح و سالم قالدی.

کیشی بو وادیلاردا صاحب قران ایرور؛ بو مختصر اول عزیز نینک ایندوغی دست بسته‌ایشلاری شرحیغه متحمل بولمادوغیدین بیرار نیمه‌سی بیله اختصار قیلیلور:

اولا اول کیم یوقاری تامدین بیر سنک سماقنی اتاسی نینک باشیغه موافق و محاذی پران قیلور کیم اکر تقدیر تدبیریغه موافق توشسا ایردی (اتاسینی ۱) هزار ساله‌لار بیرله برابر قیلور ایرمیش؛ حقا کیم اتاسی تیلیدین بوشرحنی استماع قیلدوم. بیر طرفه تذکره بغداد اکابر و اهالی‌سی خط و مهریغه اتاسی بینکوروپ

(۱) اتاسین ـ ظ

Marfat.com
Marfat.com

عراقغه ییبارمیش ایـردی کیـم هرکیشی کیم مولانا حسن مذهب‌نی قتلغه ییکورسا مین دنیا و آخرتدا جوابین بیرورمین ، عیاذبالله .

وینه بیربو کیم قاسم بیك صحاف آتلیق بیرییکیت تبریزدا مولاناء مشارالیه‌نی اوز ایویکا محرم قیلور . خاطر جمع قیلدوغیدین صونکرا بیر چرکس جاریه‌سی بیرله میزبان نینك همزبان بـولوپ اختلاط قیلور ؛ رسوا بولدوقدین صوکرا اولوم تو همیدین ینه بیر تلبیس بیله اول ییکیت دین بیع قیلور . الحال اول جاریه دین متولد بولمیش بیر حلال زاده مخدومزاده‌سی بارکیم مولاناء مذکـور اول سلالـهٔ پاك سیر طینت نینك هیـچ وادیدا شـاکـردی بولا آلمـاس . خـو . آیتوپدورلار کیم :

بدگهر باکسی وفا نکند اصل بد درخطا خطا نکند.

۲۴۳-استاد حسن مذهب

از اهل بغداد و فرزند استاد قوام‌الدین بغدادی است . باینکه پدرش محسنات زیادی داشت خودش برعکس پدر است . درفن خود نظیر ندارد . گویا حضرت رسول خدا حدیث « کل قصیر فتنة » را درباره وی ایراد فرموده‌اند . اگر ازدستش برمیآمد هیچگونه اذیت وآزارر [illegible] خود دریغ نمیداشت . بیمبالاتیهای عجیب وغریبی ازاو دیده شد . حتی مهر مرحوم شاه اسمعیل دومرا تقلید کرد و رسوا شد و [illegible] صحیح و سالم ماند . حریف دراینگونه کارها صاحبقران است . چون این [illegible] شرح کارهائی که از او سرزده است گنجایش ندارد [illegible] اکتفا میگردد .

اولا اینکه سنك سماقی‌را ازپشت بام بلندی [illegible] کرده بود که اگر تقدیر باتدبیرش موافق میشد [illegible] برابر میساخت ومن اینرا اززبان [illegible] و اهالی بغداد نوشته‌ای تهیه کرده بعراق فرستاده بود که [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com

حسنی اصفهانی

اسمی بامسما ایرور ، فی‌الواقع گلوسوز حسنی بار ، معرکه گیر ایردی ، سرپنجهٔ مذاقی گریبان گیر بولوب مکررا هنگامه‌سی حاشیه‌سیدا تماشا قیلور ایردوق .

بو (ابیاتی ۱) اوز لعل شکربار یدین استماع قیلدوم :

۲۴۵ - حسنی اصفهانی

اسمش با مسما مطابق است ، در واقع حسن گلوسوز دارد . معرکه گیر بود ، سر پنجهٔ مذاقش گریبانگیر ما شده بارها در کنار هنگامه‌اش تماشا میکردیم .

این ابیات را از لعل شکربار خودش شنیدم :

☆☆☆☆☆

نوید وصل شیرین بیستون را میکند ورنه — ز فرهاد حزین جز ضعف و جان کندن نمی‌آید
مکن از عشق منعم ای نصیحتگو که من هرگز — نخواهم کرد ترک عشق و این از من نمی‌آید
دل برد از من آن مه و غم داد در عوض — خوبان در این معامله آیا چه دیده‌اند

حکیم ظهوری

تبریز لیغدور . یمان کیشی ایرماس ، فضیلت و استعدادی هم باردور . بو ایکی بیت ایتنک دور کیم :

۲۴۶ - حکیم ظهوری

از تبریز است . بد آدمی نیست ، فضیلت و استعداد هم دارد . [illegible]

☆☆☆☆☆

هنوز اول عشق است پر عتاب مکن — بنای عشق مرا از ستم خراب مکن
چه رشک میبری ای دل بکشتگان غمش — بوهم [illegible] شتاب مکن

« ۱ » ابیاتنی - ظ

Marfat.com

حکیم بدیعی

اول‌هم تبریز ایغدور .فاضل‌و خوش طبع وعالم‌و خوش مشرب کیشی تور . استادمیز استاد مظفر علی نقاش شاهی بیله کیم اسمی بوتذکره‌دا مذکور دورمصاحب‌شبانروزی ایردی‌لار.

۲۴۷ - حکیم بدیعی

اونیز از تبریز است .مردی است فاضل و خوش طبع و عالم‌و خوش مشرب . با استادمامظفرعلی نقاش‌شاهی که‌اسمش‌دراین تذکره‌مندرج است(۱) مصاحب شبانه روزی بود .

اشعار ترکی و فارسی دارد و این بیتها از اوست :

☆☆☆☆☆

دلا مقید اول عنبرین کمند اولا کور غریب‌سلسله‌دور زلف یارینه اولا کور
هم شراب بدیعی اولسه میکده دور ایاغی تیراغنه‌باش‌قویوب‌لواندا اولا کور.

وقصیده‌نی کوب یخشی آیتوبدور . مطلع و حسن مطلعی بودور کیم :

این قصیده‌را بسیار خوب گفته و مطلع وحسن مطلع آن این‌است :

☆☆☆☆☆

مرا از جوانان شیرین شمایل بجان‌منت است آنچه گویند بادل
کند منع ما شیخ شهر از جوانان چه گویم اورا که‌پیری‌است‌جاهل.

بو ایکی بیت هم انکلاز نینت دور کیم :

این دو بیت هم از ایشان است :

☆☆☆☆☆

مه من شد بمن گرم عتاب آهسته آهسته بلی گرمی فزاید آفتاب آهسته آهسته
بخونم تیغ آن گل رفته‌رفته‌سرخ خواهد شد قضا خواهد زدن نقشی بر آب آهسته آهسته.

مولانا ابوالهادی

مولانا مسلک خوش نویس نینت خواهرزاده‌سی ایردی . اول هم خوش نویس و خوش طبع بیکیت ایردی . موسیقی دین کوب صاحب و قوف ایردی . بو بیت‌نی کیتمه :

۱ - شاعر شماره ۲۴۲ . ص ۲۵۵

Marfat.com

۲۴۸ - مولانا ابوالهادی

خواهرزادهٔ مولانا مالك خوشنویس بود . او نیز جوانی خوشنویس و خوش طبع بود و از موسیقی خیلی اطلاع داشت . این بیت‌را:

☆☆☆☆☆

بمن گفتی چو من یاری نداری تو هم چون من گرفتاری نداری

حسینی مقامیدا بیر صورت رنگین قیلدی ، کوپ مشهور بولدی .

قزویندا عالمنی (پدرود ۱) قیلدی. مزاری شاهزاده حسین علیه‌السلام قبرستانیدادور

در مقام حسینی آوازی ساخت که خیلی شایع شد .

در قزوین در گذشت و قبرش در قبرستان شاهزاده حسین است .

☆☆☆☆☆

میرزا باقر

خواجه حسین ثنائی خواهرزاده سی دور ، مشهد مقدس دا تحصیل‌غه مشغول ایردی ، بو اوخوردا هندغه ایردی طبعی یمان ایرماس . و بیت اینک دور کیم :

۲۴۹ - میرزا باقر

خواهر زادهٔ خواجه حسین ثنائی است و حالا در هندوستان [illegible] طبعش بد نیست و این بیت از اوست :

چنان مستغرق گفتم که گر تسبیح اهدرا [illegible]

مولانا حزینی کونابادی

[illegible]

[illegible]

---

۱ - پدرود ـ د

Marfat.com
Marfat.com

۲۵۰ - مولانا حزینی گونابادی

بد آدمی نیست و اوقات خودرا بتجارت میگذرانید . سابقه اش هم خوب است و این ابیات از اوست:

☆☆☆☆☆

صد حرف بیخودانه شبم برزبان گذشت — ازمن مرنج اگر گلهای در میان گذشت
عاشق همین حزینی جاوید عاشق است — این یکدوروزه عاشقی دیگران گذشته
او بگشت باغ مشغول و مرا در کوی او — دیدهٔ امید تاشب بردرودیوار بود
میروم گر بیوفاور بوالهوس معذوردار — عشق ما این بود و صبرماهمین مقدار بود
گرچه ممکن نیست بی او زیستن غیرت خوش است — یار را باغیر دیدن پیش ما دشوار بود
ای حزینی غافلی برخیز و فکر خویش کن — این قرار و صبر مارا دورئی در کار بود.

شیخ احمد خلخالی

متعین و فاضل کیشی دور ، کویا کیم وطنی دین سفر فیلمایدور بوابیاتی مشهوردور کیم :

چه عادت است گرفتار تابکی گوید — که طفل شوخی واینها باختیار تو نیست
مرنج از گلهٔ عاشقی که در همه عمر — بیك کرشمه دزدیده شرمسار تو نیست.
زود بستند مرازخم ونگفتم که هنوز — یکدو پیکان براززهرم ازاودرجگراست.
باین کرشمهٔ خونریزوحسن عالمسوز — نظارگی چه کند گر هزار جان دارد.
کسی که پیش تو اظهار آشنائی کرد — ترا بدشمنی خویش رهنمائی کرد
تمام عمر ستم کرد ومن همان عاشق — بیك نگه که در ایام دلربائی کرد
ترا هزار جفا در دل و مراغم این — که زود میرم وگوئی که بیوفائی کرد
نه کم گفت حزینی که لاف طاقت زد — که هجر اینهمه بااو ستیزمرایی کرد.

۲۵۱ - شیخ احمد خلخالی

Marfat.com
Marfat.com

شخصی معروف و فاضل است و گویا از وطن خود بهیچ‌جا مسافرت نکرده است. این ابیاتش مشهور است :

✿✿✿✿✿

مرا نخل قدت ازجا در آورد — خرام قامتت از پا درآورد
همین تأثیر تنها ماندگی بس — که او را از درم تنها در آورد.
کشم بر صفحهٔ دل صورت جانانه خودرا — بدین صورت دهم تسکین دل دیوانه خودرا.

فصیحی یزدی

تجارت امریغه مشغول دور. بوبیت اینک دور [illegible] :

۲۵۲ - فصیحی یزدی

بتجارت مشغول است و این بیت از اوست :

✿✿✿✿✿

گذار آنقدرم در رکاب دولت خویش — که خویش را برقیبان نمایم و [illegible]

محمد امین غباری

هرا بدین دور. بخشی طالب علم دور، انشاش [illegible]
ایرماس، هیأتدین کوب صاحب وقوف دور. بوابیات اینک دور [illegible]

۲۵۳ - محمدامین غباری

از هرات است. طالب علم خوبی است. انشاش [illegible]
هیئت نیز خیلی اطلاع دارد. این ابیات از اوست :

✿✿✿✿✿

چنان مکن که دگر ترک آمو [illegible] — چنان مکن که [illegible]
رخی که گشته چو کاه از خمار محنت و درد — [illegible]
[illegible] لحظه که دامان دیگری گیرم — [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

دل خوش بسر کوی جنون آمده بود در صبر و ثبات ذوفنون آمده بود
این عقدهٔ رشك اگر نمیآمد پیش از عهدهٔ عاشقی برون آمده بود.

مولانا شاه محمود

نقاش ایردی ، مشهد مقدسدا بولور ایردی. رهی تخلص قیلور. شعرنی قدماطرزیدا آیتورایردی. بورباعیلارانینك دور کیم:

۲۵٤ - مولانا شاه محمود
((رهی))

نقاش بود ودرمشهدمقدس اقامت داشت .تخلصش «رهی » استوشعررا بسبك قدمامیگوید . این رباعیها از اوست :

☆☆✿☆☆

تا عشق دودیده بر توسیمین بردوخت بس دل که خدنك آه بر اختر دوخت
بی رشتهٔ آه آتشین بافت دلم تا وصل مرقع حیاتم بر دوخت .
رفتار تو کشش زهرقدم کوثر ریخت در قالب فتنه پیکر محشر ریخت
تا دید سواد شام زلفت خورشید چون شمع بزرق خویش خاکستر ریخت.
آن شوخ که درد او بدرمان ندهم مردن زغمش بصد جهان (۱) ندهم
چون غمزهٔ او خوش است باریش دلم صد کعبه بیك خار مغیلان ندهم.

ابراهیم بیك

شیراز لیغندور . یخشی نویسندهدور ، شعردا رباعیغه ارتوق اشتغال کور کوزور. بورباعیلار اینك دور کیم :

۲۵۵ - ابراهیم بیك

از شیراز است. نویسنده خوبی است و در شعر بیشتر برباعی میپردازد. این رباعیها از اوست:

Marfat.com
Marfat.com

از فاقه و فقر مرد را ننگی نیست — کیشی است که کس را بکسی جنگی نیست
آه است اگرچه کار درویش اما — بر آینهٔ دلی از آن زنگی نیست.
خشم و غضب اینقدر متین میباشد — کس با کسی این همه بکین میباشد
ای هردو جهان امید برهم زن من — مردی و مروت اینچنین میباشد
در عشق بتی زدیده خون بارم من — روزی صد بار جان بلب آرم من
مهر کس اگرچه در دلش جا نکند — این تخم بسنگ خاره میکارم من.
روزی که چراغ عمر خاموش شود — وز ساغر مرگ عقل بیهوش شود
با (پیدردان ۱) مکن خدایا حشرم — ترسم که محبتم فراموش شود

مولانا عهدی ساوجی

متین کیشی ایزدی . بوابیات اینک دور کنیم :

۲۵۶ - مولانا عهدی ساوجی

شخصی متین بود و این ابیات از اوست :

چه میخوری غم مرگ همان تصور کن — [illegible]
برو بهر که میخواهد دلت گشت چمن میکن — اگر خاری [illegible]
بچه اندیشه‌ام از خاطر ناشاد روی — چه بخاطر [illegible]

شیخ رباعی

درویش وش و ریاضت کش [illegible]
میرزا نیک مقبولی [illegible] (۲) [illegible]
شیخ [illegible] (۳) [illegible]

ولهذا اقسام شعر دین رباعی طور [illegible]

۲۵۷ - شیخ رباعی

درویشی و ریاضت کشی داشت و مقبول [illegible]
میرزا منظور وی بود خیلی حساب دارد [illegible]

(۱) پیدردان — [illegible]
(۲) [illegible] — [illegible]
(۳) درویش [illegible] — [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

از اقسام شعر برباعی تمایل داشت . این رباعیها از اوست :

☆☆☆☆☆

ای گل دلم از توگوندیم غم باش — محروم زوصل غیر وگو محرم باش
مرهم نه داغ دل بیدردان شو — گوداغ دل من از(۱)بی مرهم باش.
گریان رفتم پیش رخ زیبایش — شد اشك روان بروی مه سیمایش
بر من نگریست اشك من روی نمود — در آینهٔ روی جهان آرایش.

بو ایکی (بیت ۲)نی کرم آیتوپدور کیم :

این دورباعی را گرم گفته‌است:

☆☆☆☆☆

حرف گرمی بغم اندوخته خودنزدی — آتشی در جگر سوختهٔ خود نزدی
پیرگشتی بجهان شیخ رباعی وهنوز — بخیه برچشم هوس‌دوختهٔ خود نزدی .
در دل غم یار ویار در دل مارا — غم دردل وغمگسار دردل مارا
ما چهره ازاو بخون دل کرده نگار — وین طرفه که آن نگاردردل ما را

مولانا خادمی آیتوپدور کیم :

دارالموحدین قزوینده‌ین دور . خدمتکار وسرتراش نامرا
ایردی.شعری هم بویانکلیغ ایردی . اوز اصطلاحلاریدا کیم مولا
کسبی نینك عشقلیغی و کورکن اوغلی معشوق لیغیدا بورباعی

۲۵۸ ـ مولانا خادمی

از قزوین است. نامرادی بود خدمتکار وسرتراش وشعرش نیز چنین بود.
در بیان عاشقی مولانا کسبی و معشوقی گورکن اوغلی این رباعی ر
بلهجهٔ خودشان گفته است:

☆☆☆☆☆

کسبی اره‌ایش(زمانه ۳) کفتی داری — باری بجوان گفت و شنفتی داری

---

(۱) تو ـ ن
(۲) رباعی ـ ظ
(۳) زمانه ـ د

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

مولانا شعوری نیشابور لیغدور ، اکثر اوقات مشهد مقدس دا بولورایردی . صاحب سلیقه وخوش طبع کیشی دور . بوابیات انینك دور کیم .

۲۶۲-مولانا شعوری

از نیشابور است و اغلب در مشهد اقامت میکرد ، صاحب سلیقه وخوش طبع است واین ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆

آرزوی ماجمال خوبرویی بیش نیست — قسمت ما از جمالش آرزویی بیش نیست .
پیش از هلاك خوی تو ترسم که سوزدم — در قتل خودچنین که ترا گرم کرده‌ام
چون با بلای عشق شعوری مراسری است — سرمنزلی بکوی بلا گرم کرده‌ام .
طفیل دیگران تا یك نظر سوی من اندازد — براه انتظارش پهلوی اغیار بنشینم
زبیتابی ببزمت آمدم برهم مزن مجلس — چه خوی است این زمانی صبر کن بگذار بنشینم .
دلی که آه کشد درغم تو از خامی است — که هرچه سوخت از آن دود بر نمیخیزد
شعوری چون روم از بیخودی ناخوانده در بزمش
پی رفع خجالت همزبان من که خواهد شد

مولانا صیرفی کور تبریز لیغدور ، میداندا کشتی گاه مقابله سیداصر قلیغه مشغول ایردی بیر کوزی معیوب ایردی از بسکه هم اول یرده مجمع قیلور شعر هنگامه سین گرم قیلور ایردیلار . مولانا باوجود عدم استعداد بو جهتدین اوزیکا ملك الشعرالیق قرار بیرور ایردی ، بیر غریب شاعر کلیسا مولانای مشارالیه پای تخیندا راه آوردین اصحاب غه (کیچور ۱) ایردی .

قضارا بیر کون استادمیز میر صنعی کیم اسمی سوندکره دامشقه [illegible] و قرانیغه شعراوقور زماندا مولانا بیر ناموجه دخل قیله آلدی (مولانا ۲) [illegible] آیندی کیم :

۲۶۳-مولانا صیرفی کور

« ۱ » کیچورور - ط
« ۲ » میر - ط

Marfat.com

از تبریز است . در میدان درمقابل کشتی گاه بصرافی اشتغال داشت و یك چشمش معیوب بود. شعرا نیزدر آنجا گرد آمده هنگامهٔ شعررا گرم میساختند واز این جهت مشارالیه با اینکه استعداد نداشت صورت ملك الشعرائی بخود میگرفت واگر شاعر غریبی میآمد رهآورد خودرا در پای تخت وی بیاران تقدیم میکرد .

از تضاروزی استادنامیرصنعی که نامش در این تذکره مسطور است (۱) برای امثال واقران خود شعر میخواند ، مولانا اعتراض ناموجهی کرد و هر چند میر مرحوم جوابهای موجهی داد سودمند نیفتاد ، میر این بیت لسانی‌را خواند:

☆☆☆☆☆

من می بینش وارباب مروت بی‌ذوق زر من خالص وصراف سخن نابینا.

خواجه آصفی نینك بومطلعی (۲) کیم :

دردی که دل زدست تومیکرد میکند بر دل چگونه دست نهم درد میکند

بویانکنیم جواب آینمیش ایردی کیم :

باین مطلع خواجه آصفی :

دردی که‌دل‌زدست‌تومیکردمیکند بردل‌چگونه‌دست‌نهم درد میکند

چنین جواب گفته بود :

☆☆☆☆☆

نامرد پیش تیغ تو رو زرد میکند تیغ‌تو فرق مرد زنامرد میکند.

مولانا بیانی

اول هم تبریزدین دور . کهنه شاعردور ، اوایلدا زرکش لیق بیرله اوقات کیچور ور ایردی ، صاحب مذاقلیق سببی دین کاغد بر لیق‌غه کیم فریبنده ایرور مشغول لیق کور کوز ور ایردی اول جهتدین اطفال بیرله‌آمیزش قیلور ایردی. بواوچوردا کاغد برایقدین نقاشلیق غه باردی، آندا هم (چیزی ۳) بولمادی . بوبیت انینك دور کیم :

(۱) شاعر شماره ۶۸،ص ۷۵

(۲) غه ـ ظ

(۳) چیزی ـ ن

Marfat.com
Marfat.com

۲۶۴ - مولانا بیانی

او نیز تبریزی است . شاعر قدیمی است ودر اوایل بزرگشی اشتغال داشت. ولی چون صاحب ذوق بود بکاغذ بری که شغل فریبنده‌ایست پرداخت و از اینرو با کودکان آمیزش میکرد . اکنون از کاغذ بری بنقاشی گذشته ولی در آن هم چیزی نشده است . این بیت از او است

☆☆☆☆☆

مه من سوی مسکینان نگاهی میتوان کردن
اگر هر روز نتوان هر بماهی میتوان کردن.

امانی همدانی

فقیر و بی‌نوا کیشی دور ، اوقاتی گل کارلیغدین کیچار.
بویانکلیغ شعر هم آیتور کیم :

۲۶۵ - امانی همدانی

مردی فقیر و بینوا است و اوقات خودرا بگل کاری میگذراند .
چنین شعر هم میگوید :

☆☆☆☆☆

ز هر چشمت بچنان چاشنی داد مرا [illegible]
آویخته از دار بلا باز سری چند [illegible]

ملك سلطان محمد

قم دین دور ، [illegible]
تخلص فیلور ، [illegible]
ایبک دور کیم :

Marfat.com

۲۶۶ - ملك سلطان محمد

((سلطان))

از اهالی قم و نرزند رئیس شهاب‌الدین است و « سلطان » تخلص میکند. جوانی است یتیم وش و طبع خوشی دارد . این بیت با از او است :

بسکه دل روی تظلم بر در او سوده است خون دل هرچند میاید غبار آلوده است.

بگذار تا ذوقی برم از دیدن دیوار و در
بیرون میا سویم مبین چون نقش دیوارم مکن.

فغان که مایهٔ بیداری هزار شب است حکایتی که ازان لب شنیده‌ام امروز .
خاک کویت دم مردن همه در چشم کشم تا بمرگم نشناسد دگری بر سر خویش
در دل کبرو مسلمان زده آهم آتش تو هم ای بت نظری کن بدل کافر خویش.

قاضی حسن

همدان ولایتی نیست توی اتمیغ قریه سیدین‌دور . خوش طبع و خوش محاوره بیکیت‌دور . کوپ فضیلتی هم بار ، باوجود بو حال عاشق پیشه و صلاحیت لیغی بار .

طبعی هم یمان ایرماس . بو رباعی اول حضرت نیمت دور کیم :

۲۶۷ - قاضی حسن

از قریهٔ موسوم به « توی » ولایت همدان است . جوانی است خوش طبع و خوش صحبت . فضلیت زیادی هم دارد و با اینحال عاشق پیشه و صاحب صلاحیت است .

طبعش هم بد نیست و این رباعی از او است :

امشب دگری دل اضطرابی داری از ساغر هجر خون نابی داری
از خون جگر پر است پیمانهٔ تو نوشت بادا عجب شرابی داری.

Marfat.com
Marfat.com

مولانا اسد

همدانلیغ دور ، جانی تخلص قیلور . زیاده هموار و خلیق کیشی دور ، عاشق لیق همزبانی بویانکلیغ بیر او بولماس . اقسام خطنی یخشی کتابت قیلور . نیللار مولاناء مشارالیه بیرله مصاحب ایردوق . معمایی دور ، طبعی هم یخشی ایرور . بو ابیات اول یار عزیز نینك دور کیم :

۲۶۸ - مولانا اسد

((جانی))

ازهمدان است و « جانی » تخلص میکند. شخصی بسیار هموار وخلیق است ودرهمزبانی عاشقی نظیر ندارد. اقسام خط را خوب مینویسد. سالها باوی مصاحب بودیم. معمائی است وطبع خوبی هم دارد واین ابیات ازاو است :

☆☆☆☆☆

بسوی میکده هرگز من خراب نرفتم — که همچو شیشهٔ می درخم شراب نرفتم
میان اهل محبت نشان من گم باد — که نام مهر بعهد تو بیوفا نبردم .
بمردم کش نگاه آن آفت جانها اشارت کرد
که از خیل بنی آدم کسی را زنده نگذارد .
شد ز رسوائی ما شهر پرو طرفه که ما
تهمت آلود صلاحیم بدین رسوائی .
کشیدم پا بدامان چون دوید آوازهٔ عشقم
نشستم برزمین روزی که رسوای جهان گشتم
بو معماسی ادهم آتیغه یمان واقع بولمابیندور کیم

این معما هم که باسم « ادهم » گفته بدنشده است

☆☆☆☆☆

صف کشید ازبهر قتل من سپاه درد وغم
دود آهم سر کشی است از سینه خواهد زدم

Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com

۲۷۱ - مولانا کمتری

از شیراز است و گویا شخصی کاسب و نامراد است . بشغل کفشدوزی اشتغال دارد . طبع خوبی دارد و این مطلع مشهور از اوست :

☆☆☆☆☆

پیکی که جستن گرو از باد صبا برد دامن بمیان بر زد و زنگ از دل ما برد .

مولانا انیسی

بلدهٔ طیبهٔ همداندا خطابت امریغه مشغولدور . پاك طینت و یخشی اعتقاد کیشی دور . با وجود خطابت خوش طبع هم بار . گویا مولاناء مشار الیه دین بیر مرکب غایب بولور ، مولانا جامی نینك بو مشهور مطلعین بدیهه تضمین قیلور کیم :

۲۷۲ - مولانا انیسی

در شهر همدان مشغول خطیبی است . شخصی پاك طینت و خوش اعتقاد است و با وجود خطیبی خوش طبع هم هست . گویند وقتی خرش گم میشود، این مطلع مشهور مولانا جامی را بالبدیهه تضمین میکند .

☆☆☆☆☆

ای خر گم گشته از جان دوستتر دارم ترا بسکه در جان فگار و چشم خونبارم توئی

از خطیب و مقری و واعظ که همجنس تواند

هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی

مولانا پناهی

اول هم همدانلیغ دور و اول ولایت [illegible]

سی خواجه میرم بیك کلانتر اوغلی دور . واقعا [illegible]

ایرورلار . ارباب فهم واصحاب [illegible]

و اکثر اوقات شعرا آنکلار نینك سلسله لارندا بولورا [illegible]

آیتورایمیشلار کیم . خواجه میرم بیك نینك شرابی [illegible]

راق ایرور . و مولاناء مذکور بیله [illegible] مصاحب [illegible]

طبعیدا هم [illegible] واسطات اول [illegible] دور [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

۲۷۳ - مولانا پناهی

او نیز از همدان و فرزند مردآن ولایت خواجه میرم بیك کلانتر است . الحق خانوادهٔ خوبی هستند و ارباب فهم و اصحاب طبع را رعایت میکردند و شعرا اغلب در مجالس ایشان‌میبودند . مولانا لسانی علیه الرحمة میگفته که شراب خواجه میرم ازآب دیگر اکابر و اشراف حلالتر است . با مولانا پناهی‌سالها مصاحب‌بودیم.

طبعش همواری‌دارد واین ابیات از او است :

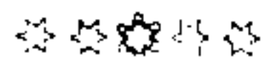

داغ جنون که برسر سودائی من‌است مجنون‌عشقم(و۱)این گل‌رسوائی‌من‌است.
ای‌وای برآن کشته که فردای قیامت بسمل شدهٔ تیغ جفای تو نباشد .
دوشیوه هست‌خوبان‌را که جانسوزاست وعاشق کش
در اول آن رمیدنها در آخر آرمیدنها
محنت زده های کوچه رسوائی خونین جگران کوشه تنهائی
حاصل زغم عشق نکردند بجز بد نامی و رسوائی وبی پروائی .

روحی تبریزی اول‌ولایتداحکاکلیق‌امریغه مشغول‌قیلور .طبعی‌یمان‌ایرماس. بو بیت انینك دورکیم :

۲۷۴ - روحی تبریزی

در آن ولایت مشغول حکاکی است . طبعش بدنیست و این بیت‌از او است :

(۱) س - ن - ه

Marfat.com
Marfat.com

از نگاه غضب آلود تو شد معلومم
که زمن گفته حدیثی بتو صاحب غرضی.

مولانا داعی

مولانا ضمیری اصفهانی اوغلیدور ، کوپ لوند و بی تعین و (گذشته ۱) ییکیت ایردی . شاعر بهمت انی کوردوک « الولدسرابیه » حدیثی انینک باشدا صحیح بولوندور وشعری هم بویانکلیغ ایرور کیم :

۲۷۵ - مولانا داعی

فرزند مولانا ضمیری اصفهانی است . جوانی بسیار بیقید و گمنام و گذشته بود . شاعر با همت تنها ویرا دیدیم و حدیث « الولد سرابیه » در بارهٔ او صدق کرده است . وشعر چنین گوید :

☼ ☼ ☼

آمدی رفت زدل صبر و قرارم بنشین [illegible]
او ستاد قدرتت ز انسان که بایست آفرید

پس از این خوی [illegible]
زخم کاری است مرا وقت شهیدی خوش باد

که تو [illegible]

میرزا محمد (امنی ۲)

[illegible]
مایل ایردی اولجه [illegible]
ایردی [illegible]
ایتمامغه ییکوردی . [illegible]

---

(۱) گذشته — [illegible]

(۲) امینی — [illegible] مرحوم محمدعلی [illegible]
خود دانشمندان آذربایجان [illegible]
سوم ذکر شده نسخه [illegible] صحیح است .
این [illegible] دانشمندان آذربایجان [illegible]
شعر [illegible] خورده است . [illegible]
تقطیع عروضی پنداشته است و حال آنکه [illegible]
مقطع است .

(۳) ک — ط

Marfat.com

۲۷۶ - میرزا محمد امنی

از اهل تبریز وشخصی ملایم وبی‌آزار است، بتقطیع خیلی مایل بود بطوری که تاج خودرا روزی یك‌مرتبه می‌پیچانید واشرافانه راه میرفت، شاعر قدیمی است و دیوانی بانمام رسانیده است، این ابیات از او است:

☆☆☆☆☆

بیماری من چون سبب پرسش او بود میمیرم ازاین غم که چرا بهترم امروز.
عشق مستولی و من بیتاب‌و آن مه مهربان
می‌دهد بیهوده ناصح هر زمان پندی دگر.
امنی حکایت شب غم عرضه کن بیمار کارت زدست‌رفت‌چه‌وقت نهفتن است.

صرفی ژولیده موی

درویش‌لیق وبی‌سروپالیغ روشیدا یوروراپردی؛ یمان درویش ایرماس ایردی.

قضادین اول درویش بیله رقیب بولدوق؛ عاقبت خواجه زاده‌لیك جوریله تاب کیلتورمایوپ بیرنحویله ترك قیلدی کیم اندین ممنون و منتدار بولدوق؛ (صرفینی ۱) اول نحوبیله آز کیشی بیلور، اسمی بامسما ایردی.

طبعی شعردا هم صحیح وسالم ایردی. بوبیت انینك دور کیم:

۲۷۷ - صرفی ژولیده موی

باوضع درویشی وبیسر وپائی راه میرفت؛ بددرویشی نبود.

قضارا باوی رقیب شدیم، عاقبت بجور خواجه‌زاده تاب نیاورده بنحوی ترکش کرد که ممنون ومنتدار شدیم، کمتر کسی صرفش‌را بدین نحو میداند، اسمش بامسما مطابق بود.

۱۸ صرفیی - ظ

Marfat.com
Marfat.com

طبع شعرش هم صحیح وسالم بود واین بیت ازاواست:

☆☆۞۞☆

چه‌دی بود که عاشق سرکوی یار گیرد
بهزار امیدواری سر رهگذار گیرد .

مولانا سلامی

دارالارشاد اردبیل‌دین‌دور. صدرالدین خان معصوم‌بیك اوغلی‌غه دستور ایردی ؛ روستایی ایچیدین زیاده تقضیم غه طالب و نزاکت‌غه راغب ایردی؛ کمال زینت‌بیله شعرا حاشیهٔ مجلس‌لاریدا باروپ شعر اوقور(ایدی۱) .

قضارا بیرکون بیرجماعت شعرا بیرله خصوصا مولانا حزینی‌جیلانی‌کیم اسمی بومختصردا مذکورایرور شاعرانه صحبت توتار ایردوق؛ کذر قیلیدا مولانا سلامی داخل بولوب ابواب دخل شعرنی مفتوح قیله باشلادی. حزینی تعجب اوزیدین آیتدی کیم : شاعرمی‌سیز ؟ سیزکاکیم دیرلار . ایتدی کیم . لی‌مشهور اماتمیزلار. جوابیدا ایتدی کیم : کستاخلیق بولماسا فلاکتینکیز قانی . اصحاب شکفته والدیلر ، مولاناء مشارالیه‌غه تفاوت قیلاالمادی ، اویانی بولمادوغیدین شعر اوقوماق باشلادی . قضارا بیر بویه آیتمیش ایردی : ابتداء بنه مولانا حزینی ایتدی کیم : بارد شعر هم سویلرسیز. حق سبحانه وتعالی جمیع نامرادلاری شعرا بیمیدین اوزبنده مصون توتسون .

بو بیت اول بیکناه بیت دور کیم .

۲۷۸ - مولانا سلامی

ازاردبیل است. وزیر پسر صدرالدین خان معصوم بیك بود و بفضیله ونزاکت بیشتر میل داشت تابروستائی باکمال آرایش درحلقه مجالس حضور می‌یافت وشعرمیخواند .

از قضا روزی باعده‌ای ازشعرابخصوص مولانا حزینی

نامش دراین تذکره مسطور است (۲) صحبت شاعرانه

مولانا سلامی داخل شد وشروع کرد بفتح باب کردن برای دخول شعر .

حزینی ازروی تعجب پرسید شما شاعرید ؟ ایشان چیست ؟ گفت که بلی

(۱) ایدی - ی - د

(۲) شاعر شماره ۲۹۳ . ص

Marfat.com
Marfat.com

بیتهای مشهوری داریم. حزینی گفت : جسارت میکنم ، پس فلاکتتان کو؟ یاران درشگفت شدند ولی بمولانای مذکور فرقی نکرد و چون خجالت نمیکشید شروع کرد بشعر خواندن . قضارا قصیده بردیه‌ای گفته بود ، باز مولانا حزینی گفت : شعر خنک هم می گوئید . خداوند جمیع نامرادان‌را اززبان شعرا نگاه دارد .

این بیت از آن بیگناه است :

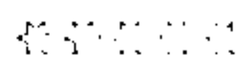

هجران بدان رسید که هرچند میدهم دل‌را بوصل مژده تسلی نمیشود.

پیر اورفیقی بارایردی، باوجود عدم موزونیت کلامی تخلص قیلورایردی . حریفلار ایکالاسی ایچون بو بیت‌نی بخشی آیتمیش ایردیلار کیم:

رفیقی داشت که باندا شتن طبع شعر « کلامی » تخلص میکرد. حریفان این بیت را در باره هردوشان خوب گفته بودند :

دو جنزند بدتر زبیر حرامی سلام کلامی کلام سلامی .

مولانا کوثری

اول هم اردبیل لیغدور . صوفی وش ودرویش نهاد کیشی ایردی. نقطهٔ مذهب هم بار ایردی ، محمود پیرولاری اول اوبی خلیفه اوقورلار ایردی ؛ کوپ بی‌سر و پالاری وادی الحاد سرگردان قیلوب ایردی. بو بیت آیینک دور کیم :

۲۷۹ ـ مولانا کوثری

او نیز از اردبیل است . صوفی‌وش و درویش‌نهاد بود. مذهب نقطوی هم داشت و پیروان محمود (۱) ویرا « خلیفه » میخواندند و بسیاری از بیسر و پایان‌را در وادی الحاد سرگردان ساخته بود . این بیت از

۱ـ مرحوم محمدعلی تربیت گوید محمود مؤسس طریقهٔ نقطویان بوده از اهل پسخان گیلان است. در تاریخ ۸۰۰ ظهور نموده ۱۷ جلد کتاب و هزار و یک رساله در نقطه و اعداد تألیف کرده است (دانشمندان آذربایجان ، ص ۳۱۰) .

Marfat.com
Marfat.com

او است :

☆☆☆☆☆

تو چنان جفا پسندی که اگر خدنك نازت
سوی دل گشاد یابد بکرشمه بازداری •

مولانا عهدی

دارالخلافهٔ بغداددین‌دور • یخشی طورلیق‌ونیکوخصال لیق کیشی دور • ئیل لار مولاناء مشار الیه بیرله مخصوص ومربوط ایردوق •

اقسام شعرنی آیتور ؛ دیوان مکمل قیلور • بوابیات انکلارنینك دور کیم :

۲۸۰ - مولانا عهدی

از اهل بغداد وشخصی خوشرفتار ونیکو خصال است. سالها باوی ارتباط داشتیم.

هرگونه شعر میگوید ودیوان باتمام میرساند . این ابیات ازاوست

☆☆☆☆☆

اگرازدشمنانم تیغ برکش قتل دشمن کن — وگراز دوستانم چارهٔ دردِدل من کن
میان دشمنان بامن حدیث دوستی کم گو — نهانی دوست باش اما بظاهر کاردشمن کن
زبزم وصل جانان عزم رفتن میکنی عهدی — مهیاشو برای جان سپردن فکر مردن کن.

صبحی ساوجی

درویش وش وریاضت کش نامرادایردی • اوقاتی شعر رهگذار ریدین کیچار ایردی • صبح و شام بیرمثقال تریاك بومیه‌اش ایردی • بویانکلیغ شعرهم آیتور کیم :

۲۸۱ - صبحی ساوجی

نامرادی درویش وش وریاضت کش بود. اوقات خودرا بشعر میگذرانید وصبح وشام یك مثقال تریاك بومیه‌اش بود. اینگونه شعر هم میگوید

Marfat.com
Marfat.com

☆☆☆☆☆

چون نی دلم از یاد تو خالی نفسی نیست — بر یاد تو می نالم و فریاد رسی نیست
از تیر غم و ناوك اندوه نترسم — من آتشم اندیشه‌ام از خار و خسی نیست.

قیدی شیرازی

طرفه خود پسند و غریب الفته جوق دور • اوردوی معلی نینك بعضی اعزه لاری سایه مرحمتی پناهیدا اوقات صرف قیلور ایردی.

طبعی شعردا یمان بارماس • بو ابیات انکا منسوب دور کیم :

۲۸۲ـ قیدی شیرازی

خود پسند و آلفته غریبی است ودر سایه مرحمت بعض اکابر اردوی معلا اوقات میگذرانید .

طبع شعرش بد نیست واین ابیات را بدو نسبت میدهند :

☆☆☆☆☆

ای قدم ننهاده هرگز از دل تنگم برون — حیرتی دارم که چون در هر دلی جا کرده‌ای.
رسیده بود از او شکوه‌ها بلب که رسید — گرشمه‌ای که دگر طاقت ادا نگذاشت
کو بمانم من و غیری بوداعش نرسد — ساربان گرم حدی باش که محمل برود.

متاع شکوه بسیار است عاشق را همان بهتر
که جز در روز بازار قیامت بار نگشاید.

کدام مرهم لطف از تو بر دل است مرا
که جانگداز تر از داغهای حسرت نیست.

سبب خنده آن لب شده تا گریهٔ من
قطرهٔ اشك بصد خون جگر میطلبم.

مولانا طالب

جیلاندین دور • هموار و پخته شاعر دور • اول ولایتدا مولاناغه سبقت توتقان شاعر غالبا کیم یوقتور • یخشی ابیاتی بار ، دیوان مرتب قیلوبدور • بو ابیات مولانانینك دور کیم :

Marfat.com
Marfat.com

۲۸۳ - مولانا طالب

از اهل گیلان است، شاعری است هموار و پخته و گویا در آن ولایت بالا تر ازوی شاعری نباشد. ابیات خوبی دارد و دیوانی ترتیب داده است. این بیتها از اوست:

☆☆☆☆☆

اجل زمحنت هستی دهد نجات مرا — که من حیات نمیخواهم و حیات مرا

چوره بسوی تو ام نیست گم شود یارب
هوس که در طلب وصل رهنمون من است.

آوارگی نصیب من دردمند شد
شادی کن ای رقیب که بختت مراد داد.

خاک بویان گذرد تا شنود بوی وفا
سگ لیلی چو سوی تربت مجنون گذرد.

دعوی عشق و جنون اهل وفا را میرسد
عاشقی میراث مجنون است ما را میرسد

گرچه طفلی عشوه ازخوبان فزون دانسته‌ای
وقت نادانی است حیرانم که چون دانسته‌ای.

ای تورا سرو از گرفتاران پا در گل یکی
غنچه‌را در دعوی عشقت زبان با دل یکی.

مولانا فروغی

دارالموحدین قزوین دین دور • طرفه کیشی دور [illegible]
نقیضین عقل و جهل (کلامدین ۱) ظاهر دور • طرفه [illegible]
هیچ کیم [illegible] اوزیکا عقل و فهمدا برابر [illegible]
هندغه ناروپ بیرار بیمه وجه معاش کیلیوردی والحال اول ولایتدا [illegible]
دکانی بار. اکثر اوقات زرخریده لارین هر نیچه بولسا [illegible]
بو غزل انینک دور کیم.

---

(۱) کلامیدین — ط

Marfat.com
Marfat.com

۲۸٤ - مولانا فروغی

از قزوین است. مرد عجیبی است واجتماع نقیضین عقل وجهل از سخنش پیداست . وعجیتر آنکه در عقل وفهم کسی را با خود مساوی وحتی ده یك خود هم نمیداند.

بهندوستان رفته مبلغی وجه معاش باخود بیاورد واکنون درولایت قزوین دکان جواهر فروشی دارد . اغلب اوقات هرچه زر خرید دارد همراه خود بر داشته بخواجه وار راه میرود.

این غزل از اوست :

☆☆☆☆☆

بیرون خرام مست وبر افکن نقاب را
سرگرم لطف ساز شهید عتاب را
پیشم چو لب بحرف گشودی حیا مکن
دستور ده زبزم خود امشب حجاب را
خو با فراق کرده ندارد مذاق وصل
راحت الم بود دل پر اضطراب را
قاصد باضطراب تمام از برم برفت
نگذاشت تا تمام نویسم جواب را
سیلاب خون زدیده فروغی چنین مبار
طوفان گرفته گیر جهان خراب را.

بو ایکی بیت هم انینك دور ، یمان آیتمایوپدور کیم :

این دو بیت هم‌ازاواست‌وبد نگفته است :

☆☆☆☆☆

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام
دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد.
گردی بدامنی ننشیند که روزگار
در عهد او ز من نکشد انتقام را.

Marfat.com
Marfat.com

سدید گیلك خوش طبع ونامراد کیشی دور . شعریدا هموارلیق بمار . بوابیات انینك دور کیم :

۲۸۵ - سدید گیلك

شخصی نامراد وخوش طبع است وشعرش همواری دارد . این بیتها ازاوست :

☆☆☆☆☆

زمان زمان زتو دور افکند زمانه مرا
جدا کند ز وصالت بصد بهانه مرا
چه کینه بود ندانم زمانه را با من
که دور ساخت از آن خاك آستانه مرا
تو وعیش با رقیبان من و جان زرشك دادن
تو بمان بعیش کز غم من دلفگار مردم

میرعزیز کمانچه استاد زیتون کیم اوزمانی نیك افلاطونی ایردی دیرلار کیم اینی سی دور . اگرچه (کاولی سرو ۱) شکل جه حریف ایردی والا کوب استعدادی بارایردی : اولا سازی خوب چالوب تصنیف لار بغلادی . ینه مقدمات کوروب هیأت ونجوم دین با خبر ایردی .

مشار الیه بیرله نیجه زمان امیرخان ترکمان ملازمیدا خواجه باش ایردوق [illegible] واسطه سی بیرله فقیر بیله نزاع قیلدی ، اراده کدورت ظاهر ولدی [illegible] جانیغه ییکوردی لار . سبب نزاع [illegible] دین صونکرا چون حق [illegible] آنی منع قلدیلار . نیجه کوندین (صونکر ۲) [illegible] قطاع الطریق میرنی اولتوردیلار . مدعیلار [illegible] عاقبت ظاهر بولدی کیم نه طریق مقبول بولمیش ایردی .

بو (بیتی ی ۳) رنکین قیلوب کوب (شهرتی ۴) [illegible]

«۱» کاولی سر — ن . کاو سرو — د
«۲» صکره — ن — د
«۳» بیتین — ط
«۴» شهرت — ط

Marfat.com
Marfat.com

۲۸۶ـ میر عزیز کمانچهٔ

گویند استاد زیتون که افلاطون عهدخود بود برادر کوچکتر اواست، اگر چه حریف درشت اندامی بود ولی استعداد زیادی داشت : اولا خوب ساز میزد وتصنیفها ساخته بود ودیگر اینکه علوم مقدماتی را دیده بود واز هیئت ونجوم اطلاع داشت.

بامشار الیه مدتی در ملازمت امیر خان ترکمان خواجه تاش بودیم ؛ بواسطه یکی از ملازمان بامن نزاع کرد و در میانه کدورتی پیداشد. خان پس از آنکه بسبب نزاع رسیدگی نمود ودید که حق بجانب فقیر است ویرا منع کرد .

چند روز بعد موقعی که عازم اصفهان بود بواسطهٔ حادثه عجیبی راهزنان اورا کشتند. مدعیان فقیررا متهم ساخته هیاهوئی راه انداختند ولی عاقبت معلوم شد که بچه طریقی کشته شده است .

این بیتش را رنگین ساخته و شهرت زیادی یافته است :

☆☆☆☆☆

غم عشق تو مهمان عزیز است بسی شیرینتر از جان عزیز است.

جنونی قالی‌پوش

قند هارلیغدور. تیز زبان وحراف جه حریفدور . موی‌سر قویوپ قالی پاره سین ایکنی کاپوشش قیلوپ یورور ایردی . باوجود بوفنایی صفت‌لیق مجالسدا آباواجدادی اسباب وتجملین اویانکلیغ تعریف قیلور ایردی کیم بیرکون بیرشاه کاسهٔ چینی ایلکیمدین توشوپ شکست تاپدی، صداسی قولافومغه‌زیاده خوش کیلدی ، اللی آلتمیش شاه کاسه‌نی عمدا سالوپ سیندور دوم کیم شاید اویانکلیغ صدا ایشیتکای مین ایشیتمادوم. خرکس مآب حریفلار اویانکلیغ یالغانی کیم اکر بیر پادشاهزاده آیتسا قبول قیلماق بولماس اول کشیدین قبول قیلوپ انینك بیمه مأدبانه سلوك قیلور ایردیلار.

باوجود عدم وقوف کیمیا اظهاری بیر له کوپ کیشی‌نی سرکردان قیلوپ اوزیکا مضیع قیلوپ ایردی. مولانا هلاکی همدانی علیه‌الرحمه‌دین استماع قیلدوم کیم اول

Marfat.com
Marfat.com

بیگیت لیك وحسنی زمانیدا هم قندهاردا بویانگلیغ بی‌سروپا و(پی ۱) مضایقه یاران بیرله مخصوص ومربوط یورور ایردی. العهدة علی الراوی.

بهمه حال طبعی یمان ایرماس. آیتورکیم بواشعار مینیم دور. بویانکلیغ شعر هم آنینك بولسا بولورکیم:

۲۸۷ - جنونی قالی‌پوش

از قندهار است. حریفی است تیززبان وحراف، موی‌سر گذاشته وگلیم پاره پوشیده راه میرفت.

بااین وضع درویشی در مجالس از اسباب وتجملات نیاگان خود سخن میراند ومیگفت روزی یك شاهکاسه چینی از دستم افتاد وشکست وصدای آن گوشم را چنان بنواخت که پنجاه شصت شاه‌کاسه دیگر عمدا برزمین انداخته شکستم تاشاید بازهم چنان صدائی بشنوم ولی نشنیدم. حریفان احمق نیز چنین دروغی را که از پادشاهزاده‌ای نمیتوان قبول کرد از او باور میکردند وباوی مؤدبانه رفتار مینمودند.

با اینکه از کیمیا خبری نداشت ادعای کیمیاگری کرده عده زیادی را سرگردان ومطیع خود ساخته بود. از مولانا هلاکی همدانی علیه‌الرحمه شنیده که میگفت مشارالیه در عنفوان جوانی وجمالش نیز در قندهار با [illegible] یاران بی‌سروپا ارتباط داشت وبا آنان راه میرفت. العهدة علی الراوی.

بهر حال طبعش بدنیست، این اشعار را بخودش نسبت میدهد [illegible] شعری هم شاید که از او باشد:

[illegible]

با غمزه‌ات از تیغ بلا یاد [illegible] [illegible]

تا صدق محبت نکند جذب دلی را [illegible]

جذبه شوق زلیخا داشت یوسف را اسیر [illegible]

«۱» پی - ن - د

Marfat.com
Marfat.com

مولانا حقیری

تبریزلیغدور ، مویینه دوزدور ، درویش انهاد وبی آزار کیشی دور. کهنه شاعردور ، شعری هم همواردور . بو اشعار انینك دورکیم :

۲۸۸ - مولانا حقیری

از تبریز است و بمویینه دوزی اشتغال دارد . شخصی درویش نهاد و بی آزار است.

خودش شاعر قدیمی‌وشعرش هموار است . این اشعار از اواست:

☆☆☆☆☆

مهربان بودی بمن هرروز از روزی دگر
باعث نا مهر بانیها در این ایام چیست.

بسکه چو باد آمدم سوی تو کوه غم بدل
در نظرت شدم سبك بردلت آمدم گران .

تا گرفتارم بدرد عشق وقت من خوش است
وقت آنکس خوش که بنیاد گرفتاری نهاد.

حسن مخلصی

آذربایجاندا (پنیس ۱) آتلیغ قصبه دین دور . قبای فتح بیتیب و ترتیب بیرمك بیله اوفات کیچورور ایردی . غالبا کیم میرزا محمد وزیرا یچون بیرقبای فتح‌آراسنه قیلوپ بر کذار قیلور ، اویانکلیغ کیم کیراك رعایت کورماس ، بو قضیه‌ی آیتوپ بیاورور کیم :

۲۸۹ - حسن مخلصی

از قصبه موسوم به « پنیس » آذربایجان است . اوقات خودرا بنوشتن و ترتیب دادن قبای فتح میگذرانید .

گویا برای میرزا محمد وزیر قبای فتحی ترتیب میدهد ولی چنانکه

۱ - پنیس - ی ، پنیس - ه

Marfat.com
Marfat.com

میبایست مکافات نمی‌بیند و لذا این قطعه را گفته بدو میفرستند :

☆☆☆☆☆

جامهٔ فتح را چو قیمت نیست — حسن مخلصی (پیپیسی ۱)
بعداز این بهر(امردآن۲) باید — بند تنبان فتح بنویسی .

وفائی اصفهانی

هرزه گرد و بی سر و پا حریف دور . اوزین شاعر قرار بیروپ شاعرانه یورور . شعری بویانکلیغ تور بیم :

۲۹۰ - وفائی اصفهانی

حریفی هرزه گرد و بیسرو پا است . خودراشاعرساخته‌شاعرانه‌راه‌میرود و شعرش چنین است :

☆☆☆☆☆

گاهی‌قدم بپرسش بیمار خویش نه — هرگز میان‌ما و تو رسم اینچنین نبود
حذر ز تیر اجابت قرین خسته دلان — که بی اثر گذرد از خانهٔ کمان نکند
زین یکدمه هجران چه کنی ناله وفائی — خاموش نشین این همه فریاد ندارد

خواجه نصیر

خواجه محمود بیک همدانی اوغلی دور کیم حسب و نسب بیرله اول ولایتدامماراایردیلار . خواجه‌محمود [illegible] فاضل و خوش‌سلیقه کیشی ایردی . اوغلی هم [illegible] (مقامغه ۳) بیتمیش ایردی . روزگار حوادثیدین [illegible] بولدی . شعری هم بویانکلیغ ایردی کیم :

۲۹۱ - خواجه نصیر

---

۱ - ابلیسی - د
۲ - امردان - ن - د
۳ - مقامیغه - ط

Marfat.com
Marfat.com

فرزند خواجه محمود بیك همدانی است که از حیث حسب و نسب در آن ولایت ممتاز بودند . خواجه محمود بیك مردی بسیار فاضل و خوش سلیقه بود ؛ پسرش نیز مقام « الولدسرابیه » را داشت ، از حوادث روزگار ترك وطن گفته در هندوستان متوطن گردید و شعر چنین میگفت :

☆☆☆☆☆

شدم مستغرق دریای عشقت آشنایی کو که گیرد دست من تادست و پایی میتوانم زد.
گدای خاك نشینم نشسته بر سر کویت بدولت غم تو پادشاه روی زمینم .

مولانا حزینی

کیلاندین دور • پاك اعتقاد کیشی ایردی ، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مدحیدا کوپ قصیده آیتوپدور.

بو بت او جمله‌دین دور کیم :

۲۹۲ - مولانا حزینی

ازاهالی گیلان است . مردی خوش عقیده بودودرمدح حضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام قصاید زیادی سروده واین بیت از آنهاست :

☆☆☆☆☆

خون حرام آمد ولی خون عدوی مرتضا
گرهمه خون پسر باشد چوشیر مادر است•

فسونی

نامراد وخلیق بیکیت دور . کوپ حالتی بار• کونکلی نینك عذرخواه لیغی بیانیدا بو بیتی زیاده دردمندانه‌واقع بولوپدور کیم:

۲۹۳ - فسونی

جوانی است نامراد وخلیق وخیلی حالت دارد . این بیت را در بیان عذر خواهی ازدل خویش بسیار دردمندانه گفته است :

Marfat.com
Marfat.com

☆☆☆☆☆

کردم نکرده باشمت ای دل ز گریه منع　　مسکین ز گریه این همه خود را چه میکشی.

شراری همدانی

آدمی زاده دور ، مولانا رشکی قرنداشیدر . اول هم علاقه بندلیغ فنیدا یمان ایرماس ، موزون هم یار . بو ابیات اول آدمی زاده نینك دور کیم :

۲۹۴ـ شراری همدانی

آدمیزاده و برادر مولانا رشکی است . او نیز در فن علاقه بندی بد نیست وموزون هم هست . این ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆

شوقم عنان گرفته بسوی تو آمدم　　خونم گرفته بر سر کوی تو آمدم
ای گل شکفته باش زمانی که با توام　　در گلستان دهر ببوی تو آمدم.
ما شعله فروشیم ز داغ تو همیشه　　پیمانه پرستیم بیاد تو چو شیشه
هر نالهٔ من دشمن صد کوه گران است　　آنجا که فتد کار بهمراهی تیشه

قاضی لنك

مراغه‌دین دور . طرفه بیقید ولاابالی حریف دور . اعرجی تخلص قیلور . کیشی نینك ایاغی بولسا بولماس ایردی ، وردو اوباشلاری بیرله دایم الاوقات مست و پریشان یورور ایردی . بو یا نکلیغ شعر بیرله هیچ کیشی بی قبول قیله الماس ایردی کیم :

۲۹۵ ـ قاضی لنك

((اعرجی))

از مراغه است . حریفی است بسیار بیقید ولاابالی و « اعرجی » تخلص میکند اگر پا داشت نمیشد ، با اوباش اردو همیشه مست و پریشان راه میرفت . با چنین شعری کسی را هم قبول ندارد :

Marfat.com
Marfat.com

☆☆☆☆☆

بیر سرو قد لاله عذاریم بار دور　　بیر تازه نهال جویباریم بار دور
قربان اولایم باشینه بیر کز دیمادی　　بیر غمزدهٔ سینه فکاریم بار دور .

(سیری ۱) استرابادی

اوز ولایتیدا بسمه چی‌لیغ غه مشغول ایردی . دیوان اهلی اطلاقی دست اندازی دین ئیلدا بیر کرت اوردوی معلی‌غه کیلوپ پروانچه حصولی ایچون متردد بولور ایردی ؛ شاه جنت مکان تشیع محبتی دین ارادسیغه موافق حکم‌لار شفقت قیلور ایردیلار ، استراباد اهلی هم بو جهتدین مولاناغه رعایت لار قیلور ایردیلار .

بو ایکی بیت انینك دور کیم :

۲۹۶-سیری استرابادی

در ولایت خود بسمه‌چی بود . از دست اندازی اهل دیوان برای تحصیل پروانه سالی یکمرتبه باردوی معلامیآمد وشاه مرحوم بعلت تشیع دوستی حکمهائی که مشارالیه میخواست بدو اعطاء میکرد ؛ اهل استر آباد نیز بدین مناسبت ویرا مراعات میکردند . این دوبیت ازاوست :

☆☆☆☆☆

از سگان تو جدایی زوفاداری نیست　　ترك ارباب وفا قاعده یاری نیست
زخم کاری و من از لذت تیغت گویم　　کارم از تیغ دگر ساز که این کاری نیست.

تابعی دماوندی

اول سرزمین نینك بزرك زاده لاریدین دور ؛ خالی از صفایی هم ایرماس . یخشی طبعلیق دور ؛ هنوز ابتداء نشو و نماسی ایرور ، ان‌شاءالله تعالی ارادسیغه موفق بولغای . بو بیت انینك دور کیم :

۲۹۷-تابعی دماوندی

از بزرك زادگان دماوند است و خالی از صفانیست . طبع خوبی دارد و

(۱) سیری - ن

Marfat.com
Marfat.com

تازه نشو ونما کرده است ؛ خدا موفقش کند . این بیت از اوست :

☆☆☆☆☆

ما هوس را بامتاع درد سودا کرده‌ایم آرزو را راه خواهش نیست در بازار ما.

صنعتی مشهد مقدس دا بولور ایردی ؛ قالب تراشلیق صنعتی بیله مشهور دور . (گذشته ۱) و فدوی کیشی دور ؛ طبعی هم شعردا یمان ابرماس . بوابیات آنینک دور کیم :

۲۹۸ - صنعتی

در مشهد مقدس اقامت میکرد و بصنعت قالب تراشی شهرت دارد . شخصی گذشته وفداکار است وطبع شعرش هم بد نیست . این بیتها از اوست :

☆☆☆☆☆

ربوده صبرم از دل دلبری در آن رعنایی که لعل او نمکدانی بود بر خوان رعنایی
سر آن فتنه‌جو گردم که با آن ناز و استغنا خدا داداست او را آنچه هست امکان رعنایی
بلطفم گرم سودای محبت کن که خوبانرا متاع مهر باشد رونق دکان رعنایی
سراپا ناز و رعنائی است شوخ دلفریب من چنین نازک نهالی نیست در بستان رعنایی
بغمزه کرده تاراج شکیب صنعتی آن شوخ که چون او شهسواری نیست در میدان رعنایی
نظر بسوی من آن چشم فتنه گر نکند اگر هلاک شوم از غمش [illegible]
بحشر اگر نکشد جذب شوق بیرونش ز خاک کشتهٔ عشق [illegible]
بغیر بگذری و ننگری بجانب من کسی جفا [illegible]
(بجور ۲) یار خوشم صنعتی ولی ترسم که خوشدلم [illegible]
من دانم و دلم که بجانم چه میکشد آن [illegible]

فرقی هروی شاعر [illegible] واهل کیشی دور [illegible]
طبعی هم [illegible] دور . [illegible]

(۱) گذشته - ن
(۲) بجور - پ - د

Marfat.com
Marfat.com

۲۹۹ ـ فرقی هروی

شخصی شاعرپیشه و اهل است ومجموعات زیادی داری ، طبعش هم‌خوب است واین ابیاترا بدونسبت میدهند :

☆☆☆☆☆

بهار عیش و طرب خرم از محبت ما است
که زهر خوردهٔ عشقیم و مرگ راحت ماست
شب وصال تو پروانه سان بسوزد اگر
فرشته پر زند آنجا که شمع خلوت ماست
جنون نگر که چوطغیان نماید آتش رشك
هزار برق بلا یك شرار غیرت ما است .

مولانا نثری

کیلاندین‌دور . قصه‌نی کوپ کرم ومرصع اوقورایردی. فاما زیاده زیاده (سر ۱) وبداعتقاد کیشی ایردی؛ ملحدانه کلمات لارکوپ آندین باش اورارایردی. غالباکیم‌اعتمادی شآمتیدین مختار سلطان شرف‌الدین اوغلی ایلکیدا نابود بولدی. بهر حال بوابیات ایمدك دورکیم :

۳۰۰ ـ مولانا نثری

از گیلان است. قصه‌را خیلی باحرارت و خوب میخواند ولی شخصی بسیار بسیار بدعقیده بود وسخنان ملحدانه از وی سرمیزد. گویا از شآمت بداعتقادیش بود که بدست پسر مختار سلطان شرف‌الدین نابود گردید . بهر حال این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

Marfat.com
Marfat.com

همه شب رهزن خواب دو جهانم که بخواب
نرود طفل خیال تو در آغوش کسی .
فتنه هر جا هست گاهی چشم برهم می‌نهد
فتنهٔ چشم ترا نازم که هیچش خواب نیست .

دوائی

سبزوار لیغدور ، افتاده وخلیق کیشی‌دور . بوست آ[illegible] دور کیم ؛

۳۰۱ - دوائی

از اهالی سبزوار و شخصی افتاده و خلیق است . این بیت از او است :

☆☆☆☆☆

مرغ دلم که از همه خوبان رمیده بود
صید تو گشته بود [illegible]

حافظ حاجی بیک

باوجود قزوینی لیغ قبول عامه‌سی [illegible]
موزون هم بار . بومطلع اینک دور کیم

۳۰۲ - حافظ حاجی بیک

بااینکه قزوینی است مقبول عامه است . خوانده [illegible] موزون هم هست . این مطلع ازاواست :

☆☆☆☆☆

ما با تو خورده‌ایم می و بی و کی خوریم
چون جگر خوریم اگر بی تو می‌خوریم .

Marfat.com
Marfat.com

مولانا شمسی

دارالخلافهٔ بغداددین‌دور ؛ شیعهٔ متعصب‌دور . کوپ‌شعری بار ؛ بوقطعه (۱) خوش طبعانه آیتوپدور کیم :

۳۰۳ ـ مولانا شمسی

ازاهل بغداد و شیعهٔ متعصب است. شعر زیاد دارد واین قطعه‌را خوش طبعانه گفته است :

☆☆✿☆☆

گرچنین‌صابون پیاپی آید ازشهر حلب ضامن‌صابون‌ازاینجاخیمه بیرون میزند
هرکه‌مستاجرشودامسال صابون‌خانه‌را ریش کونی‌میزند یاجامه صابون‌میزند.

گرمی

بروجرد آتلیق قصبه دیندور کیم همه‌دان تابعی دور. مولانا واقعا کیم کرم اختلاط و مضحک کیشی‌دور . بو مطلع آنینک دور کیم :

۳۰۴ - گرمی

از قصبهٔ موسوم به «بروجرد» است که تابع همدان میباشد . درواقع مولانا شخصی شوخ‌وگرم آمیزش است . این مطلع از اوست:

☆☆✿☆☆

دل بیقرار دارد گله بی نهایت از تو شده‌وقت آنکه آید بزبان شکایت از تو .

زلالی کیلانی

یمان کیشی ایرماس . بو بیت آنینک دور کیم :

---

(۱) [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

۳۰۵-زلالی گیلانی

بد آدمی نیست. این بیت از اوست:

☆☆☆☆☆

میا بسوی مزار شهید خود با غیر اگرچه رفته روانش نرفته غیرت از او.

رفیقی(۱)

طرفه بیقید ولاابالی کیشی ایردی؛ اویانکلنغ دلیر قمارباز وصاحب مذاق کورمادوك؛ بیحیاوبی ادب هم یار ایردی. استادمیر میرصنعی علیه‌الرحمه دین استماع ایتدوم کیم: بیرکون رفیقی وثاقیمغه کیلوب امیر خسرو دیوان بی ادبانه آچوب آیتدی کیم: هرنیمه کیلسا جواب آیتور مین. قضا دین بو غزل کیلدی کیم:

---

۳۰۶ - رفیقی

آدمی بسیار بیقید و لاابالی بود؛ چنان قمارباز دلیر و صاحب ذوق تاکنون ندیدیم؛ بیحیا و بی ادب هم بود. از استاد میر صنعی علیه‌الرحمه شنیدم که میگفت: روزی رفیقی بمنزلم آمده دیوان امیر خسرو را بی ادبانه باز کرد و گفت هرچه بیاید جواب خواهم داد. اتفاقا این غزل آمد

☆☆☆☆☆

برو صبا و سلامی بآستانش رسان بکاخ و منظر و ایوان و [illegible]

مولانا مذکور تمسخر بیله آیتدی کیم [illegible]

کیجه‌سی در دریای معنوی امیر خسرودهلوی علیه‌الرحمه [illegible]

آیتور کیم: «ای نامرد، [illegible] حسن مصنعی [illegible]

هراسان هم اول کیجه اوزین [illegible]

[illegible] بولمیس ایردی کیم اوتکان [illegible]

---

(۱) [illegible]

Marfat.com
Marfat.com

مدعا مفهوم بولدوقدین صونکرا آچوپ اول حسن مطلعنی مطالعه (آیندوك ۱) ، بو ایردی کیم :

باستهزا گفت : « بارك‌الله میر ، خوب فرمودید ». شب امیر خسرو را در خواب دید که میگفت : « نا مرد ، چرا حسن مطلع‌را نخواندی ؟» مولانا سراسیمه و هراسان همان شب خود را بما رسانید و چنان از حربه آن بزرگوار بد هشت افتاده بود که رؤیای گذشته را نمیتوانست بیان کند . پس‌از آنکه بزحمت زیاد قضیه معلوم شد دیوان را باز کردیم و دیدیم که آن حسن مطلع این است:

☆☆☆☆☆

مرده‌ای که زند طعنه بردم گرمم ز آه‌ونالهٔ من‌آتشی بجانش رسان .

و مولانا رفیقی شعری بویانکایغ ایردی کیم :

و شعر مولانا رفیقی چنین بود :

☆☆☆☆☆

ز زخم تیغ بود بر جبین رفیقی را نشان بندگی یار بر جبین دارد .

مولانا غباری

اول هم دارالعبادهٔ یزددین دور . خوش محاوره بیکیت دور ؛ غبار خطنی یخشی یعتار ایردی. بو مطلع انینك‌دور کیم :

۲۰۷ - مولانا غباری

او نیز از یزد است. جوانی است خوش‌صحبت و خط غبار را خوب مینوشت . این مطلع از او است

☆☆☆☆☆

غبار خط شکرستان لعل یار گرفت دهان که چشمهٔ خورشید را عبار گرفت.

« ۱ » ایندوك ـ ط

Marfat.com
Marfat.com

مولانا (خلقی ۱)

دیرلار کیم مشهدلیغدور . رندو و نامراد کیشی دور ؛ طبعی یمان ایرمس . بوابیات انینک دور کیم :

۳۰۸ - مولانا خلقی

گویند از مشهد است . مردی رند و نامراد است و طبعش بد نیست . این بیتها از او است :

☆☆☆☆☆

ندارم از غم خود بیم چندانی ازآن ترسم
که زور آرد غمت خوشحالی ازعالم براندازد.
زنهار قتل اهل محبت روا مدار هرچند ازتو کس طلب خون نمیکند.
چو بیقدری درآن کو یکدوروز آنجا مرو خلقی
که استغنای عشق گاهگاهی خوب میباشد.

محمد (حسین ۲) زینتی

مشهد مقدس دین دور . آرمیده و هموار کیشی دور ، بنالیق و معمارلیق فنیدا نادرالزمان دور . چون کوب درویش نهاددور اشعاری درویشانه کیلور . تاریخنی زیاده بخشی آنور . بورباعیلار اول استادنینک دور کیم :

۳۰۹ - محمدحسین زینتی

ازاهل مشهد و شخصی آرمیده وهموار است ودرفن بنائی ... نادر زمان خود میباشد. چون خیلی درویش نهاد است اشعارش درویشانه میباشد. تاریخرا بسیار خوب میگوید و این رباعیها ازاو است

☆☆☆☆☆

۱ - در نسخهٔ ... کلمه ... خلقی ... بضم خاء حرکه گذاری شده است.
۲ - حسینی - ن

Marfat.com
Marfat.com

ای دوست شکست توبه‌های من مست — زانرو است که صورت قبول تو نبست
از راه کرم قبول کن توبهٔ من — کان توبه که شد قبول دیگر نشکست.

دم پیش کسی ز غمم نمی‌باید زد — داد از ستم الم نمی‌باید زد
این درد بهیچکس نمی‌باید گفت — میباید مرد و دم نمی‌باید زد.

بی‌راحت نیست گریه‌های دل شب — زانرو که اثر کند دعای دل شب
بسیار اگرچه صبح صادق بصفا است — اما نرسد بآن صفای دل شب.

میرزا محمد امین

همدان ولایتی توی اتلیغ قصبه نینک کلانترزاده‌سیدور. بخشی‌جه روستایی‌دور، خیلی نزاکتی بار. غالبا کیم صاحب حسن هم بارایرمیش‌لار.

طبعیدا روانلیق‌بار. بوابیات اینک‌دور کیم:

۳۱۰ - میرزا محمد امین

کلانترزاده قصبه «توی» ازولایت همدان است. روستائی خوبی است، خیلی نزاکت دارد وگویا صاحبجمال هم بوده است.

طبعش روانی دارد و این ابیات ازاواست:

☆☆☆☆☆

امشب که یار بر سر لطف و عنایت است
ای ناله گرم باش که وقت سرایت است.

آنکه مرگم را بجان میخواست ازجورت کنون
رحم برمن میکند بی‌اعتباری را ببین.

امشب ز نوید وصل یاری که مپرس — بودم مشغول انتظاری که مپرس
القصه که دوش تا سحر تا چشم — نومیدی وعده کردکاری که مپرس.

مظفر بیک رنگرز

دارالامان کرمان دین‌دور. کاسب ومهربان کیشی دور. بخشی بخته شاعر دور. ورباعی‌سی بیک کوپ شهرتی بارکیم:

۳۱۱ - مظفر بیک رنگرز

Marfat.com
Marfat.com

از اهل کرمان وشخصی کاسب ومهربان است، شاعر بسیار پخته ایست واین رباعیش خیلی شهرت دارد :

☆☆☆☆☆

افسوس که همدمان مونس رفتند یاران موافق مهندس رفتند
آنها که بهم نشسته بودیم مدام هر یك ببهانه‌ای ز مجلس رفتند.

ابوالوفای قلندر

اول هم کرمان ایغدور ، قدوةالعارفین شاه نعمةالله ولی قدس سره‌العزیز درویشلاری دیندور. موزون دور. بومطلعی غه اوزی کوپ معتقد ایردیکم :

۳۱۲ - ابوالوفای قلندر

او نیز از اهل کرمان و ازدراویش شاه نعمت الله ولی است موزون است وباین مطلع خود خیلی عقیده داشت :

☆☆☆☆☆

منم که شهره شهرم زماه تاماهی ابوالوفای وفادار نعمة اللهی

مردمی کاشی

مردمزاده دور ، یمن کیشی ایرماس. واسوختهلیق اظهاری بیله خواجه‌زاده‌سین رام قیلدوغی بیانیدا بو (بیتی ۱) بخشی آیتوپدور کیم:

۳۱۳ - مردمی کاشی

مردمزاده است و بدآدمی نیست بیت زیر را در بیان [illegible] زاده خود بوسیله اظهار واسوختگی خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

کردم از حیله وارسنگیش رام خود ساعتی صبر کن ای دل که طپیدن رود است

(۱) [illegible]

Marfat.com

مولانا (مجدی ۱)

همدانلیغ دور ، خراساندا نشو ونما تاپدی. شاعرانه وضعی بار ، مقدمات هم کوروپدور . بو ابیات انینك دور کیم :

۳۱٤ - مولانا مجدی

همدانی است ودر خراسان نشو ونما یافته است . وضع شاعرانه‌ای دارد ومقدمات هم دیده است. این ابیات از اوست :

☆☆☆❁❁

مشاطه بهار که گل را جمیله ساخت بهر غزلسرائی بلبل وسیله ساخت .
مجنون وعشق تهمت محض است زانکه او تاب ستم نداشت جنون را وسیله ساخت.
اگر ازشکوه خموشم زشکیبائی نیست عشق عصمت طلبم راسررسوائی نیست .
شوقم آورد دلیرانه بمزمی که بود هوس از بیم حیا پای بدامان آنجا.

نازکی نهاوندی

طرفه بدیهه‌سی تند شاعر ایردی. طرفه راق بو کیم آلتمیش بیر کتاب تصنیف قیلوپدور ، بیر بیتی مشهور بولمادی . بو رباعی سین شهرت بیرورایردی ،آنینك هم مضمونیدا دغدغه‌بار. چون اسمیغه مناسبتی بار اوزیکا خوب کیلور. بهر حال رباعی بودور کیم:

۳۱۵ - نازکی نهاوندی

عجب شاعری تند بدیهه بود وعجبتر آنکه شصت ویك جلد کتاب تصنیف کرده ولی یك بیت از آنها مشهور نشده است . اگرچه این رباعی راشهرت میداد ولی مضمون آن هم خالی از اشکال نیست ؛ چون بانام خود مناسبتی دارد بدین جهت از آن خوشش میآید. بهر حال رباعی این است :

☆☆❁☆☆

دردل چو خیالت ای سمنبر گردد صد عیش نهان مرا میسر گردد
بر پای تو چشم تر نمالم ترسم پای تو زعین نازکی تر گردد

۱۰ - نادری - ۵

Marfat.com
Marfat.com

(اگر ۱) مولانا بورباعی دین ایکی معنا قرار بیرماك تیلار والا بیرمعنی دین زیاده یوقتور .

اگر چه مشارالیه ازاین رباعی دومعنی قصد میکند ولی بیش ازیك معنی ندارد.

☆☆☆☆☆

مولانا وجهی

اصفهانلیغ دور ، طالب علم وصوفی مشرب کیشی دور ، اقسام شعردین رباعی بیله سرراست ایرور . بورباعیلار آتینك دور کیم :

۳۱۶ ـ مولاناوجهی

ازاهل اصفهان وطالب علم وصوفی مشرب است . از اقسام شعر بیشتر برباعی میپردازد واین رباعیها از اوست :

☆☆☆☆☆

میگفتم عشق و میدانستم چیست — میگفتم یار و میدانستم کیست
گر یار این است کی توان بی او بود — ور عشق اینست چون تو (۲) ور نیست
دی پیر مغان آتش صحبت افروخت — ایمان مرا دید و دلش بر من سوخت
از دامن کفر رقعه واری ببرید — آورد و بسر آستین ایمانم دوخت
بر صفحه خوبی تو افشان نمك — شوری ز تبسم تو در (خالدن ۳) نمك
این طرفه که در کام نمك ریزد آب — لعل تو که آتش زده در جان نمك

مولانا حامدی

عالیا کیم دارالموحدین قزوین دین دور . [illegible]
آیتور . اولجه بلند پرواز ومغرور ایرور [illegible]
تکلف بیله قیون قیلور . خالق الکلام [illegible]

(خالدن ٤) اوز پناهیدا اسراسون .

بوابیات اول بابای عالم تینك دور کیم :

---

(۱) اگر چه ـ ط
(۲) بی ـ ن ـ د
(۳) کان ـ د
(۴) خالدن ـ ط

Marfat.com
Marfat.com

۲۱۷ - مولانا حامدی

گویا قزوینی است. هرقسم شعر میگوید وچنان بلند پرواز وخود پسند است که امیر خسرو را بزحمت قبول دارد؛ خدا همه شاعران را ازاین حال در امان خود نگاه دارد .

این بیتها از اوست : ☆☆☆☆☆

بجلوه ای زبرم آن پری روان گردید — که آب حسرتم اندردهان جان گردید
زمانه داشت زمن کینه نهان در دل — چو مبتلای توام دید مهربان گردید.

مولانا سحابی

تفرید و تجرید لباسیدا عتبات عالیاتدا خصوصا نجفدا متوطن بولورایردی. اون یدی ییل اول آستانهدا اویانکلیغ ریاضت ریائی ییله سلوك قیلور ایردی کیم اکثر خدام و زوار معتقد و مریدی ایردیلار. چون اول حالتی زراقانه ایردی بنده عتبات غه بارغاندا بیر نیچه قباحت نفسانی بلکه شیطانی اول حریف دین (ظاهر ۱) بولا باشلادی کیم معتقدلاری بالتمام منکر بولدیلار. بنه اول طریق ییله سلوك قیلور کیم غالبا اول قباحتلارنی اول قیلمایوپدور.

بهمه حال ظاهری درویشانه ایرور ؛ آیتور کیم بو رباعی مینیم دور کیم :

۲۱۸ - مولانا سحابی

درکسوه تفرید و تجرید در عتبات عالیات و بخصوص در نجف اقامت داشت. مدت هفده سال درآن آستانه چنان بریاضت ریاکارانه رفتارمیکرد که اکثر خدام وزواررا مریدخود ساخته‌بود. چون این حالت وی‌مزورانه بود موقعی که بنده بعتبات مشرف شدم چند عمل زشت نفسانی و بلکه شیطانی ازآن حریف سرزد که در نتیجه مریدانش همه منکر گشتند .

---

۱ ظاهر ـ ط

Marfat.com
Marfat.com

هنوز هم برهمان طریق رفتار میکند مثل اینکه صاحب آن اعمال شنیع او نبوده است.

بهر حال ظاهر وی درویشانه است و میگوید این رباعی را من گفته‌ام:

☆☆☆☆☆

یك لحظه چراغ آرزوها پف کن — قطع نظر از جمال هر یوسف کن
انگشتی از ازاین شهد بکامت برسان — درلذت اگر محو نگردی تف کن.

قاضی وافی

دارالسلطنه تبریزدین‌دور. کوپ رند و لاابالی ییکیت ایردی، تمام عمر اوقاتی عاشق‌لیق بیله کیچار ایردی. دیرلار کیم بیر ظالم معشوق ایلکیدا مقتول بولدی. بو (ابیات ۱) اول مظلوم‌نینك دور کیم:

۲۱۹ - قاضی وافی

از اهل تبریز است. جوانی بود بسیار رند و لاابالی و تمام عمر خود را بعاشقی می‌گذرانید. گویند بدست معشوق ستمکاری کشته شد. این بیت از او است:

[illegible]

جسمی همدانی

مولانا هلاکی همدانی [illegible]
دور و الا [illegible]
هلاکی و [illegible]
همدانیدا [illegible]
بو اوخوردا غریب رسوایلیق‌لار [illegible]
جمیع آدمی‌زاده‌لارینی [illegible]
باوجود [illegible]

۲۲۰ - جسمی همدانی

Marfat.com
Marfat.com

شاگرد مولاناهلاکی همدانی است. گرچه آدمی‌زاده است ولی نامرادی بسیار بیقید و لاابالی و مغلم پسند است؛ مولانا هلاکی این تخلص را بجا بوی داده است.

درهمدان دکان ابریشم فروشی داشت، سود وسرمایه‌اش‌را ازدست‌داد؛ اکنون افتضاحات عجیبی بسرش آمده وبمیان دوری افتاده است، خداوند همه‌را درپناه عصمت خود نگاه دارد.

باوجود لوندی وآلودگی چنین شعری هم میگوید:

☆☆☆☆☆

آن رند می‌کشم که برافلاک قدسیان سوگند میخورند بدامان پاک من.
آن تنگ مشرب حریفم من که بهر مستیم
از زبان ساقی خود نام می بردن بس است.
وقت نماز فوت شد ای گربهٔ صبوح
خون دلی بیار که مستان وضو کنند.

(خوفی[1] همدانی)

فقیر کیشی‌دور، سیاف لیغدین اوقات کیچورور. باوجود ملامت رقیب عاشق‌لیق زهرمار قیلور. بویانکلیغ شعرهم آیتورکیم:

۳۲۱ - خوفی همدانی

مرد فقیری است وبشمشیرگری‌ی‌اوقات می‌گذراند. باوجود ملازمت رقیب عاشقی زهرمار میکند وشعرش چنین است:

☆☆☆☆☆

انتظار از بیم نومیدی دلمرا پاک سوخت
همچنان امیدوار از وعده یارم هنوز.

«۱» چونی - د

Marfat.com
Marfat.com

باذلی ساوجی

زیاده افتاده و کم‌آزار کیشی‌دور ، نستعلیق‌نی یمان بتیماس. اول مقدار متهور ودلیر ایرور کیم تون و کون‌تیشی آزاری‌دین بیقرار و ناشکیب ایردی ، مکرر بو کمینه‌نی حجام لیق دستگاهیغه ایلتوب کیلتوردی تیشی اخراجیغه قرار قیله آلمادی. بیر کون‌ایل‌لارین رست طوتوب ایکی تیشین اخراج قیلدوم. حقیقتا بویانکلیغ شعر آبندوغی‌نیك مکافاتی ایردی کیم :

۳۲۲ - باذلی ساوجی

مردی بسیار افتاده و کم‌آزار است و نستعلیق‌را بد نمی‌نویسد. چنان بیباك و دلیر است که وقتی شب وروز ازدرد دندان بیقرار بود ، چندبار مرا بدستگاه حجامی آورد ونتوانست بکشیدن دندان قرار بدهد. بالاخره روزی دستهایش‌را محکم گرفتم و دودندانش‌را کشیدم. وآن مکافات‌چنین شعر گفتنش بود :

☆☆☆☆☆

دور از بزم وصالت می‌کند در بزم غم
برق آهم خانه سوزی در اشکم گوهری
کرد اگر تاراج‌دین و دل بافسون غمزه‌اش
باذلی آن غمزه‌را عادت بود غارتگری .

بیکسی شیرازی

کهنه شاعردور. مولانا غزالی مشهدی شیرازی‌ده‌یارغاندا ارباب نظم امتحان قیله الماق ایچون بیرغزل طرح قیلوب غزالی هجویدا بوقطعه‌سی کوب مشهور بولدی

۳۲۳ - بیکسی شیرازی

شاعر قدیمی است. وقتی که مولانا غزالی مشهدی‌شیراز میآید شعرا برای امتحان غزلی طرح می‌کنند. درهجو غزالی این قطعه بیکسی خیلی

Marfat.com

مشهور شد :

☆☆☆☆☆

غزالی آن سخن پرداز کاندر شاعری خودرا
چنان داند که شاگردند خاقانی و سلمانش
بشیراز آمد و ناگاه شعری در میان افتاد
برای امتحان تکلیف می کردند یارانش
بهانه درد دندان کرد و درمانش بود کندن
اگر خواهد که گوید شعر باید کند دندانش .

(حریفی [1])
ساوجی

یمان شاعر ایماس . تیلین قطع قیلمیشلار ایردی (نه [2]) تکلم قیلور ایردی . چون اعتقادیدا فتور بار ایردی اول سوزنی کرامات غه قرار بیروب ایردی . بو اشعار نینك کوپ شهرتی بار کیم :

۲۲٤ - حریفی ساوجی

بد شاعری نیست . زبانش را بریده بودند باز حرف میزد و چون اعتقادش سست بود آن سخن را بکرامت حمل می کرد . این اشعارش خیلی شهرت دارد :

☆☆☆☆☆

بر برافروخته قامت رسید — فتنهٔ ارباب سلامت رسید
میرسد آن شوخ شهیدان عشق — مژده شمارا که قیامت رسید .

مولانا
(ظریفی [3])

اول هم مذکور بولغان ولایتدین دور . بویانکلیغ شعر آیتور کیم :

---

(۱) ظریفی - د
(۲) یمه - ن
(۳) حریفی - د

Marfat.com

۲۲۵ ـ مولانا ظریفی

وی نیز ازهمان ولایت است وشعر چنین گوید .

✿✿✿✿✿

مگر درسینه خاکستر شد این سوزنده دل ورنه
چه واقع شد که امشب دود ازروزن می‌آید .

عارضی قمی

شاعر پیشه‌ور . اوردوی معلی‌دا سپرده اردی . شعردا ضمن بخشی با دور شعری وطوردور کیه :

۲۲۶ - عارضی قمی

شاعر پیشه است و باردوی معلا رفت‌وآمد داشت . طبع خوبی دارد و شعرش چنین است :

✿✿✿✿✿

یک شب نشد که در غم عشقت رخ‌ه‌ودل خو‌ن‌ه‌ه‌ا‌ه‌ه‌ه‌و‌ه‌ه‌ه

اجل نمیکندم قصد جان و میگوید که روزگار زحسرت کشان همین دارد

غباری جیلانی

کماندار و غبار نویسدور ، سازنی هم یمان سویلاتور. بو بیت آنینك دور کیم :

۲۲۸ـ غباری جیلانی

کماندار و غبار نویس است ، ساز را هم بدمیزند . این بیت ازاوست :

☆☆☆☆☆

یارب که بود این که تغافل کنان گذشت کاین طرز آشنائی بیگانهٔ من است .

رضائی کاشی

خوش سلیقه کیشی دور . ارباب نظم قاشیدا مقبول القول دور . بو ابیات اینك دور کیم :

۲۲۹ ـ رضائی کاشی

آدمی خوش سلیقه و پیش ارباب نظم مقبول القول است . این ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆

ز جیبر دوز زندان غم از بسکه بامن کرده خو هر گاه میجنبم زجا بنیاد شیون میکنم.
هرچند بینمت بتو میلم فزون شود آب حیاتی از تو کسی سیر چون شود.
حاضری لیك حجابم ز تو دارد محروم طرفه حالی است تو اینجائی و حرمان اینجا است.
تسکین دل بوعدهٔ وصل تو چون دهم در پیش من نشسته ای و نیست باورم.
رضائی گر بزور از پیش رفتی کار عاشق را
بدین بی دست و پائی کار صد فرهاد میکردم.
قهرم بشکافید و ز تائیر محبت.
اعضای درست و جگر پاره ببینید.

Marfat.com

مولانا شهودی

سبزوار لیغدور . یخشی طالب علمدور . لوندو صاحب مذاق کیشی دور. مصاحبتی هم یمان ایرماس. بو ابیات انینك دور کیم:

۳۳۰ - مولانا شهودی

از اهل سبزوار وطالب علم خوبی است . لوند و با ذوق است ، مصاحبتش هم بد نیست . این بیتها از او است :

☆☆☆☆☆

غمهای تو ترك ما نخواهد کردن ما را نفسی رها نخواهد کردن
هجر تو اگر چنین بود عمر ابد بایك شب او وفا نخواهد کردن
دور از تو که آفت خرد باید بود گه با خود و گه بغیر بد باید بود
گر در خورمهر ما است محرومی ما محروم ز وصل تا ابد باید بود .

بو بیت هم آنینك دور کیم :

این بیت هم از او است:

☆☆☆☆☆

گر بمثل ریخته باشد نشاط دست ودلی کو که فراهم کنم .

مولانا فراقی

طالقان دین دور . حافظ قرآن ایردی ، حسن صوتی هم باردور ، موسیقی (علمنی ۱) یخشی بیلور . بو ابیات انینك دور کیم :

۳۳۱ - مولانا فراقی

از طالقان است . حافظ قرآن بود ، آواز خوب هم دارد و علم موسیقی را هم خوب میداند . این ابیات از او است :

۱ « علمنی ـ ط

Marfat.com
Marfat.com

☆☆☆☆☆

ای دل بکوی عشق گذار باش یعنی دراین سراچه بازیچه فرد باش
یکرنگ باش و گرد دو رنگی ز دل بشوی
فارغ ز گردش فلک دیر گرد باش
کار جهان بمرد جهاندار وا گذار بگذر ز قید عالم و آزاد مرد باش
در هم نورد نامهٔ هستی خویش را بگذر ز آب دیده و دریا نورد باش
با خشک و تر بساز اگر در این جهان قانع بهر چه میرسد از کرم و سرد باش.

ایوب

خراسانمیغ دور ، ابوالبرکه اوغلی دور کیم امیر کبیر علیشیر مجالس النفایس دا تعریف قیلوپ دور کیم اولجه بدذات و بیملاحظه ایردی کیم خراسان اهلی اینکیدین فرار قیلوپ آواره ولدیلار . بو بیتنی آنینك ایچون آیوپدوزلار کیم :

۳۲۲ - ایوب

از اهل خراسان و پسر ابوالبرکه است که امیر کبیر علیشیردر کتاب « مجالس النفائس » درتعریف وی گوید (۱) چنان بد ذات و بیملاحظه بود که اهل خراسان از دست او فرار کردند و آواره شدند . این بیت را در حق وی گفته‌اند :

☆☆☆☆☆

دیو شیطان صفت ابوالبرکه بد جایت بهشمین درکه .

ولا اوعلی اینك خلافیغه مجلس آرا و مضحك کیشی ایردی . استادمیز میرصنعی علیه الرحمه بیله کوپ مصاحب ایرمیشلار . بو ابیات اول عزیز اینك دور کیم :

ولی پسرش بر خلاف خودش مجلس آرا و شوخ بود و با استادما میرصنعی علیه‌الرحمة خیلی معاشرت داشته است. این ابیات از اواست .

۱ - مجالس النفایس ، چاپ آقای حکمت ، ص۱۱۵

Marfat.com
Marfat.com

حدیث مذهب از رندان با مشرب چه میپرسی
زرندان حرف مشرب پرس از مذهب چه میپرسی.

از غمزه بکش تیغ چه ترسی ز قیامت مارا برهان از خود و خودرا زملامت.
سوز پنهان مرا داغ دل من داند حالت سوخته را سوخته خرمن داند.
از دولت خیال تودوشم وصال بود آنکو مرا رساند بوصلت خیال بود.

Marfat.com
Marfat.com

بو آراسته مجمع جماعتی نینك زیر نشینی و بو پیراسته خرمن بندازی نینك خوشه چینی و بو جلوه گر بولغان ابیات رعنالار نینك (مایلی ۱) و بو مذکور (اولولغان ۲) تذکره ارقامی نینك قایلی ، اصحاب نظمو ارباب شعر طلبه لاری نینك یار موافقی صادقی چون اوزین بو جماعت مجمعی دین خارج بولماغنی روا کورملاپ و بو کروه ذکری اخسامی غه داخل بولاماغنی سزا توتماپ بیر نیچه ابیات بیرله کیم معلم خورشید نینك ذره سی (اورنیغه ۳) بولماس و حسن معلم زیب وزینتی دین عاری بری ایرور و شاه بیت درکاهی نینك خاك نشینی دیسا بولماس و مقطع صف نعالی نینك کوشه نشین لیغی غه هم دلیرلیغ قیله آلماس ، بهمه حال عجز و فروتن لیغ عذری بیله اختصار قیلوپ مرقوم اولوغان ابیات نی ارباب نظم صلاح اصلاحیغه بیکورسا امید دورکیم موجب مباهات (٤) خود نمایلیغ و سبب ستایش و خود آرایلیق بیلمایلار بمنه وجوده و کرمه.

(خاتمه)

چون مؤلف این تذکره (صادقی) روا ندانست که خودوی ازجرگهٔ این شعرا بیرون بماند از اینرو چند بیت از اشعار خود با عذرعجزوفروتنی بنظر ارباب نظم میرساند و امیدوار است که آنرا برخودنمائی وخودستائی حمل ننمایند(خلاصه):

☆☆☆☆☆

لمؤلفه :

زغیر بادل پرشکوه پیش یار شدم گرفت جانب اغیار و شرمسار شدم.
سنون سر کدا عجاز حسنت دست موسی را بستر افکند بیماری چشمت مسیحا را

« ۱ » مایلی ـ ت
« ۲ » اولان ـ د
« ۳ » اورنیغه ـ د
« ۴ » و ـ ط

Marfat.com
Marfat.com

محبت بـا وجود آن همه آلودگی آخـر
در آورد از در دلـازی یوسف زلیخا را
خوش آن مستی کـه باداز کرده‌های ناصواب آید
بن عنبر گنه از گریـه ترسازی مصلارا .
گر کرده این و خواسته آن است روز حشر
از مصـا سـلام روضـهٔ دار السـلام را .
روزی رسد که صوفی خلوت نشین کشد نان حـلال خویش بآب حـرام مـا.
بنازم سرکشیهای سمندناز یوسف‌را که میدانست کارمرد عشق ارزان نمیآید.
قربان آن لبم که چو گشتم دواطلب فرصت نداد غمزهٔ حـاضر جواب‌را .
فدا شوم ادب عشق پـاک‌را کـه نکرد
چنان که در دل من بگذرد خیال تشنی
از جفا هر کس نصیحت میکند یار مرا
می رود برمن گمان شکوه دلدار مرا .
اگر دستی براز خون جگر برسرند عاشق
چوغم اورا که گل برگونه دستار میخواهد.

من القصیدة :

ای سرو ناز پرور ای نخل بارور — ای بحـر بیکرانی وی کان پرگـهر
ای فیض خدمت تـو دم روح را مدد — وی نـور طلعت تو شب قدر را سحر
ازسرعت عبور سحاب سخای تـو — چون در فضای باغ نرا وشی کند مطر
بعد از هزار سال اگر بگذرد شود — در خشگسال خانه پای سیم سر
زینسان کـه محض مرحمتی بیلت ترا — خاصیتی است روح فضا در گیاه خشک
چون نیشترا گر برگ جان رسد خوش است — کاز ار لاغر است در او نعمت بیشتر
گردرچمن سموم عتاب تو وا نهد — سر بر نیاورد ز گریبان (یار بر ۱)
گویند دیر پای نباشند تـو امان — این راست نیست زانکه بسوزاند هم دیر
شد سالها که رسم جدایی نجسته‌اند — از اضطراب و بیم رقیب آسوده و شبی
گر بر حباب بنگری از عین مردمی — یابد بسان مردمک اندر سیاهی
شاها بی (فلارك۲) کشور گشای تـو — سیرد ز بحر جـود و ضمیر تو گوهر
تیغت دمی که پوشش ماتم کند پدید — از خون چشمه چشمهٔ نور اوفتد بسر
آبی برون زرخت فراغت بنی خیال — بارت دهی بسار زره بر سر زره بزر

«۱» یار بر سـر ـ د
«۲» فلارك ـ د

Marfat.com
Marfat.com

در چشم خصم دام بلائی شود زره — میل کلاه خود ز کوری دهد خبر
گردد چو باد هاده تیغ تو دستیار — آمد شد خدنك فدائی تیز پر
هنگامه ساز چرخ مشعبد بیک نفس — رویانداز زمین جدل (سفچهای سر۱)
از جنبش نسیم ظفر گاه دادوده — چون وا کند (تنین ۲) درفش تو بال و پر
نصرت ز تندی حرکت شیر شقه را — سازد پی هلاك عدوی تو حمله گر
دریا کشان خصم تو قالب تهی کند — آثار ذیحیات نماند ببحر و بر
(تیجان۳) آهنین سم گردون مسیر تو — از بسکه کند روی زمین گاه کر و فر
چرخ از پی تلافی آن خواست خلعتی — سامان دهد ز خاور تاحد باختر
(ار ٤) کشتگان تیغ غزای تو حشر ساخت
کرد ازغبار و خاك (جدل ٥) روی و آستر.

من عباس نامه :

عزیمت کن راه این داوری — چنین راند رخش سخن پروری
که چون خسرو روز شد تیغ بند — بر آمد برخش سپهر بلند
گریزان شد از رزمگاه سپهر — شب دیو چهر ازدم تیغ مهر
دراین وقت خورشید انجم سپاه — جهاندار جمجاه یعنی که شاه
بفرمود تا صبت رویینه خم — رساند بگوش یلان حرف قم
جدل پیشه مردان پرخاش فن — برآرند رخت فراغت ز تن
سران را بفرمود کز خود زر — سرافراز گردند بار دگر
جوانان از داوری بهره مند — شوند از سپر همچو مه هاله بند
بود تا بشمشیر کین دسترس — بدارند از سبزه دست هوس
ز چاچی کمانهای طیار کوش — بر آرند ازچرخ چاچی خروش
سوی نیك چشمان آشوب دین — نبینند غیر اززره بعد از این
سر زلف خوبان بالا بلند — گذارند و گیرند (پیچان٦) کمند
بقد بتان میل کمتر کنند — سنانها بخون عدو تر کنند
نگیرند دست جوانان شنگ — کنند آستینها بخون لاله رنك
بود تا نهال علم جلوه گر — نیارند سرو سهی در نظر

«۱» بغچه‌های شر — ن . معجه‌های سرسد
«۲» تنین — ن
«۳» تیجاق — ن
«۴» از — ن — د
«۵» لحد — ن
«٦» پیچان — ن — د

Marfat.com
Marfat.com

کشند ازره بوستان‌پای خویش — نجویند جز رزمگه جای خویش
ز گرز و سپر تا نگردند شاد — نیارند از نرگس و گل بیاد
چو باشد خروشیدن کینه کوش — نگیرند حرف ترنم بگوش
بمژگان خوبان (آیین ۲) ستیز — نبینند دیگر بجز تیغ تیز
بود تاعلم جلوه‌گر در میان — چوخوبان گلچهره دامن کشان.

تاریخ ختنهٔ جهانبانی صفی میرزا :

در ختنهٔ شاهزادهٔ قدر بلند — شد غنچه بسرخ بیدشادی پیوند
هم‌لاله عمر پیرهن کرد قبا — هم غنچه تاریخ کله‌دور افکند.

اسقاط لفظ کله ازغنچه مقصود بالتمثیل است. تم بالخیر والسعادة.

قطعه برای تاریخ اختتام کتابت:

بازلدی تذکره صادقی مبارك باد
رئیس افندیه تنهاده اولدی کاهی انس
کورنجه هاشمی اتمامنی انلك تاریخ
دیدی کتاب نو وی بدل برای رئیس.

فی‌سنه ۱۰۱۶

---

(۱) آیین ـ ن ـ د

Marfat.com
Marfat.com

فهرست شعرا

(بترتیب الفبا)

(اسم شاعر)	(شماره) (شاعر)	(شماره) (صفحه)
ـ ا ـ		
آقا میر ، خواجه	۲۳۹	۲۵۲
ابراهیم ، میرزا	٦۲	۷۰
ابراهیم بیك	۲۵۵	۲٦٤
ابوالهادی	۲٤۸	۲٦۱
احمد بادشاه ، خان	٤	۱۲
احمد خلعالی ، شیخ	۲۵۱	۲٦۲
اسیری تربتی	۲٤۰	۲۵۳
اسیری رازی ، قاضی	۷٦	۸۲
اشکی	۷۰	۷۷
اعرجی ، قاضی لنك	۲۹۵	۲۹۱
افضل ترکه ، خواجه	۳۵	٤۳
اقدسی	۱۹۷	۲۲۲
القاص میرزا	۱٤	۲۳
امانی ، محمد بیك	۲۸	۳۷
امانی همدانی	۲٦۵	۲۷۱
امنی ، میرزا محمد	۲۷٦	۲۷۸
امیر خان بیك	۱۱۵	۱۱۹
امیری ، امیر بیك	۱۲۵	۱۲۷
امینی	۹٤	۹۵
انیسی ، مولانا	۲۷۲	۲۷۵
انیسی ، بولقلی بیك شاملو	۱۰۵	۱۰۷
اوجی در جزینی	۲٦۰	۲٦۸
ایواغلی ، میر محمد	۱۲۳	۱۲٦

(اسم شاعر)	(شماره) (شاعر)	(شماره) (صفحه)
ایوب	۳۳۲	۳۱۲
ـ ب ـ		
باذلی ساوجی	۳۲۲	۳۰۷
باقر ، میرزا	۲٤۹	۲٦۱
باقی چلبی	۱۱۲	۱۱٦
بالی خوش طبع	۱۲۱	۱۲٤
بدیع الزمان میرزا	۱۸	۲۷
بدیعی ، حکیم	۲٤۷	۲٦۰
بزمی ، غیاث الدین محمد	۲۰۳	۲۰۹
بزمی همدانی	۸۲	۸۷
بقائی ، حمیرا بوالبقا	۱۰۰	۱۰۰
بهاءالدین محمد ، شیخ	۳۱	٤۰
بهرام میرزا	۱۳	۲۲
بیانی	۲٦٤	۲۷۱
بیدلی همدانی	۲۷۰	۲۷٤
بیکسی شیرازی	۳۲۳	۳۰۷
ـ پ ـ		
پناهی	۲۷۳	۲۷٦
پیرقلی بیك	۱۲۷	۱۲۸
پیری بیك دوکر	۱۱٦	۱۲۰
ـ ت ـ		

Marfat.com
Marfat.com

(اسم شاعر)	(شماره شاعر)	(شماره صفحه)
تابعی دماوندی	۲۹۷	۲۹۲
تذهیبی	۲۱۹	۲۳۹
تشبیهی	۹۹	۹۹
تنهائی بیك	۱۳۰	۱۳۰

- ث -

ثنائی ، خواجه حسین	۱۳۸	۱۴۹

- ج -

جانی ، اسد	۲۶۸	۲۷۳
جاهی ،سلطان ابراهیم میرزا	۱۶	۲۵
جزمی	۸۱	۸۶
جسمی همدانی	۳۲۰	۳۰۵
جعفری ، میر	۹۶	۹۶
جعفری ساوجی	۱۹۵	۲۲۱
جمشید خان	۱۰	۱۸
جنونی قالی پوش	۲۸۷	۲۸۷

- ح -

حاتم کاشی	۱۶۶	۱۸۸
حافظ حاجی بیك	۳۰۲	۲۹۵
حافظ صابونی	۱۵۷	۱۷۹
حالتی ، قاسم بیك	۱۰۶	۱۰۹
حامدی	۳۱۷	۳۰۴
حبیب‌الله ترکه ، خواجه	۳۶	۴۴
حریفی ساوجی	۳۲۴	۳۰۸
حزنی	۱۴۵	۱۶۲
حزنی گونابادی	۲۵۰	۲۶۲
حزینی (گیلانی)	۲۹۲	۲۹۰
حزینی یزدی	۸۴	۸۸

حسابی نطنزی، میرزا	۱۴۴	۱۶۱
حسن مذهب ، استاد	۲۴۳	۲۵۷
حسن میرزا ، سلطان	۱۷	۲۶
حسنی اصفهانی	۲۴۵	۲۵۹
حشمتی رشتی	۲۰۷	۲۳۱
حضوری قمی	۶۹	۷۶
حقیری	۲۸۸	۲۸۸
حیانی کاشی	۲۲۰	۲۴۰
حیدر کاشی	۷۸	۸۴
حیدر کرهرودی	۷۷	۸۳
حیدر کلیج	۱۴۹	۱۶۵
حیدری	۱۹۱	۲۱۷
حیرتی	۱۴۰	۱۶۵

- خ -

خادمی	۲۵۸	۲۰۶
خان میرزا	۵۳	۵۰
خضری	۳۲۷	۳۰۹
خفی	۳۰۸	۳۰۰
خلیفه احمد [illegible]	۶۷	۳
خلیل ، میرزا	۹۱	۹۴
خواری [illegible]	۱۰۰	۰
خوشی همدانی	۰	۰

[illegible]	۲۰۵	۲۷۷
دردی	۱۰۰	۱۲۸
دردی [illegible]	۰	۹۰
دوانی	۳۰۱	۲۰۵

Marfat.com
Marfat.com

(اسم شاعر)	(شماره) (شاعر)	(شماره) (صفحه)
ـ ر ـ		
راستی ، میر	۳٤	٤۳
رامی اردوبادی	۲۰۸	۲۳۲
رباعی ، شیخ	۲۵۷	۲٦۵
رجائی ، سیف‌الدین‌محمود	٤۹	۵۹
رحمی	۲۱۰	۲۳٤
رستم بیك	۲۹	۳۸
رشکی همدانی	۱۷۳	۱۹۷
رضائی	۲۳۵	۲۵۰
رضائی کاشی	۳۲۹	۳۱۰
رغمی ، فاتم بیك	۱۱۸	۱۲۲
رفیقی	۳۹٦	۲۰۷
رهی ، شاه‌محمود	۲۵٤	۲٦٤
روحی تبریزی	۲۷٤	۲۷٦
ـ ز ـ		
زاری ، میرسدید	۷۲	۷۹
زرگر ، خلیل	۲۱٤	۲۳۹
زکی همدانی	۱۸۵	۲۰۸
زلالی گیلانی	۳۰۵	۲۹۷
زینتی ، محمد حسین	۳۰۹	۲۹۹
ـ س ـ		
سائل	۱۵۸	۱۸۰
سالم ، محمود بیك	۱۰۷	۱۱۰
سام‌میرزا	۱۵	۲٤
سپهری ، نظام‌شاه	۹	۱۸
سپهری زوارجی	۲۳۱	۲٤٦
سحابی	۳۱۸	۳۳۰

(اسم شاعر)	(شماره) (شاعر)	(شماره) (صفحه)
سدید گیلك	۲۸۵	۲۸۵
سرودی	۲۲٦	۲٤۳
سلامی	۲۷۸	۲۷۹
سلطان ، ملك ـ محمد	۲٦٦	۲۷۲
سلمان ، میرزا	۳۲	٤۱
سوزی (اصفهانی)	۲۲۹	۲٤۵
سوزی ساوجی	۲٦۹	۲۷٤
سوسنی بیك	۱۱٤	۱۱۸
سیری استرابادی	۲۹٦	۲۹۲
ـ ش ـ		
شانی	۱۰۹	۱۱۲
شاهقلی بیك	۱۱۳	۱۱۷
شاه مرتضی ، میر	۹۲	۹٤
شجاع	۱٤٦	۱٦٤
شراری همدانی	۲۹٤	۲۹۱
شرف‌جهان ، میرزا	۳۰	۳۹
شرف‌الدین علی	۱٦٤	۱۸۵
شرمی قزوینی	۱۸٦	۲۱۰
شریف تبریزی	۱۳٦	۱٤٤
شوری	۲٦۲	۲٦۹
شفائی ، حکیم	۱۸۰	۲۰٤
شکیبی (اصفهانی)	۱۸۱	۲۰۵
شکیبی ، مقصودعلی	۱۲۰	۱۲۳
شمس‌الدین‌محمد ، میر	۳۷	٤۵
شمسی ، محمد بیك	۱۲۸	۱۲۹
شمسی (بغدادی)	۳۰۳	۲۹٦
شهودی	۳۰٤	۳۱۱

Marfat.com
Marfat.com

(اسم شاعر)	(شماره) (شاعر)	(شماره) (صفحه)
- ص -		
صادق ، میرزا	۸۶	۹۰
صادق ، علیخان میرزا	۵۶	۶۶
صادقی کتابدار	۳۳۳	۳۱۴
صالح بیك ، محمد	۶۵	۷۲
صالح میرزا ، محمد	۵۹	۶۸
صالحی ، محمدمیرك	۴۰	۴۸
صبحی ساوجی	۲۸۱	۲۸۱
صبری روز بهان	۱۴۲	۱۵۴
صحیفی	۱۹۲	۲۱۸
صدرالدین محمد	۱۰۲	۱۰۱
صرفی ژولیده موی	۲۷۷	۲۷۸
صرفی ساوجی	۱۹۶	۲۲۲
صنعتی	۲۹۸	۲۹۳
صنعی ، میر	۶۸	۷۵
صیرفی	۲۳۳	۲۴۸
صیرفی کور	۲۶۳	۲۶۹
صیقلی	۲۵۹	۲۶۷
- ض -		
ضمیری اصفهانی	۱۳۲	۱۳۶
ضمیری همدانی	۱۵۶	۱۷۸
- ط -		
طالب	۲۸۳	۲۰۳
طبخی	۱۷۵	۱۹۹
طهماسب حسینی ، شاه	۱	۸
طوفی	۱۵۰	۱۷۰

(اسم شاعر)	(شماره) (شاعر)	(شماره) (صفحه)
- ظ -		
ظریفی	۳۲۵	۳۰۹
ظهوری ، حکیم	۲۴۶	۲۵۹
ظهوری شیرازی	۱۸۳	۲۰۷
- ع -		
عادلی ، شاه اسمعیل ثانی	۳	۱۱
عارضی قمی	۳۲۶	۳۰۹
عالمی	۲۲۸	۲۴۵
عباس بیك	۶۴	۷۱
عبدالعزیز نقاش ، خواجه	۲۴۱	۲۵۴
عبدالغفور	۲۰۹	۲۳۳
عبدی جنابدی	۱۶۲	۱۸۴
عبیدخان اوزبك	[illegible]	۱۵
عتیقی شروانی	۲۲۵	۲۴۳
عجزی ، حسن بیك	۱۶۸	۱۹۰
عرشی ، طهماسب قلی بیك	۵۲	[illegible]
عرفی	۱۳۹	۱۵۰
عزیز [illegible]	۲۸۶	[illegible]
علوی ، [illegible]	۷۳	[illegible]
علی اکبر ، میر	۱	
[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۸	۱۶

Marfat.com
Marfat.com

(اسم شاعر)	(شماره) (شاعر)	(شماره) (صفحه)
عیانی	۲۰۶	۲۳۱

-غ-

غازی قلندر	۱۷۱	۱۹۴
غازی کرای خان	۱۱	۱۹
غباری جیلانی	۳۲۸	۳۱۰
غباری، محمد امین (هروی)	۲۵۳	۲۶۳
غباری (یزدی)	۳۰۷	۲۹۸
غربتی کاشی	۲۰۱	۲۲۷
غزالی تبریزی	۲۴۴	۲۵۸
غزالی جنبك	۱۵۹	۱۸۲
غزالی مشهدی	۱۲۳	۱۳۸
غضنفری کلهجاری	۱۸۲	۲۰۶
غنی لاهیجی	۲۱۷	۲۳۸
غیاث (استرابادی)	۲۳۶	۲۵۰
غیاث نقشبند، خواجه	۱۶۵	۱۸۷
غیرتی شیرازی	۱۹۳	۲۱۹
غیوری، شاهویردی	۲۳	۳۲

-ف-

فارغ تبریزی، چلبی بیك	۲۱۳	۲۳۵
فراقی	۳۳۱	۳۱۱
فراش، خلف	۲۰۷	۲۴۴
فرغی، میرزا ابوتراب	۱۹۹	۲۲۵
فرقی هروی	۲۹۹	۲۹۴
فروغی	۲۸۴	۲۸۴
فریدی، میر	۹۰	۹۳
فریدی طهرانی	۱۷۸	۲۰۱
فسونی	۲۰۶	۲۳۱

(اسم شاعر)	(شماره) (شاعر)	(شماره) (صفحه)
فسونی	۲۹۳	۲۹۰
فسونی، امامقلی بیك	۱۱۰	۱۱۴
فسونی محمود بیك	۱۷۹	۲۰۳
فصیحی تبریزی	۱۵۱	۱۷۲
فصیحی یزدی	۲۵۲	۲۶۳
فضائی	۲۳۲	۲۴۷
فضولی	۱۰۳	۱۰۳
فکری اردوبادی	۱۵۴	۱۷۶
فکاری، قاضی احمد	۱۵۳	۱۷۴
فکاری، مرادخان	۲۱	۳۰
فهمی، سلطان محمد خدابنده پادشاه	۲	۹
فهمی کاشی	۱۷۷	۲۰۰
فیضی، شیخ ابوالفیض	۴۳	۵۲

-ق-

قاسم، میرزا	۱۳۴	۱۴۰
قاضی حسن	۲۶۷	۲۷۲
قاضی عبدالله رازی	۴۲	۵۱
قاضی عضاءالله	۴۷	۵۷
قاضی نوری	۱۴۱	۱۵۳
قامتی گیلانی	۲۱۵	۲۳۷
قدسی، میر	۱۰۱	۱۰۰
قراری، نورالدین محمد	۲۹	۴۶
قربی، میر	۷۹	۸۴
قربی، میر (لاهیجانی)	۸۹	۹۲
قسمتی استرابادی	۲۰۴	۲۲۹
قسمی، قاسم بیك	۵۴	۶۴

Marfat.com
Marfat.com

(اسم شاعر)	(شماره) (شاعر)	(شماره) (صفحه)
قلندر، ابوالوفای	۳۱۲	۳۰۱
قلیچ بیك	۱۰٤	۱۲۷
قمری ، پهلوان بیك	۲۷	۳٦
قیدی شیرازی	۲۸۲	۲۸۲
ـ ك ـ		
کاکای قزوینی	۱۷٤	۱۹۸
کامی	٤٦	٥۷
کسری کربه	۲۰۰	۲۲٦
کلامی	۲۳۰	۲٤٥
کلب علی	۲۱۲	۲۳٥
کلبی ذوالقدر	۱۱۷	۱۲۱
کمالی سبزواری	۱٦۹	۱۹۲
کمتری	۲۷۱	۲۷٥
کوثری	۲۷۹	۲۸۰
ـ گ ـ		
گرامی ، دوره بیك	۱۱۹	۱۲۲
گرمی	۳۰٤	۲۹٦
ـ ل ـ		
لسانی	۱۳۱	۱۳۲
ـ م ـ		
مالك دیلمی	۱۸٤	۲۰۸
مایلی	۲۲٤	۲٤۳
مؤمن حسین	٤۸	٥۸
مجدی	۳۱٤	۳۰۲

(اسم شاعر)	(شماره) (شاعر)	(شماره) (صفحه)
محبی ، سلطان سلیمان	٦	۱٤
خواندکار		
محتشم	۱۳۷	۱٤۷
محرمی اردبیلی	۲۱۱	۲۳٤
محروم رازی، میرابوتراب	۸۳	۸۸
محمد امین	۲٦۱	۲۰۸
محمد امین ، میرزا	۳۱۰	۳۰۰
محمد امین سلطان	۲۲	۳۲
محمد پاشا	۲٤	۳۳
محمد کسکنی ، میر	۷٤	۸
محمد مؤمن استرابادی	۷۱	۷۸
محمد مؤمن بیك	٥۸	٦۸
محمدی خان کرد	۱۲	۲۰
محمود خان ، سلطان	٥٥	٦٥
محوی ، میر مغیث	۸۷	۹۱
مخدوم ، میرزا	۳۳	٤۲
مخلصی	۲۰٥	۲۳۰
مخلصی ، حسن	۲۸۹	۲۸۸
مذاقی ، محمد بیك	۲٥	۳٤
مراد بیك	٥۷	٦۷
مردمی ، محمد هاشم	۰٥	[illegible]
مردمی کاشی	[illegible]	[illegible]
مسیحی ، [illegible]	[illegible]	[illegible]
مسیب [illegible]	۲۰	۲۹
مشرقی	۲۲۲	۲٤۱
مشرقی [illegible]	۱۲۲	۱۲٥

Marfat.com
Marfat.com

(اسم شاعر)	(شماره شاعر)	(شماره صفحه)
مشرف ، احمد بیك	۵۱	۶۰
مشکی	۲۱۶	۲۳۸
مصطفی میرزا ، سلطان	۱۹	۲۷
مصور ، میر سید علی	۹۷	۹۷
مظفر بیك رنگرز	۳۱۱	۳۰۰
مظفر علی نقاش	۲۴۲	۲۵۵
مظهری کشمیری	۱۷۲	۱۹۶
معزالدین ، میر	۹۳	۹۵
معین	۲۰۲	۲۲۸
مقصود خرده فروش	۱۸۸	۲۱۳
مقیمی ، حسن بیك شکراوغلی	۱۰۸	۱۱۲
ملك قمی	۱۶۷	۱۸۹
ملکی بیك سرکانی	۱۵۵	۱۷۷
منشی ، میرزا محمد	۳۸	۴۶
منهی ، میر	۸۰	۸۵
مهدیقلی سلطان	۲۶	۳۵
موالی ترکمان	۱۲۹	۱۲۹
میرعلی	۸۵	۸۹
میلی ، میرزافلی	۱۰۴	۱۰۵

- ن -

نازکی نهاوندی	۳۱۵	۳۰۲
نامی	۱۸۹	۲۱۴
نثاری	۱۴۳	۱۵۵
نثری	۳۰۰	۲۹۴
نجاتی رومی	۱۱۱	۱۱۵
نجدی ، میر	۹۸	۹۸
نذری کاشی	۱۸۷	۲۱۲
نسبتی	۱۷۶	۲۰۰
نصیر ، خواجه	۲۹۱	۲۸۹ ، ۲۸۹

(اسم شاعر)	(شماره شاعر)	(شماره صفحه)
نظام‌الملك ، میرزا	۶۱	۶۹
نظیری	۱۹۴	۲۱۹
نقی ، شیخ علی	۱۴۸	۱۶۶
نورالله شوشتری ، امیر	۶۳	۷۱
نیازی ، محمد شرقی	۵۰	۵۹
نیکی	۱۶۰	۱۸۲

- ه -

هجری ، قاسم بیك	۶۶	۷۲
هلاکی همدانی	۱۵۲	۱۷۲
همایون پادشاه	۵	۱۳
همتی اصفهانی	۲۲۳	۲۴۲
هوشی	۲۳۴	۲۴۹

- و -

وافی ، قاضی	۳۱۹	۳۰۵
والهی قمی	۷۵	۸۲
وجهی (اصفهانی)	۳۱۶	۳۰۳
وجهی سنجاری	۲۲۱	۲۴۱
وحشتی	۱۹۸	۲۲۳
وحشی بافقی	۱۳۵	۱۴۱
وفائی اصفهانی	۲۹۰	۲۸۹
وقوعی	۱۷۰	۱۹۲
ولی	۱۴۰	۱۵۲

- ی -

یادگار بیك	۶۰	۶۹
یارك قزوینی	۲۳۸	۲۵۲
یتیمی	۲۳۷	۲۵۱
یحیی	۱۶۱	۱۸۴
یعقوبی خیاط ، میر	۹۵	۹۶
یمنی سمنانی	۱۶۳	۱۸۵

Marfat.com
Marfat.com

غلطنامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳	۲۲	بجمعی	بجی
٤	۱۸	التفاتیدن	التفاتیدین
٥	۱	ـــــ	ـــــ
٦	۹	ـــــ	ـــــ
۷	۱۰	ـــــ	ـــــ
۳۰	۲۸	«۳»	«۲»
۳٤	۲۰	خان	سلطان
۳۷	۱۲	۸۲	۲۸
٦٤	۲۰	ملایمی	بسیار ملایمی
٦۹	۱	گاوسوز	گلوسوز
۷۲	۱۹	(همواره۲۵)	(همواره ۱)
۷۲	۱۸	بیگ	بیان
۷۳	۸	آرامیده	آرمیده
۷۳	۹	خط	خط
۷٤	۰٤	کوتیعه	کوتیفه
۷۷	۱۸	۱	۳
۸۲	۲۰	جا ٤ه	جا ی ٤ه
۸٥	۲۰	غالبا	غالبا
۸٦	۲٥	ـــــ	ـــــ
۸۹	۱=	الرام	الرام
۹۰	۷	دی الما بدورلارا	و الما بی بورلار
۹۰	۱۲	اردوبات	ا ـــ ـــ
۹۷	۲۲	ـــــ	ـــــ
۹۸	۷	بارو ـــ	ـــ ۹ ـــ
۹۹	۱٤	من حق	من همه حق
۱۰۳	۲٦	غدندور	ـــــ
۱۰٦	۱۷	بواملی (۹)	(بواملی ۹)

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۰۸	۱۰	نوو	نور
۱۲۲	۱۳	مسار	میان
۱۲۳	۸	اکر	ا کر
»	۲۷	آد	آد ـ ط
»	۲۸	»	
۱۳۰	۱	بملازمت	بملازمت
۱۳٤	۱۳	یعقوبتی	یعقوبتی
۱۳٥	٤	است	است
	۱۳	نگاشت	نگاشت
	۱۷	وسیان	بسیان
۱۳۷	۲۰	لیمورد لار	گلسورد لار
۱٤۱	۳	و بخصوص	و بخصوص
۱٤۲	۸	هست ـ	هست
۱٤٥	۱٤	ون	ون
	۱۸	ـــــ	ـــــ
۱٥۱	۱۹	ـــــ	ـــــ
	۲۲	ـــــ	ـــــ
۱٥٤	۱	ـــــ	ـــــ
۱٦۰	۲٤	ـــــ	ـــــ
۱٦۲	۹	ـــــ	ـــــ
۱٦٦	۰	ـــــ	ـــــ
	۰	ـــــ	ـــــ
۱٦۹	۱٥	ـــــ	ـــــ
۱۷۱	۱۰	ـــــ	ـــــ
۱۰۰	۱۲	ـــــ	ـــــ

Marfat.com
Marfat.com

صفحه	سطر	خطا	صواب
»	۱۵	یافتم	یافتم
۱۸۰	۲۲	وفتح	وفتح
۱۸۲	۵	غرلی	غزلی
۱۸۵	۱۸	تاپیدور	تاپیدور
»	۲۷	بی‌دل	دل‌ش
۱۸۷	۲۳	ازاین	از این
۱۸۹	۹	زبد	زبد
۱۹۰	۹	درز	دراز
۱۹۱	۲	گشنه	گشنه
۱۹۳	۱۳	دردیده	دزدیده
۱۹۷	۵	افتضاح	افتضاح
۱۹۸	۷	تنك	تنك
»	۲۸	- ر	- ن
۱۹۹	۱۷	بدشتی	بدشتی
۲۰۰	۱۳	باشد	باشد .
۲۰۲	۲	فتنه	فتنه
»	۱۵	عشاق	غم عشاق
»	۱۷	ابن	این
۲۰۳	۱۶	گشت	گشته
۲۰۷	۲۶	دل‌است	دل است
۲۱۰	۸	زندگانیم	زندگانی
۲۱۳	۱۴	حانه	خانه
۲۲۰	۱۰	سودای	سودای
۲۲۲	۱۶	نگردی	نکردی
۲۲۴	۱۸	گوبا	گویا
۲۲۵	۶	کشتم	گشتم
۲۲۶	۱۰	پشیمانی	پشیمانی

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۳۲	۱۷	توردی	آیتوردی
۲۳۳	۶	بهاند	نمیباشد
۲۴۱	۲۳	نشانی	فشانی
۲۴۲	۹	سهیدان	شهیدان
»	۱۵	دفتر	دفتر
»	۱۹	کری	کوی
»	۲۷	ملارمتیدا	ملازمتیدا
»	»	ویانکلیغ	بویانکلیغ
»	۳۰	دده	داده
۲۴۳	۶	بزم	بزم
»	۱۹	استغنای	استغنانی
»	۲۲	امن	بامن
»	۲۳	نیشاورك	نیشابورك
»	۲۵	۲۳۶	۲۲۶
۲۴۴	۲۳	فیلوب	فیلوپ
۲۴۵	۱۶	« « « «	☆☆۞☆۞
۲۴۶	۵	ابیاتی	ابیاتی
»	۲۱	بار	بار
۲۴۷	۳	بو حقیر	معما تعلیمی دابو حقیر
»	۷	و نسبت	ودرفن معما نسبت
»	۱۴	شیرین	شیرین
۲۴۸	۸	ابن	این
»	۲۴	ول	اول
۲۵۴	۱۰	پول	پول
۲۶۶	۷	آبوپدور	آیتوپدور
»	۲۲	بیان	بیان
۲۶۸	۷	گزو	کزو
۲۶۹	۱	ابردی	ایردی
»	۲۱	میز	میز
۲۷۰	۲۵	چیزی	چیزی

Marfat.com
Marfat.com

صفحه	سطر	خطا	صواب
»	۳۰	چیزی	چیزی
۲۷۱	۱۷	ظاهری	ظاهر
۲۷۳	۵	عزیز	عزیز
۲۷۴	۹	اشت	است
»	۱۰	ویسندلیغی	نویسنده‌لیغی
۲۷۵	۲۴	ایردوق	ایردوق .
۲۷۶	۱۴	کوشه	گوشه
۲۷۹	۳۰	ص	ص۲۹۰
۲۸۲	۱	میبالم	میبالم
»	۲	اندیشه	اندیشه
۲۸۹	۱	میفرستند	میفرستند
۲۹۰	۱۱	بت	بیت
۲۹۲	۴	استرابادی	استرآبادی
۲۹۷	۲۰	بیزکا	بیزکا
۳۰۵	۱۹	نامرادوور	نامرادوور
۳۰۶	۱۰	حریفم	حریفم
»	۱۲	نماز	نماز
»	»	گریهٔ	گریهٔ
»	۱۵	ملامت	ملازمت
»	۲۲	باك	باك
۳۰۷	۳	اشکیب	ناشکیب
»	۲۵	امتحان	امتحان
۳۱۰	۲۱	ی	ی
۳۱۲	۱۵	(۱)	(۱):

صفحه	سطر	خطا	صواب
»	۲۰	اوعلی	اوغلی
۳۱۴	۶	اختامی	اختامی
۳۱۵	۱۸	قر	قدر
»	۲۰	نسم	نسیم
»	۲۱	بیلك	بلك
»	۸۷	۱	بالای این سطرها پنج عدد ستاره گذارده خواهد شد
»	۱۹۶	۸	
»	۱۹۷	۷	
»	۲۴۸	۱۰	
»	۸	۲	بالای این سطرها دو خط موازی کشیده خواهد شد.
»	۲۱۸	۱۰	
»	۲۲۵	۱۸	
»	۲۴۵	۲۲	
»	۲۹۷	۱	
»	۶۶	پاورقی	
»	۷۷		
»	۶۷		
»	۶۹		
»	۸۷	۱۶	
»		۲۵	
»	۹۴	۲	

Marfat.com
Marfat.com

اورا بزنجیر می‌بستند. عاقبت بسرش داغ جنون نهادند، تولید ناسور کرد و بمرگ منجر شد.

دراوایل‌در سلسله‌سادات لاله وابسته‌ودلخسته بوده واین رباعی‌را مناسب نام محبوبش خوب گفته است :

ای روح تو باغ حسن را لاله آل — آل است عذار دلکشت لاله مثال
آن لاله آلی تو که‌داری‌خط وخال — از آل نبوده کس بدین حسن‌وجمال

بو ابیات هم اینك دور کیم :

این ابیات هم از او است

هرگز لب اهل درد خندان نبود — جز گریه نصیب دردمندان نبود
دور افکنم آن دیده که گریان نبود — بیزارم‌ازآن دل که پریشان نبود
هرکه بینم بدرت گرهمه‌سائل باشد — رشکم آید که مبادا تو مکان باشد
منم از هجر بتی خونین دل — دور از او ساخته در خون منزل
نه شکیبی که نشینم خاموش — نه انیسی که بگویم غم [illegible]
یار بیرحم و رقیبان بد خو — عمر کوتاه و احسن مستعجل
که بگوید بسهی قامت من — ای گل از رشك جمال و خجل
از من اخفای تظلم دشوار — و ز تو اظهار ترحم مشکل
دل بیغم نبود قابل عشق — عاشقی [illegible]
سائل چه نشسته‌ای که یاران رفتند — [illegible]
در باغ نماند غیر زاغ و زغنی — [illegible]

غزالی جنبك

مشهد مقدس [illegible] دور [illegible]
صحبت آرای [illegible]
[illegible]

مولانا غزالی [illegible]
غزل آیتسون ، یخشی آیتسا [illegible]
غزلنی خوب آیتدی ، مطبعی [illegible] دور کیم :

Marfat.com
Marfat.com

۱۷۳ - مولانا رشکی همدانی

ازمرد مزادگان همدان وپسر حسن بیك لنك درودآبادی است . در فن علاقه بندی سر آمد اقران وامثال بود ولی بینهایت لوند وولگرد و بیباك و بد نفس بود و از اینرو در تبریز عسس باشی شد و دیری نکشید که اجامرواوباش اورا باکمال افتضاح بسزای خود رسانیدند .

اگر چه عقل نداشت ولی فهمش خوب بود . این ابیات از اوست

شب هجر عاشقی را که اجل رسیده باشد
بچه درد مرده باشد که [illegible]

توآن نه‌ای که کسی زنده درجهان بگذاری
یقین که نوبت من [illegible]

هستند بسی کشتنی آغاز زمن کن
[illegible]

مکن تکلیف بزم خویش وبگذارم بحال خود
همان گیر آمدم آورده‌ام [illegible]

شاید بمدعای تو گویم حکایتی
[illegible]

تو ابیات نی مطلوبی نیست عاشقیمیدا بمن آیمارو [illegible] :

ابیات ذیل را در بیان عاشق شدن محبوبش [illegible]

[illegible]

سرت گردم دراین ایام [illegible] محبت سری داری
[illegible]

غبار آلوده‌ات هرصبح بینم زنده چون ماهم
[illegible]

بحالم گر نپردازی دراین ایام معذوری
[illegible]

از سر کوی تو عاشق زخم غیرت خورده رفت
[illegible]

نتیجهٔ عجبی داد [illegible]
[illegible]

من بسوز سینه خرسندم ولی این چشم
[illegible]

خبر دهید بترك شکار [illegible]
[illegible]

Marfat.com
Marfat.com